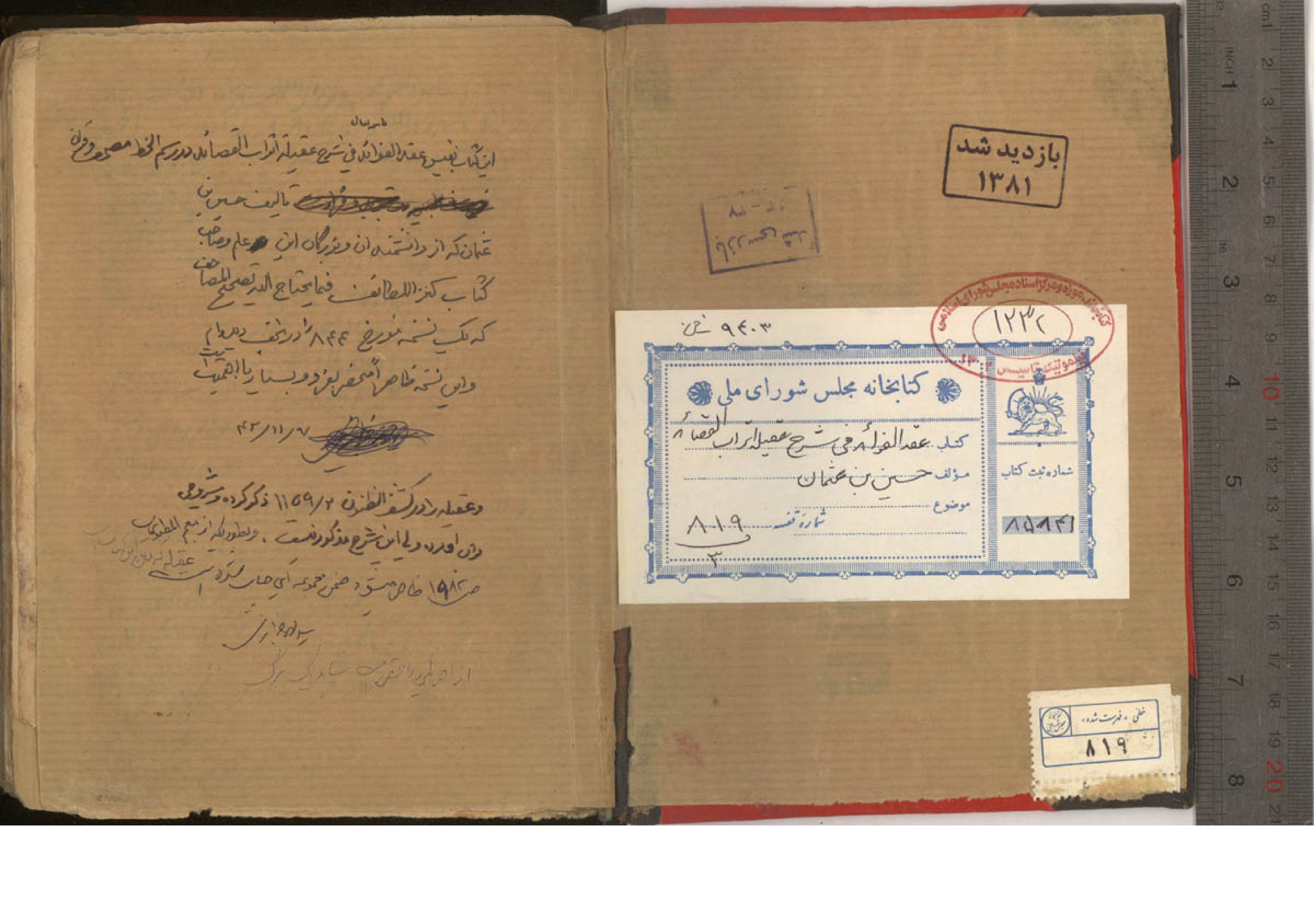


این کتاب نفیس عقد الفوائد فی شرح عقیلة اتراب القصائد در رسم الخط مصحف و...

تالیف حسن بن

عثمان که از دانشمندان و بزرگان این علم و صاحب

کتاب کنز اللطائف فیما یحتاج الیه تصحیح المصاحف

که یک نسخه مورخ ۸۴۴ آن در نجف دیده‌ام

و این نسخه ظاهراً منحصر بود و بسیار با اهمیت

۴۳/۱۱/۷

و عقیله را در کشف الظنون ۲/۱۱۵۹ ذکر کرده و شروح

را آورده ولی این شرح مذکور نیست.

ص ۱۹۸

خطان لا تبقيان خط الفردوس وخط المصحف

قيل بقي سبعة اشياء الجنة والجحيم والعرش والكرسي واللوح والقلم والارواح وقيل جبرئيل وميكائيل واسرافيل وملك الموت

١

بسم الله الرحمن الرحیم رب تمم

هر شکر که قنادیان زبان در قنادیل دهان سجاده نشینان صوامع افلاک
و سکان خطه خاک میریزند و هر لباس سپاسی که تاجران بوادی فطرت از شهرستان عدم
به دار الوجود ادای رسانند تسلیم خازنان بارگاه کبریا و پناه دان مالک الملکی که خطه رسوم رزق
هر یکی از مخلوقات در دفتر کل فی کتاب مبین بی خوف اثبات فرموده که نحن قسمنا بینهم معیشتهم

بیت روزی همه خلق جهان کرده مقدر ٭ که یک سر مو زاید و نقصان نپذیرد

و هر جواهر درود بی حد و هر زواهر سلام نامعدود که از معادن صدور تا نخ صدور بیرون
آورند نثار صدف ان در یتیم و ان دری برج والنک لعلی خلق عظیم که بیت

زروی رسم شریعت هر آنچه بد مفصول ٭ نکرد وصل و نه مقطوع کرد او موصول

که قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی بیت بل که نطقش بود وحی و خط و رسم دیگران
محو از اثبات اسم و جسم پاکش بیکمان و از روح بر فتوح ان مفتاح ابواب سعادت
و ان مصباح مشکوة سیادت به ارواح و اشباح اهل بیت بزرگوار و یاران نامدار وی
که بودند بیت کتاب وحی حق ورثشان قوی علم ٭ دین نبی و جامع قران به نزد حق
و بر روح و روان روشن داران تابعین و تبع ایشان واصل باد اما بعد
چنین گوید تراب اقدام کلاب سگ خویدمی خدام اهل قران حسین بن عثمان البسه الله لباس
الرضوان که مدتی مدید و عهدی بعید جماعتی یاران وفادار و طایفه رفیقان حق گذار الزمهم
تعالی اعالی منازل دار القرار بنا بر انکه پیوسته اشتغال بکتاب قران مجید و فرقان حمید می نمودند

ظاهر انکه خویدمی تصغیر خادم باشد

٢

... ن دانستند و معرفة لغات اعراب و شناخت دقائق اعراب نداشتند
... ص او از طرق اختصاص این سیاه کار تباه روزگار التماس می نمودند که
قصیده غریبه عمیده حمیده مرسوم به عقیله منسوب به امام ائمة الوری فی زمانه و همام
ارباب الهدی فی اوانه قطب الافادة والارشاد و قدوة الابدال والاوتاد الشیخ الاوحد
الولی ابو القاسم قاسم بن فیره بن خلف بن احمد الرعینی الشاطبی رضی الله عنه وارضاه و جعل
فرادیس جنانه مثواه را تحت الالفاظ بفارسی می باید نوشت چه زمرة از مبارزان میادین
علوم و فرقه از مجاهدان معارک منطوق و مفهوم مثل شیخ ابو الحسن سخاوی و ائمه دین
مثل موصلی و ابن جباره و جعبری و کرمانی و ابن النقیه اعلی الله تعالی فی علیین شان ایشان
و خلد ظلال ابا تین که در حل مشکلات و در ایضاح معضلات ان سخن بلیغ بتقدیم رسانیده اند
و به بهترین وجهی نقاب را از رخ او کشیده شروح را بعربی نوشته اند دوست همت
ایشان از تنگ به فراک انها قاصر و اقدام و انهام ایشان از اقدام بفهم و افهام انها فاتر
پس این فقیر حقیر تعلل به عسی و لعل می نمود بدان سبب که به انس خسیس خویش اندیشه میکرد
که روباه را کی رسد که همپیشه شیران بیشه اید و گنجشک ضعیف را کی گنج ان که با شاهباز
پرواز کند بیت روبهی مسکین که شیری خواهد و گنجشک بازی ٭ بتکلف میکند در تهلکه خود را بباز
اما چون فی الجمله دستش به گوشه دامن این مطلوب محبوب بماند کی رسیده بود و وعید شدید حضرة
مصطفی علیه الف الصلوة که من سئل عن علم علمه فکتمه الجم بلجام من النار تا تامل می نمود پس
واجب دید التماس این عزیزان پاک دین را مبذول داشتن و لازم دانست امر این رفیقان

صاحب تتبع را استثال نمودن و نیز با خویش اندیشه کرد که اگر این بزرگان
جوانب نحیه را بیاز را اورده اند تو از فقیری شغالیه خسیه را خواهی اورد و اگر ایشان
فصیح را نوشته اند تو فارسی فصیح نوا خواهی نوشت پس حریف ایشان نباشی بل خوشه چین
خرمنشان باشی بعد از ان چون حال بدین منوال بود مصلحت چنان دانست که از اول قصیده
تا باب الاثبات والحذف مقصود بالذات هر بیتی را بنویسد و متعرض بیان لغات واعراب
و دقایق عربیه هر بیتی جداگانه نشود از انجهت که هر کسی که عربیه دارد احتیاج چندان ندارد و اگر عربیه
ندارد او را از بیان معانی اعراب و غیره هیچ حظی نخواهد بود ولیکن تبرکا و تیمنا ابیات اول
حمیده را شمه از تفتیش از لغات واعراب و غیره بیان خواهد کرد تا فی الجمله معلوم شود که هم
رایحه از ان بمشامش رسیده و نفخه از ان بجانش وزیده و بعد از ان التزام نمود که از باب
الاثبات والحذف تا اخر ابواب قصیده در شرح هر بیتی اولا نسخ امام ائمه الاداء شیخ ابو عمرو
الدانی رحمة الله علیه از کتاب مقنع روایت میکند چه درین هیچ کتابی از ان جامع تر و معتبر تر
نیست و از انچه ناظم رحمه الله علیه اعتماد بران فرموده انرا منظوم ساخته و از برای [illegible]
چنین پرداخته بکیفیتی که رسم و لغات واعراب در ضمن یکدیگر بیان می یابد و بعد از ان حرف
ه را می نهد اشارت به تنبیه و مقصود از قیدی که رفته بیان میکند و بعد از ان حرف
ع را می نویسد و علت حذف یا اثبات یا زیاده یا نقصان شمه میگوید و بعد از ان حرف
د را می نهد و روایتی که در مقنع باشد و در نظم نباشد یا در کتابی دیگر دیده میگوید و هر جا که
گوید که شیخ چنین میگوید مراد شیخ ابو عمرو دانی است و بعد از ان تامل تام و تعقل تام از جهة ام

بفارسی ه

اقامی

بعد ازان حرف ح را می نهد
اشارت بشرح و حل بیت میکند

این

این کلام نمود پس نامش از غیب بلا ریب عقد الفوائد فی شرح عقیلة اتراب القصائد
امد والالقاب تنزل من السماء و مامول و مطموع از کمال اشفاق و انعام عام اکابر ایام [illegible]
غاية المرام انکه اگر بر عثرات و هفوات این خاکسار ضایع روزگار شعوری یابند معاف نمایند
فرموده باصلاح ان از روی انصاف نه از جهة اعتساف اشتغال نمایند و اجرهم علی الله
که انسان از نسیان خالی نیست بتخصیص در زمانی که عمر بپایان شتافته و همه حیوة
به بپایان از ارذل عمر تاخته الکون اقتدا الحقیام بالکرام و اقتفا للاصابع علی الاکابر
تالیف مقدمه نموده مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در بیان تحریض بر کتابة
و فوائد ان بدانکه حضرت حق جل طوله و عم نوله در قران مجید و فرقان حمید مکرر ذکر
کتابه فرموده مثل انزل الکتاب و کتبه و رسله و این صورت اشارت بان معنی میکند
کلام ربانی و کتاب سماوی با وجود عظمت شان چون خلودش را جوید و طریق دوام اثرا
بوید انرا در سلک کتابت باید کشید و از ینجا مشروعیه کتابت قرانی و نوشتن دیگر کتب
دین مسلمانی مستفاد میشود و مؤید این معنی و مقوی این دعوی خبر جان فزای
واثر دلکشای حضرت نبوی علیه شرایف الصلوات است که قیدوا العلوم بالکتاب
ای بالکتابه پس از جهت کتابت اشرف حرف و سبب نیل شرف نا یمی بینی که بی شائبه
تصحیف و بی ریبه تحریف بزبان حال اقوال و افعال قرون سالفه و امم خالیه با تو در
میان می نهد و اگر چیزی را فراموش کرده بیاد تو میدهد و اگر در غایت ملالت و نهایت
کلالتی بسبب مطالعه رخسار دلکشش که گویا شکفت که بر بیاض کافور تخته مجموع ازهار

کلی از تو وای بر د و معتقدیست که هر چو هر سخن که نزد او ودیعه میازی بی تغییری و تبدیل باز

میرساند و حاجت گذاریست که هر چند که مهمات خویش را از تو کفایت میکنی از تو ملول نمیگردد

و دیگر چون رجوع میکنی بهتر ازان مرادت بر می آورد و نافعیست که بواسطه کتابت کلام

ملک علام و غیر ان از علوم اسلام حمایت حیوة می شمرند چه تا انها باقیست و تو فانی

ثمرات اعمال حسنات را می نویسند بس حوصله انکس و بیخردان خسی که این صنعة

زکیه را واین خرقه سنیه را بیشه خود نسازد و با رحمکنان بوسیله ان میبازد **قطعه**

سلسل خط اشک بوی تو ام بیا داورد سبزه بر کرد گل خط از جبینکان نگویید

بنوعی که چیران نشود عنق گل نمرد انکه از وی خطی بازماند اگرچه براو چیده معتاد بل

اللهم وفقنا لما تحب وترضی من القول والعمل وجنبنا من ارتکاب المعاصی والزلل

فصل دوم در بیان انکه واضع کتابت و عربیه که بوده و در بیان لطیفه

چند دیگر بدانکه اول کسی که کتابت کرد ادریس بود و بعضی گفته اند که ادم بود علیهما السلم

اما روایت دوم صحیح ترست و تا زمان اسمعیل علیه السلم عبری بود و بعد ازان بالهام

الهی و عنایت نامتناهی حضرت اسمعیل علیه و علی نبینا لطف الصلوات و تحف التحیات

تکلم بعربی فرموده و کتابت اسم بعربی نموده و تا زمان ابن مقله از ازحال خود دیگر دایند

و بنوعی می نوشت که از انسبت بعد او میکردند و بعد ازان علی بن هلال که به ابن بواب مشهورست

از انتقیح چند نمود و بعد ازان مولانا جمال الدین یاقوت جزیهم الله عن المسلمین خیرا

بفیض ربانی از انجمیعین تهذیب و تنقیح کرد که بالاتر ازان متصور نیست و این معنی

براو ختم گشت و رای مجموع کتاب بران قرار گرفت **دیگر** بدانکه ظاهرست که الکمی که واضع

اشکال حروف بوده و وضع نقطه هم او نموده و قیاس اقتضای ان می نمود که هر حرفی را شکلی

باشد تا بیکدیگر مشتبه نشوند اما چون در عالم اسباب در بعض اشیا اشتراک روی نمود

بعضی را ازین حروف در شکلی شریک ساختند تا بر هفده شکل قرار یافتند پس بعضی انند

که خواه در حالة انفراد و خواه در حالت ترکیب هیئة خویش نمیگردند مثل ک کا

و بعضی انند که میگردند مانند ف ق ی یقفا و بعضی انند که نظیر ندارند همچنانکه و ه هو م ن و

وانها که نظیر دارند یا نظیر شان یکیست یا بیشتر همچون س ش ص ض

و همچون ب ت ث ج ح خ پس هر حرفی که یک نظیر داشت از راه

امتیاز نقطه را بر سر نظیرش نهادند و هر چه دو نظیر داشت یا بیشتر نقطه از یکدیگر بکسان

ممتاز ساختند همچون ع غ یا با اختلاف محل نقطه مثل ب ت ث که از ان

ج در زیرش نهادند و از ان خ در بالایش نهادند **اگر** کوئی که چون با، به

وحده نقطه از تا و ثا ممتاز نمیشد حکمت چیست که نقطه در زیرش نهادند نه در بالایش

جواب اینست که تا با نون در حالة ترکیب در مثل لا تخفونما مشتبه نشود که اگر نقطه با در

بالا بودی معلوم نشدی که دندانه اول باست که نون از جهة لا انهی ساقط شده یا

نون جهت با نون جمعست که لا نهی ازو استغیر نساخته **دیگر** اگر گویی که حرف سین یک

نظیر داشت و بیک نقطه فرق میان نا و میان سین حاصل میشد چه لطیفه است که ورا

سه نقطه داده اند **جواب** شنوی که اگر یک نقطه یا دو نقطه بر سر دندانه که می نهادند

یکدیگر

اختلاط

و بعضی انند که نظیر دارند مثل

د ذ ر ز

ان دندانه به نون یا بتا ملتبس میشد و از انهایی که نظیر ندارند بعضی اند که احتیاج بنقطه
ندارند از انجهه که در هیچ زمان با حرفی دیگر مشتبه نمی شوند مثل ک ل م ر و
و نگویی که کاف تازی با لام مشتبه میگردد از برای انکه اگر دندانه دور و معدوم در ازکید
ممتاز میشوند و اگر مرکبا نه سر کاف را که می نویسند و سر لام را رات و بعضی دیگر اند که احتیاج
بنقطه دارند بنا بر انکه در زمانی از زمانها مشتبه میشوند مثل نی که چون مرکب واقع
میشوند با ب ت ث ملتبس میگردد مثل این صورة ... که بمعنی نبیتوا
و فتثبتوا می تواند ش خواند و مانند ف ق که در حالت ارسال در خط به واو مشتبه میگشتند
و چون در حالت ترکیب بیکدیگر مشتبه میشدند از ایکی نقطه دادند و این را دو بینی بنا بر
قاعده هر حرفی که بنقطه ممتاز نمیشد از ابهام کشند یعنی حرفی که ابهام او را بنقطه زایل کردانیده اند
زیرا که معجم را از اعجمت بمعنی ازلت العجمة ای الابهام گرفته اند و هر حرفی که بغیر نقطه ممتاز
میشد انرا مهمل و معطل کنند و گاه هست که مهمل را معجم نیز میگویند از انجهه که ابهام ایشان
نیز زایل ساخته اند یعنی همچنانکه منقوط را مثل ذ ز ش بعلامة نقطه از غیر منقوط
معین ساخته غیر منقوط را نیز بعلامة نفی نقطه از منقوط ممتاز کرده اند مانند
د ر س که چون نقطه دارند معین اند که ذال و زا و شین اند و چون ندارند تعین
کرد دال و را و سین است به این اعتبار اطلاق معجم بر مجموع حروف میت و ... میکنند
میکنند دیگر بدانکه اصحاب حدیث و ارباب لغة را در زیادتی تبیین حروف اصطلاحی
چند دیگر مثل انکه چون ش را سه نقطه بر سر می نهند س را در زیر مقابل ان

سه نقطه بزیر می نهند و چون ذ را بر سر نهاده اند د را در زیرش می نهند و مثل انکه
حرفی که نقطه ندارد همان حرف را بصورتی کوچک تر از ان در زیرش می نویسند مانند ط ب
و ح ص ل و نقطه بر دو قسم است اول انست که ذوات حروف را از یکدیگر ممتاز میکرداند
چنانچه بیان رفت دوم انست که صفات حروف را که ان حرکات سه گانه و سکون است
بیان میکند و بیان قسم دوم که اعرابست در مبحث هجدهم که ابیوی کتابست خواهد امد ان شاء الله
دیگر بدانکه چون امور مذکور که تعلق بخط دارد معرفة نیز حاصل می باید کرد و می باید دانست
که خط تصویر ... که در ذهن ملاحظه میشد از ان که در لفظ اید یا نیاید و در عبارت
ابتدا بان یا وقف بران توان کرد که از کلمه میخوانند و هجای حروف کاتبات ملفوظ بهم
حرفت نه بمسمی او مثل جیم میم کاف دال بس تلفظ بسمی ج م ک د باشد و رسم
مصحف بر مسمیات حروف رفته نه بر اسمای ایشان و رسم بر دو نوعست اول قیاسی
و این ان باشد که خط موافق لفظ اید مانند ابا و عماتی دوم اصطلاحی و این انست
که خط مخالف لفظ اید بسبب بدل مانند آتی و الصلوة که در لفظ الف و در خط یا و واو
یا بسبب زیادتی از جهة رفع التباس مثل اولئک که در لفظ واو نیست و در خط هست
تا فرق شود میان اولئک و الیک یا بسبب حذف بنا بر ثقل اجتماع مانند داود که در لفظ
دو واو است و در خط یکی واو یا بسبب فصل از جهة احتمال قرائتین مثل آل یاسین یا بسبب
وصل بنا بر تخفیف مانند هولاء والله الموفق المعین فصل سوم در بیان اصطلاح
چند که ناظم علیه الرحمة و الرضوان درین قصیده نهاده و امام جعبری رحمه الله باستحسان و استقرا

انهارا از نظم استنباط کرده بدانکه جماعتی که ناظم قدس سره رسم را از ایشان روایت نموده
نافع بن عبد الرحمن المدنی است و علی بن حمزة الکسائی که هر دو از ائمه سبعه اند و یحیی الفراء
و ابو عبید قاسم بن سلام و نصیر بن یوسف و ابو بکر بن الانباری رحمهم الله و هر مسئله که
ناظم از اطلاق ذکر کرده باصاد کل صراط و الصراط می باید دانست که آن از متفق علیه
مصاحف عثمانی است و گاه هست که جهة اتفاقش بیان می فرماید مثل والضاد فی
بضنین تجنح البشر او هر آنچه که مقید بخلاف ساخته آن از باب مختلف فیه است و مختلف
فیها نوع است از آنجمله گاه هست که تعیین اقلیم می نماید و نص بر خلاف نیز لفظا یا تقدیرا
میکند مانند و بالکتاب و قد جاء الخلاف به که از بعض ذکر اقلیمی که شام فرموده باینه و یا آیات
العراق بها یا آن عن بعضهم و لیس مشتهرا و گاه هست که تعیین اقلیم نمی نماید ذکر خلاف مثل
خلا یخاف بفا الشام والمدنی و گاه هست که ذکر خلاف میکند بی تعیین اقلیم مثل آنجه
هر اجا اختلفوا او الریح مختلف و هر آنچه متعدد نیست و در فرش از اطلاق ذکر کرده
معین است که همان یک محل است و بس و اگر متعدد است در ترجمه باب باشارة بعموم آن
می نماید مثل باب حذف احدی اللامین و در هر سورتی که بکلمه سنا اشارة بان فرموده آن
چیز منحصر است مثل سنا و یبصط و الریح کل یا بکلمه جمیع یا مثل آن از امقید ساخته
شامل آن سوره باشد و غیر آن سورت مانند بالضاد کل صراط و الصراط و مانند جزو مثل
معادا جمیعا و مثل و مع کلمة متی ظهرا و هر آنچه متعدد است و در اصول از اطلاق ذکر
کرده شامل تمام مسائل می باید یعنی در نظائر هر ابیه میکند مثل لکن اولئک که الفاظ بی کلمات

در آن سورة سهو

و هر آنچه از بعض این کلمات باشد حذف کنند مثل و لکنهم و لکنکم نه هر جا که الفی بعد از لام
واقع شود و مثل و سلالة و غلام و الظلال و فی ما بین لامین هذا الحذف قد غبرا
که هر جا که الفی در میان دو لام باشد محذوف سازند نه آنکه هر جا که الفی در میان دو
حرف باشد ببیند از رسمش و در هر جا که از حکمی استثنا می نموده خلاف آن حکم در
مستثنی فقط مثل و بغیر الجن لن جری که در هر جا که الان است الئن نویسند مگر در
سورة الجن که فمن یستمع الان نویسند دیگر بدانکه ناظم رحمه الله اصطلاحی که در شاطبیه
نهاده بقوله و ما کان ذا ضد الی آخر البیت درین قصیده نیز نهاده مثل آنکه چون روایه
حذف از مصحفی کرد پس در دیگر مصاحف اثبات باشد و در بدل و مبدل و فصل و وصل
و زیاده و نقصان همین سبیل که چون ذکر یکی از ینها نمود در مقابل آن ضدش
باشد والله الموفق والنصیر اکنون از حضرت عزت جلت و عزت استخاره نموده
و بر توفیق بی تغوثیش اعتماد کرده شروع در مقصود میکند و میگوید که قال الناظم رحمه الله

الحمد لله موصولا کما امرا مبارکا طیبا یستنزل الدررا

اقول اولا بدان که هر که شروع در علمی میکند او را از دانستن سه چیز ناگزیر است
اول معرفة آن علم به وجهی از وجوه زیرا که طلب چیزی مجهول از محالات است دوم موضوع
آن علم یعنی بداند که در آن علم بحث از چه چیز میکنند تا این علم از دیگر علوم باین ممتاز
گردد سیم فائده آن علم تا طالب داند که آن علم را از برای چه غرض میخواند چون این را
دانستی بدانکه علم رسم علمیست که شناخته بان علم احوال کلمات قرآنیه از روی اثبات
میشود

وحذف وزیاده ونقصان وموضوع این علم کلمات قرآنیه است ازینجهة که هریکی
از اثبات وحذف وزیاده ونقصان عارض او میگردد بنا بر آنکه کاتبان بحث از
عوارض آن نمایند وفایده این علم آنست که مالک را مثلا بی الف بنویسند تا احتمال
هر دو قراة مشهوره داشته باشد ولفظ تلوا را بیک واو بنویسند تا محتمل قراة حذف
واو واثباتش باشد والصابئین را بیک یا نویسند تا هم قراة همزه وهم قراة بغیر همزه
احتمال داشته باشد که اگر درین هر سه صورت به اثبات نویسند آن قراة دیگر باطل
شود وازینجاست که بهیچ وجه از وجوه مخالفه خط مصحف امام جایز نیست ورعایت
حروف آن واجبست زیراکه در نوشتن هر حرفی از آن بانه کیفیة فایده ایست که اگر از آن
کیفیت تغییر میکنند آن فایده زایل میشود چنانچه بیان یافت والله اعلم تنبیه بدانکه در
ابیات این قصیده فرع از بحر بسیط از ضرب اول منظوم است وازانجهة این
بحر را بسیط مینامند که در اول هر رکنی از ارکان سبب آن زود وسبب خفیف گسترده شده
وسبب خفیف دو حرف باشد اول متحرک ودوم ساکن مثل مس تف از مستفعلن است
واصل وزن این بحر مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن
اما اعراب این ارکان را تمام الحروف استعمال نکرده اند ازبرای آنکه این بحر را عروض وضربی است
وعروض رکن آخرینست از مصراع اول وضرب عروض اعلی است چنانچه عروض اول
مخبون می باشد وخبن حذف دوم حرف ساکن است از سبب خفیف وقتی که این سبب
در اول رکن باشد مثل فاعلن که الفش را بیندازند وفعلن گویند واین عروض را دو

حرفی صم

جزء

میشود اگر گویی تقدیر کلام را چنین کردی که لم احمده بعباده و در قرآن در هیچ محل بنده کان را امر
بحمد نفرموده جواب آنست که از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم حیث قال قل الحمد
لله امر به اقتدا است از آن او که هر پیغمبری بر امت خویشند قال

ذو الفضل والمن والاحسان خالقنا رب العباد هو الله الذی قهرا

اقول یعنی حضرت ملک علام است خداوند بزرگی و بخشش تام آنحضرت است خداوند نعمه کردن بر خاص
و بر عام و آن حضرت است از منع انام و آنحضرت است آن معبود که غالب است بر همه اشیا فی کل الشهور والاعوام قال

حی علیم قدیر والکلام له فرد سمیع بصیر ما اراد جرا

اقول اینها اسماء صفت از صفات ثبوتیه حضرت حق عز اسمه که درین بیت جمع فرموده
و بقوله والکلام له اشارة به اسم متکلم نموده و قوله ما اراد جری عبارت از اسم مرید بوده یعنی آنحضرت جل جلاله
زنده است بحیوة ابدیه و توانا است بقدرت سرمدیه و دانا است بعلم ازلی و گویا است بکلام عزیز
و یکتا است بوحدانیت قدیمه و شنوا است بسمع علیه و بینا است ببصر کامله و خواها جمله بوده نهایت باراده شامله قال

احمده و هو اهل الحمد معتصما علیه معتصما به و منتصرا

اقول یعنی شکرگذاری و سپاس داری حضرت باری را بجای می آورم و حال آنکه حضرت او است مستحق
آنکه او را حمد و شکر گذارند و عبادتش بجا آورند و در حالتی او را حمد میکنم که تکیه بر الطاف آنحضرت
کرده ام و دست را در دامن عنایت جسیمه آن جناب زده ام و بتضرع و زاری طلب یاری از آنحضرت
مینمایم بیت تا مرا آنچه نیک پیش آرد مرا از دم شیطان نگه دارد مرا قال

ثم الصلوة علی محمد و علی اشیاعه ابدا تندی ندی عطرا

اقول یعنی بعد از ادای حمد و اقامت شکر درود بسیار از حضرت آفریدگار و استغفار بیشمار از ملائک
فرمانبردار و دعای بیکران از مجموع ادمیان در مجموع زمان بر محمد و خویشان و یاران و متابعان
حضرت او باد در حالتی که این صلوة نمناک شود مثل شبنمی که بوی خوش از ان دمد قال

وبعد فالمستعان الله في سبب يهدي الى سنن المرسوم مختصرا

اقول ناظم رحمة الله علیه از حضرت حق عز اسمه یاری میخواهد در تیسیر نظم این قصیده و میگوید که بعد از حمد و
و بعد از درود نا معدود بدان معبود بحق و مقصود مطلق است الکمنی که یاری از او میکنم و از او خواستار
یاری میکنم در ان که تیسیر فرماید راه سببی که راه نماید این سبب و انتظم کتاب در بیان خطی که
نوشته اند انرا در مصحفی چند که پیشوایان مصاحف عالم اند در حالتی که این سبب مختصر باشد و نعت ان
که قوله مختصرا حال لازم سبب باشد که مرسوم دراز و کوتاه ... مرسوم است که در مصاحف
عثمانیه نوشته اند قال

علقت علاقته اولى العلا لنبيه اذ خير القرون قاموا اصله وزرا

اقول معناه خط مرسوم چیزی نفیس است که دوست داشتند و استعمال نموده اند اولیای خیر امت
که مردم بان تعلق کرده اند زیرا که بهترین قرنها یعنی بهترین اهل زمانها که ان اهل زمان حضرت
رسول الله صلعم اند یعنی صحابه اصل این خط مرسوم را که ان قرانست بر پای کرده اند یعنی
انرا جمع نموده اند در حالتی که این اصل یعنی قران ملجأ و پناه بندگانست قال

وكل ما فيه مشهور بسنته ولم يصب من اضاف الوهم والغيرا

اقول این بیت اشارتست بگفتار جماعتی ملحدان که میگفتند که طایفه از صحابه که قران را جمع کردند
انرا متغیر ساختند و انرا از هیئت انزال و حالت کمال بگردانیدند و هر چه خواستند در ان زیاده

کردند

کردند و انچه خواستند کم گردانیدند پس ناظم رحمه الله رد ایشان نموده میفرماید که هر چه
در قرانست مشهور است و در بیان ائمه فاش گشته که البته ان طریقه قرائت و هیچ تصحیف
و تحریف بدان راه نیافته و هیچ تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان در ان واقع نشده و انکسی
که نسبت وهم و تغییر بقران عزیز کرده او بصواب نرسیده و امام جعبری علیه الرحمه ضمیر قوله
بسنته را راجع بر سر گرفته و صواب انست که راجع باصلست زیرا که مقصود ناظم انست
که بیان کند که هر انچه در قرانست مشهورست که ان قرائت نیز انکه مشهورست بطریق رسم والله اعلم

قال ومن روى تستقيم العرب السنها لحنا به قول عثمان فما شهرا

اقول باین بیت اشارت فرموده بحدیثی که عبدالله بن عامر قرشی روایت کرده که چون مصاحف را
نوشتند انها را بحضرت عثمان رضه اوردند پس گفت نیکو و احسن فرموده و گفت این معنی را که
می بینم چیزی را از لحن و زود باشد که اعراب بر پای کنند این لحن را بزبانهای خویش و اللحن از روی لغت خطا باشد
پس ناظم میفرماید که انکس که روایت کرد قول عثمان رضه را که زود باشد که بر پای کنند زبانهای
عرب لحن را در قران این معنی سبب ان میشود که مردم را اخبار نمایند که این قول مشهور نیست
از انجهت که اسناد این حدیث بغایت مضطرب و مختلط و منقطع است و نیز مصحفی چند که
نوشته باشند که تا مردم متابعت انها نمایند و بان کیفیت که در انها مکتوب شده خوانند چگونه عثمان رضه
لحن و خطا را در ان بیند و رها کند مگر انکه لحن را حمل بر معنی دیگر کنند چنانچه ناظم اشارت
بدان فرموده بقوله

لو صح لاحتمل الايماء في صور فيه كلحن حديث بين الذرا

یعنی اگر صحیح شود که این حدیث قول عثمان رضه است مر اینرا احتمال داشته باشد که معنی لحن

آنچنان کلام نه خطا باشد بل رمز و اشارت باشد در صورت چند در قران همچنانچه لحن در حدیث گویند

و مراد ایشان از رمز بلاغت است که سخن را نوعی برانند که سامع غرض متکلم را فهم کنند و دیگران فهم

نکنند مانند **قوله** تمیمی خلوا عن الناقة الحمراء و اقتعدوا العود الذی فی جنابی ظهره وقع

که این شاعر در دست جماعتی اسیر بوده و چون دیده که این جماعه قصد غزا با قوم او دارند خواسته که

اخبار ایشان نماید بکیفیتی که ایشان در نیابند نه غیر ایشان پس در بیت لحن و اشارت نموده

قوم را که از ان وطن رحلت بزمینی دیگر نمایند تا در دست این جماعه گرفتار نگردند و لحن درین بیت

انست که زمین قوم او را که زمین حرب می گفته اند در بلا دیده کنایه از ان بناقه حمرا نموده از انجهه

که همچنانکه این زمین بغایت نرمست بر نشستن شتر نیز سهلست و تشبیه کرده زمین سخت را

که در ان اثر خانها باشد به شتر قوة ناک که بر نشستن او اثر بر نشستن باشد و مثل گفتار الله سبحانه و تعالی

در شان عیسی و مریم علیهما السلم کانا یاکلان الطعام که باین معنی کنایت از ان فرموده که ایشان معبود

نیستند چنانچه گفته که اگر معبود بودندی طعام را نخوردندی چه ایشان نمیخوردند پس معبود نباشند

و مانند والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء که همچنانچه نحو بواسطه واو عطف

چیزی بر چیزی میکنند استیناف نیز مینمایند و غرض شان انست که این مستانفرا مخصوص

بمدح یا بذم گردانند چنانچه حق عز و علا والموفون را عطف بر من امن فرموده که خبر لکن

و دیگر والصابرین را استیناف نموده زیرا که او منصوبست بفعل مقدر که انا اخص یا امدح است

و لحن در صور قران مثل الصلحت قینوا و داود و النبین و امثال این کلمات باشد که الف و واو

و یا از ایشان محذوفند و این حذف هیچ نا رمز نیست که قرا چون موضع حذف را ببیند علی الفور شناسند

نیابند

که در اینجا چه حرف محذوفست بخلاف دیگران که ایشان در نیابند و اگر دریابند علی الفور در

قال وقیل معناه فی اشیاء لو قرئت بظاهر الخط لا تخفى على الكبرا

کلا اوضعوا و جزاؤا الظالمین لا اذبحنه و باید فافهم الخبرا

اقول ناظم برد الله مضجعه اخبار می نماید که شیخ ابو عمرو دانی رحمة الله علیه فرموده که معنی لحن

در قول عثمان رضه در لفظ چندست که پوشیده می ماند بر اکابر علما و اما خفضلا که اگر بظاهر

خطشان بخوانند مراینه لحن و خطا باشند مثل ولا اوضعوا و لا اذبحنه که اگر چنانچه نوشته اند

شان بخوانند لا را گویند مثل لا نفی و بعد از ان اوضعوا و اذبحنه خوانند و این معنی عکس مقصود حق عز

شانه است

جه مراد الله تعالی اثبات است و تاکید و مثل جزاؤا الظالمین که بعد از الف واو و بعد از واو الف

نوشته و مثل بایید و اما لو یخون که بعد از الف دو یا نوشته که اگر بظاهر خطشان بخوانند فساد

معنی لازم می آید پس ای طالب فهم کن این خبر را و دریاب این اثر را و بعضی از علما گفته اند که لحن درین

حدیث بمعنی قراة و لغه است همچنانچه عمر رضه فرموده که ابی بن کعب رضه خواننده تر است

از ما و ما هستیم که ما مر اینه ترک خواهیم کرد بعضی از لحن او یعنی از قراة و لغه او **قال**

واعلم بان کتاب الله خص بما نا البریة عن اتیانه ظهرا

اقول ناظم رحمة الله علیه امر میفرماید به اکه بدانید که مذهب حق انست که اعجاز قران مخصوص

گردانیده خدای تعالی است قرانرا بچیزی چند که متحیر گشته اند و عاجز مانده اند همه خلایق

از انس و جن از اتیان بمثل انها و حالتی که ایشان یاری دهنده یکدیگر باشند و ان چیز نظم غریب

و اسلوب عجیب اوست و فصاحت لفظ و بلاغت معنی که بهیچ چیز از کلام بشر نمی ماند و بهیچ یکی

از فصحاء عرب فصاحت را به پایه او نمی رسانند بدان که قومی چند دیگر هر یکی در معنی اعجاز چیزی گفته اند و ناظم انهارا یکان یکان بیان میفرماید و بعد از ان ایشان رد میکند از انجمله نظام گفته که قران مثل دیگر کتب سماویست که نه در لفظ او و نه در معنی او اعجاز نیست و عرب قادر نه بر برابری نمودن وان ولکن خدای تعالی در نزد برابری نمودن زایل کرده علم ایشان را و کرداینده قدرت ایشان را تا از معارضه عاجز آمدند پس ناظم ازان رد کرده کما قال

من قال صرفتهم مع حث نصرتهم دواعی الدواعی فلم ینتصر النصر
کم من بدائع لم توجد بلا غنتها الا لدیه وکم طول الزمان ترا

یعنی هر کسی که میگوید که اعجاز قران گشتن و باز استادن مردم است از اوردن مثل ان با وجود ان که خواننده گان و یاری دهنده گان را تمام ایشان را انگیخته ان میکردند که اگر خواهید که اتیان بمثل ان نمایید ما شمارا یاری میدهیم ایشان نمی توانستند که اتیان بمثل ان بنمایند ولیکن نمی نمودند پس الکسی طلب یاری از یاری کننده کان نکرده یعنی او برین دعوی هیچ سلطان قاطع و برهانی ساطع نیست زیرا که اگر اعجاز قران گشتن و باز ایستادن از اتیان بمثل ان بودی هر اینه حاجت باین همه بدایع و صنایع و غرایب معنی در قران نبودی بل اندک لفظ و کمتر کلمه کافی بودی از انجهه که هر چند که کلام ضعیف تر اتیان بان اسان تر و دیگر انکه عرب با وجود فصاحت و بلاغت پیش از نزول قران ازین نوع کلام بوده و ازین گونه عبارت سخن رانی نموده که تا بعد از نزول معارضه و ان توانستندی کرد پس ثابت شد که سبب این همه صنایع و اصناف بدایع هیچ از ترک معارضه با قران نیست

قال ومن یقل بعلوم الغیب معجزه فلم تری عینه عینا ولا اثرا

ان الغیوب باذن الله جاریة مدی الزمان علی سبل جلت سورا

اقول یعنی و الکسی که قائل گشته باینکه اعجاز قران نه در نظم اوست بل در خبر دادن او ستار علوم غیب بیشتر از تو عش چشم او هیچ چشمی را و هیچ اثری را ندیده یعنی هیچ استادی نرسیده و مطالعه هیچ کتابی ننموده از برای انکه علوم غیب با مر حق عز شانه جاریست بر مرور دهور بر طریقه چند که جاری شده این طرقها در سورتی چند نه در همه سورتها یعنی اگر اعجاز در اخبار از غیوب بودی بایستی که این مغیبات که قران ازانها خبر داده بجمیع در عهد شریف حضرت رسول صلی الله علیه وسلم واقع بودندی تا چون از کفار طلب اتیان بمثل انها نموده بودندی گفته شان بودندی که اتیان بمثل سورتی نماییم که خبر از مغیبات دهد ولیکن چون این مغیبات واقع نبودندی ازیشان طلب اتیان بسورتی چنین نمودند حیث قیل لهم فاتوا بسورة من مثله و دیگر انکه اگر اخبار اعجاز بودی بایستی که در همه سورتها اخبار از غیب بودی و حال انکه در بعضی هست و در بعضی نیست پس ثابت شد که اعجاز نه اخبار از غیب است

قال ومن یقل بکلام الله طالبهم لم یحک فی العلم و رد لا و لا صدرا
ما لا یطاق ففی تعیین کلفته و جائز و وقوع غصلة البصرا

اقول ناظم اخبار می نماید که الکسی که گفته که اعجاز قران انست که الله عز و جل مطالبه فرمود از کفار بقوله فاتوا بسورة که عین کلام قدیم اورا بیاورند انکس در عالم آراسته و خداوند زیور علم نشده نه از روی یاد دادن و نه از روی رفتن از انجهة که این سخن تکلیف بما لا یطاق است ولا یکلف الله نفسا الا وسعها بدان که علما را بنا بر اشکال اختلافست در انکه تکلیف ما لا یطاق جائزست یا نه و واقعست یا نه چنانچه ناظم اشارت بدان فرموده

زیرا که مراد بقوله مثله یعنی اتیان بسورتی که مشتمل قران باشد اعلم ازان که دران دیگر مغیبات باشد

بقوله فی تعیین کلمته الی آخر الابیات اختیار شیخ ابو الحسن اشعری رض آنست که جائز است بر لیکن
حکم او استدعا بهیچ غرض نمی نماید و بهیچ فایده از و حاصل نمی آید و دیگر آنکه حق جل وعلا فرموده
که و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به که اگر جائز نبودی دعا بعدم تحمیل نمودی و نزد امام محمد غزالی و معتزله
جائز نیست و حجت ایشان آنست که وجود محال صورت نمی بندد و هر آنچه صورت نمی بندد هیچکس را
تکلیف بآن نکنند از آنجهت که هر آنچه شخص را بآن تکلیف می نماید مطلوب و هر آنچه مطلوب
صورت می بندد پس متناقض باشد و اهل جواز در جواب ایشان میگویند که وجود محال صورت
می بندد و از برای آنکه اگر صورت نبستی حکم بمحالیه آن نتوانستی کرد مثل شریک باری که تا آن در
خاطر صورت نه بندد حکم بر آن نتوان کرد که آن محالست و اختیار نزد علما آنست که تکلیف
بمحال مثل نیست کردن قدیم و قلب حقایق واقع نیست بنا دو وجه اول آنکه هر چند که تتبع
کرده اند نیافته اند و دوم قوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها که هر کس آنچه در گنج او نیست
او مطالبه نمی نماید **قال** قد حرر الذی تالیف معجزه والانتصار له قد اوضح القرآن
اقول چون ناظم در بیان اعجاز قرآن بود مناسبت مقام این بیت را ذکر فرموده که قاضی ابو بکر
اشعری که صاحب مذهبست دو کتاب را تالیف کرده یکی معجز و یکی انتصار و در کتاب اول بیان
اعجاز قرآن نموده بنوعی که عجز خلق از اتیانه بمثل آن معلوم شده و در کتاب دوم نصرت
کتاب الله نموده و سبب این کتاب مجموع را [?] بسته و احکام دین را احکام نموده
چنانچه بر اهل بدعه هیچ حجتی سخت تر از آن نیست و امام ابو الحسن سخاوی گفته که اگر این کتاب
نبودی هر آینه مبتدعان اهل اسلام را استیصال می نمودند و هیچ کس را در این معنی تامین مثل

این

این دست نداده و تحت الفاظ بیت اینست که خدای تعالی رحمت خیر عطا کند که تالیف کتاب
معجز قرآن و تالیف کتاب انتصار از آن او ست در حالتی که روشن گردانیده اند این دو کتاب
عزیز را یعنی شبهه چند را که مبتدعان در میان انداخته بودند و جماعتی قاریان ضعیف نطق
بآن می نمودند و نمی دانستند که در شبهات حیث بود که این دو کتاب آنچه حق بود در جا

حق شان نشست و باطل برخاست

قال ولم یزل حفظه بین الصحابة فی علی حیوة رسول الله مثبته را
اقول یعنی همیشه حفظ قرآن در میان صحابه در اول حیوة حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
شتاب کرده بود و بسوی آن یعنی صحابه بزرگوار از اول نزول وحی تا آخر شد بدان نوع که قرآن را
از لسان مبارک جناب رسول الله صلعم آموخته بودند میخواندند هر قبیله بلغه خود چنانچه فرا
گرفته بودند و در حفظ و تصحیح و تجوید و تتبع قرائات آن میکوشیدند **بیان** که ناظم از آنجهت
اول نزول وحی را اول حیوة حضرت رسول الله صلعم گرفته که مدت نزول وحی حیوة روحانی بود
و زمان پیش از وحی حیوة طبیعی و مخفی نیست که حیوة فی الحقیقه حیوة روحانیست و امام جعبری
آورده که در عهد رسول الله صلعم چهار کس یعنی ابی بن کعب و سالم مولی حذیفه و زید بن ثابت
و ابو زید که از عمویان انس بن مالک بود قرآن را یاد داشتند و شیخ محب الدین جعبری [?] موضع
بعوض سالم معاذ بن جبل را آورده و بعضی گفته اند شش کس بودند و ابو الدردا و سعد بن
عبید را بر آن چهار افزوده اند اما در آنکه هر یکی از امیر المومنین عمر و عثمان و علی و عبد الله
بن عباس رضی الله عنهم در عهد رسول الله صلعم تمام قرآن را یاد داشتند با نه اختلاف کرده اند والله اعلم
قال وکل عام علی جبریل یعرضه وقیل آخر عام عرضتین قرا

اقول این حدیث اشارتست بحدیث ابن عباس رضی الله عنهما که فرموده که حضرت رسول صلعم در
رمضان سخی ترین همه روزها می بود از آنجهت که جبرئیل علیه السلام هر سال درین ماه هر شب می آید
و حضرت رسول الله صلعم قرانرا بر او عرض میکرد و روایه کرده اند از عایشه و فاطمه رضی الله عنهما
که گفته که شنیدیم از رسول الله صلعم که فرمود که بود جبرئیل علیه که معارضه میکرد و امی قرانرا
در سال و درین سال دو نوبت وا من معارضه نمود و گمان نمی برم الا آنکه اجل من حاضر شده
پس فرمود علیکم بالعرضة الاخیرة فاقروا بها یعنی بر شما باد که بآن طرق قرانرا بخوانید که
من در نوبت آخرین بر جبرئیل علیه السلام عرضه کردم و این معنی دلیلست بر آنکه آنچه غیر عرضهٔ اخیره است
در حکم منسوخ آمده و آنرا شاذه میخوانند و تلاوة بآن حلال نیست و اگرچه منسوبست برسول الله صلعم
زیرا که در عرضهٔ اخیره داخل نیست چنانچه ابن حاجب روایه کرده که ناظم تغمده الله بغفرانه بسبب آنکه
مردم را از گناهان توبه دهند اصحاب خود را از خواندن قراة شاذه توبه میداد بنابر آنکه
اجماع صحابه بران منعقد شده **قال** إِنَّ الْيَمَامَةَ أَتُوهَا مُسَيْلِمَةُ
الْكَذَّابُ فِي زَمَنِ الصِّدِّيقِ نَادَ خَسْرًا **اقول** این حدیث ابتدای شروعست در بیان
جمع قران و نوشتن عثمان رضه مصاحف ششگانه را و هر یکی را بشهری فرستادن و آنکه از
صحابه کرام آنها را نوشت یعنی بدرستی که یمامه هلاک و خراب ساخت آنرا مسیلمه کذاب در زمان ابوبکر
صدیق رضه در زمانی که در بنا امر زیاده کرد مسیلمه **بدان** که یمامه نام بلادیست و در اصل
اسم زنی ازرق چشم بوده از بنی بلاد که سوار را از سه روزه راه میدیده و در درو شنائی چشم مثل او
میزده اند و میگفته اند که فلان بینا ترست از زرقا یمامه پس چون این بلاد را بسیار نسبت بدان که

میکرد یعنی میگفتند که جو الیمامه یمامه را اسم بلاد جو ساخته و مسیلمه از کسانی است
که در زمان رسول الله صلعم دعوی پیغمبری نمود و قصهٔ او آن بود که چون شنید که حضرت صلعم
مبعوث گشته و در مکه دعوة خلق بخدای تعالی مینماید او نیز دعوی کرد و کسی فرستاد تا هر چه
که از حضرت رسول الله صلعم می نمود و هر چیزی که از وی میشنود از قران و غیر قران خبر داده باشد
پس او قرانرا بر هر کسی که نزد او می بود میخواند و میگفت که این بر من فرود آمده و چون شنید
که حق عز و علا او را الرحمن نام کرد بعد از آن چون شهره گرفت که قران بر حضرت رسول الله صلعم
نازل شده و از جانب آنحضرت باطراف عالم میرسد و دعوی نمیتوانست کرد که بر او نازل میشود
در استاد و وضع ترکیبی چند ناخوش میکرد و میخواند که این قرانیست که بر من فرود می آید مثل
الفیل ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له اذن وبیل و خرطوم طویل در مقابله سوره الفیل و مثل
والزارعات زرعا والحاصدات حصدا والطاحنات طحنا والخابزات خبزا والثاردات
ثردا در مقابله سوره والنازعات و مثل یا ضفدع بنت ضفدعین الی کم تنقین و لا الماء
تکدرین و لا الشراب تمنعین و دعوی میکرد که او را با حضرت رسول الله صلعم در پیغمبری شریک ساخته اند
چنانچه مکتوبی فرستاد بحضرت رسول الله صلعم که مضمونش این بود که این کتابیست از مسیلمه که
فرستادهٔ خدایست بجانب محمدی که فرستادهٔ خدایست سلام بر تو باد و بعد از سلام آنکه
مرا با تو درین امر پیغمبری شریک گردانیده اند که ما را نیمهٔ از زمین باشد و قریش را نیمه دیگر و لیکن
قریش از حد خویش در میگذرند پس حضرت رسول الله صلعم جوابش نوشت که این نامه ایست
از جانب محمد که فرستاده حضرت خدای تعالی است بجانب مسیلمه بسیار دروغ گوی

پیغمبری

وسلام برانکسی باد که متابعت راه راست کرد اما بعد بدرستی که زمین ملک خدایست میراث
دهد هر کس را که خواهد و عاقبت و آخرة از آن پرهیزکاران است پس مسیلمه از انفعال این مکتوب را
پنهان کرد و بعض قوم چنان بود که مکتوبی را به او نوشته اند که زمین بنوه میان ایشان قسمت کرده
باشد و مکتوب را به این کیفیت از قول رسول الله صلعم نوشت و بعض اصحاب بیرون آورد و غلت که
در خلافت ابی بکر رضه کارش بالا گرفت پس ابو بکر خالد بن الولید را با جماعتی مسلمانان بمحاربه
او فرستاد و از قضای تقدیر انروز دو دویست نفر از مسلمانان کشته شدند پس براء بن مالک انگیزه نمود
تا حمله بر اصحاب مسیلمه کردند پس ایشان متفرق شدند و مسلمانان از عقب ایشان در رفتند
تا از زمان که ایشان از دستان درآوردند پس ایشان در بستان زا بستند پس براء بن مالک جندا
کوشش نمود چه بمحاربه و چه بچیزهای دیگر که تا در بستان را از برای مسلمانان بکشاد و پس مسلمانان
به اندرون رفتند و مسیلمه و اصحابش را بکشتند **قال** وبعد باس شدید حان مضرعه
وکان باسا علی القراء مستعر نادی ابا بکر الفاروق وخفت علی
القراء فادرکوا القرآن مستطر **اقول** تغیر بعد طرف کلمانا دلالت دارد اول دوم
و پس از ظهور عذاب سخت که آن این قتل شنیع و امر فظیع بود که هنگام وقوع ان در علم خدای
رسیده بود و حال آنکه بود این قتل عذابی همچون آتش افروخته شونده بر قراء قرآن زیرا که
در آن روز هفتصد قاری و بروایتی با هفتصد قاری کشته شدند اکر و بعضی گفت عمر فاروق رضه
ابو بکر صدیق را که می ترسم من بر آنکسانی که باقی اند از قراء که مبادا کشته شوند همچنانکه آنان
هفتصد کس کشته شدند و از بیان هیچ پیشوای در قراءة نباشد پس در باب قرآن را در جای

تر ادوم

که تو نویسنده آن باشی یعنی امر کننده باشی بنوشتن آنچنانچه منقولست از زید بن ثابت که در روز
واقعه مسیلمه ابو بکر مرا طلب کرد و عمر در نزد او بود پس صدیق مرا گفت که فاروق آمده و میگوید
که در غزوات قتل سخت بقراء قرآن رسیده و می ترسم که جماعتی دیگر مانده اند در غزوه چند
دیگر کشته گردند و احکام قرآن از میان ما برود و رای من آنست که شما قرآن را جمع کنید و من
او را گفتم که چگونه چیزی کنیم که حضرت رسول الله صلعم آنرا نکرده جوابم داد که والله که این جمع قرآن
امر خیر است و همیشه این سخن را مکرر میگوید تا گشاده کرد خدای تعالی سینه مرا با جمع گشاده بود
سینه عمر را بآن و دیده ام در جمع قرآن آن فایده را که او دیده بود اکنون تو که زید جوانی
عاقلی و کاتب وحی بوده و هرگز بهیچ تهمتی متهم نگشته و در عرضه اخیره یا در دو عرضه اخیره
حاضر شده و حضرت رسول الله صلعم در حق تو دعا فرموده تا جناب حق عز و علا ترا علم کتاب
و الهام بآن ارزانی فرموده و ظیفه آنکه تو آنرا بنویسی پس ایشان را مردو گفتم که چگونه چیزی
میکنید که حضرت رسول الله صلعم آنرا نکرده و بحق خدای سوگند که اگر مرا تکلیف کردندی
که کوهی را نقل کنم بر اینان بر من گران تر بودی از انچه بر ایشان مر دوم گفتند که والله
که این کاری خیر است پس همیشه در این باب و اسن میگفتند تا گشاده شد دل من با نچه دل
ایشان بان گشاده بود و ان چیزی که ایشان در جمع قرآن دیده بودند من نیز دیدم پس از
پی قرآن بر فتم و هر چه در صحیفها یعنی کاغذ پارها و در رقعها و درخت خرما و بوستها و استخوانها
واتی را که از جناب رسول الله صلعم شنیده بودم کم شده بود پس آنرا طلب کردم و در نزد خزیمه
بن ثابت یافتم و در آن سوره که محل آن بود بنوشتم و ان آیه لقد جاءکم رسول بود و چون بسوره الاحزاب

شده م

[illegible] منقول

رسیده ام آیتی دیگر را که از حضرت رسول علیه السلام شنیده بودم که مینوشتند کم کرده بودم و آن
آیه من المؤمنین رجال بود پس بیم در نزد خزیمه مذکور یافتم و در موضعش الحاق کردم و باتمام

بقوله فاجمعوا جمعه في الصحف واعتمدوا زيد بن ثابت العدل الرضي نظرا
فقام فيه يعونان بجمعه بالنصح والجد والحزم الذي يرى
من كل اوجهه حتى استتم له بالاحرف السبعة العليا لما استمرا

یعنی بعد از آن که عمر این حکایت را با ابوبکر بیان نمود این معنی سبب آن شد که صحابه اجماع نمودند
بر جمع کردن قرآن در کتابی چند یعنی در مصحفی که مشتمل بود بر اوراق بسیار و اعتماد کردند
درین امر بر زید بن ثابت که خداوند راستی بود و فکر او پسندیده می نمود از آنجهه که کاتب
وحی بوده و در نوبت آخرین که حضرت خواجه صلعم قرآن را بر جبرئیل علیه السلام عرض میفرموده او
تمام او را بآن کیفیت شنوده و همه آن را بآنحضرت خوانده و آنحضرت بواسطه جبرئیل او را
اعلام کرده که هر آیتی را از عقب کدام آیه و هر سورتی را از عقب کدام سوره می باید نوشت
چنانچه در لوح المحفوظ مکتوبست و امروز همانا ترتیبست که در میان ماست و چون جبرئیل
علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم را میگفت و آیه میخواند خواجه صلعم اول و آخر سوره را معلوم
میکرد قوله فقام فیه الی آخره یعنی چون اعتماد درین امر خطیر بر زید رضه نموده بودند در استیفا
در تتبع نمودن قرآن بر یاری و توفیق خدای بود در حالتی که جمع میکرد آن را از صدور رجال
و از استخوانها بلو و شانها که سفیدان و شتران و از امثال آن چنانچه گفته شد در حالتی که زید
ملتبس بود به خالص گردانیدن قرآن از غیر قرآن و ملتبس بود به جد و ضبط آن ضبطی که بر همه

خداوندان

خداوندان ضبط غالب آمده تا غایتی که بطریق احرف سبعه رفیقة القرآن جمع را تمام کرد جمع کرده
شود و مراد از احرف سبعه هفت وجه است که قرآن بآنها نازل شده چنانکه در حدیث آمده که
عمر رضه فرمود که شنیدم که هشام بن حکیم سوره الفرقان را میخواند بخلاف آن وجهی که من آن را
میخواندم و حال آنکه حضرت رسول الله صلعم مرا این سوره خوانا گردانیده بود پس هشام را
مهلت دادم تا نماز را بگذارد پس ردا او را بگرفتم و او را بحضرت رسول الله آوردم پس گفتم
یا رسول الله بدرستی که شنیدم از این مرد که میخواند سوره الفرقان را بخلاف آنچه حضرت تو
مرا بآن خوانا کرده پس رسول الله صلعم هشام را فرمود که بخوان پس بهمان قرائتی که من
از وی شنیده بودم بخواند بعد از آن فرمود که همچنین فرود آمده دیگر مرا فرمود که بخوان و من
بخواندم پس فرمود که همچنین نازل گشته بعد از آن بیان فرمود که بدرستی که قرآن بر هفت حرف
یعنی بر هفت وجه منزل شده پس چون چنین است بخوانید آنچه میسر شود والله اعلم قال

فامسكت الصحف الصديق ثم الى الفاروق فاسلمها الماقضي العمر
وعند حفصة كانت بعد فاختلف القرا فاعتزلوا في احرف بحكم

اقول بعد از آنکه زید بن ثابت رضه از جمع قرآن فارغ شد آن مصحفی که قرآن را در آن
جمع کرده بود بجناب ابوبکر رضه آورد و از آن نگاه داشت تا امیر المؤمنین علی علیه السلام
در مدح صدیق از جهه جمع قرآن چنین فرمود که اعظم الناس اجرا في المصاحف ابوبكر هو اول
من جمع القرآن بين اللوحين یعنی بزرگترین مردم از روی اجر در مصاحف ابوبکر است
که او اول کسی است که جمع کرد قرآن را در میان دو لوح دو صفحه و چون وفات صدیق رضه

بیت
چه قدر بد عبارت ا عوض این بگو
این سوره 9 بر تعلیم فرموده بود دیر آمده بسیر
چه قدر لفظ پس دارد ملا شده
چه آسان آدم شده چه مشکل

ای صارت قاضیا ذ خلیفة

بیت
ظاهر مراد از مصحف جزوهای چند است
که قرآن را بر آنها نوشته بودند و مشهور
مصحف بسور را مرادف قرآن آمیدند
دالا رده دین سهل

نزدیک رسیدان کتاب بهار السلیم عمر فرمود و چون او وفات یافت نزد دخترش حفصه بود

و بعد از ان در خلافت عثمان قرّا اختلاف کردند با یکدیگر پس در کلمتی چند بیک سو شدند در

حالتی که چند گروه بودند و این حال ان بود که چون در غزو ارمینیه لشکر شام و لشکر عراق

بیکدیگر رسیدند در قران اختلاف نمودند گروهی قراة گروهی دیگر را می شنیدند و انکار

ان میکردند و این گروه قراة ان گروه دیگر را می شنیدند و انکار میکردند تا غایتی که میگفتند

که قراة من از قراة تو درست تر و بهتر است و ان جماعتی دیگر در جواب ایشان همچنین میگفتند

و حال انکه مجموع این قراتها منزل آسمانی است و سبب این اختلاف ان بود که جماعتی از صحابه

در عهد رسول الله و در عهد ابو بکر و عمر هر یکی بشهری رفته بودند تا مردم را قران و دین در آموزند

پس هر کسی انچه در عهد رسول الله صلعم خوانده بودند تعلیم مردم کردند و از جهة اختلاف

در قرات اهل هر شهری پدید امد و چون رجوع بیکدیگر میکردند که تا بدانند که کدام صحیح است

و کدام نه این اختلاف باقی ماند پس حذیفة بن الیمان رضه چون این معنی را دید

ترسناک شد و بحضرت عثمان رضه شتافت و گفت یا امیر المومنین دریاب که مردم

در قران اختلاف نموده اند و بحق خدای تو سوگند می ترسم که مبادا که ان عذابی

که بسبب اختلاف به یهود و نصاری رسید بمسلمانان نیز رسد و در زمانی که اگر جماعتی

اختلافی چنین کردندی توجه خواستی کرد اکنون چاره بکن پس عثمان رضه دوازده

نفر از صحابه را جمع فرمود و ایشان را گفت که اختلافی چنین میان بعضی روی نموده و این

معنی نزدیک بکثرت ایشان کشند که توجه مصلحت می بینی فرمود که مصلحت ان می بینم

که مجموع مردم را بر یک لغت جمع کنند تا هیچ اختلافی در قرائة نباشد پس جماعة گفتند که نیکو راییست رای تو و این دو بیت که می اید اشارت باین حکایت است

قوله وکان فی بعض مغازیهم شاهد ثم حذیفة قرّاء من خلفهم عسر

فجاء عثمان مذعورًا فقال له اخاف ان یختلطوا فادرك البشر

یعنی بود حذیفه حاضر در ایشان و بعضی از قرّاء ایشان پس دید حذیفه از اختلاف ایشان عسری چند

پس چون حذیفه دید بیامد بجناب عثمان ترسناک پس گفت او را که می ترسم از ان که امیخته کردند این جماعت

یعنی اختلاف نمایند در قران پس دریاب این خلائق را پیش از انکه اختلاف نمایند چنانکه اختلاف نمودند یهود و نصرانی و بسبب ان هلاک شدند

قوله فاستخرج الصحف الاولی التی جمعت وحض زیدًا ومن قریشه نفرا

علی لسان قریش فاکتبوه کما عن الرسول به انزاله انتشرا

یعنی بعد از انکه حذیفه این خبر را بیان کرد عثمان رضه کسی را فرستاد و طلب صحفها اولینه که جمع کرده بود

و نزد حفصه بود و حاضر کرد زید بن ثابت را و جماعتی دیگر را از قریش یعنی عبد الله بن الزبیر و سعید

بن العاص و عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابی بن کعب را تحریض نمود و فرمود ایشان را که بنویسید

قران را بزبان قریش همچنانکه بر رسول الله صلعم انزال شده بود بان زبان منتشر و مشهور گشته و بعد از ان

ایشان را فرمود که اگر شما را در چیزی اختلاف افتد حرکتید و بلغة قریش بنویسید پس ایشان را در خط

التابوت اختلاف افتاد زید میگفت که به ها می باید نوشت و دیگران میگفتند که بتا پس رجوع به عثمان

نمودند پس فرمود که بتا بنویسید که بلسان قریش التابوت است و بعضی نقل کرده اند که عثمان خبر کرد

و ابی بن کعب در باب انکه لا تبدیل للخلق و فامهل الکافرین را چگونه می باید نوشت پس ابی بن کعب

یک لام را از خلق للخلق حک و لخلق الله را نوشت و امهل را محو نمود و فمهل نوشت والله اعلم

بیداشت م

قوله فجرّدوه کما یهوی کتابته ما فیه شکل ولا نقط فیحتجرا

یعنی بعد از آنکه عثمان ایشان را بکتابت مصاحف فرمود ایشان مجرد کردانیدند قرآن را از غیر لغت قریش یعنی نوشتند
از لغت قریش که اکنون سبع است که امروز در میان است همچنانچه درست عثمان کتابت باز اگر بیک لغت باشد
که تا اتفاق روی نماید و اختلاف زایل شود و نبود در قرآن یعنی در مصاحفی که ایشان نوشتند هیچ اعراب
و هیچ نقطه که تا امتناع نماید اینها اعراب و نقط از تعرف در قرآن دیگر یعنی از اعراب و نقط نهادند تا مثلا
هر کلمه که احتمال تذکیر و تانیث داشته باشد بهر دو بتوان خواند و هر کلمه که غیب و خطاب در وی جایز باشد
بهر دو بخوانند و هر کلمه که احتمال چند قراة داشته باشد مثل ارجه که در وی شش قراءت است همه بتوان خواند
که اگر اعراب و نقطه داشته باشد تصور آن شود که همچنین می باید خواند و غیر این جایز نیست و اعراب
و نقطه که امروز در مصاحف می بینند علما بعد از صحابه از او وضع کرده اند چنانچه اول چیز که وضع کرده
اعراب بود و آنرا بنقطه سرخی در محل هر حرکتی می نهادند چنانچه دگر آن می آید و خلیل احمد از خال خود
کردانید و هر حرکتی را صورتی پیدا کرد چنانچه ضمه را واوی کوچک در اعلی حرف نهاد تا بواو مشتبه نشود
و کسره را یایی کوچک در زیر حرف نهاد و فتحه را نیم الفی در بالای حرف نوشت و بعد ازان بعضی دیگر نقطه
را در افزاینا بدا کردند و بعد ازان فواتح و خواتم سور را نوشتند و قتاده گفته که علما ابتدا نمودند
اول نقطه را که علامت اعراب بود نهادند بعد ازان خمس بعد ازان عشر و بیشتر علما برانند که اول
کسی که وضع اعراب کرد ابو الاسود دؤلی بود و سبب وضع کردن او اعراب را آن بود که دختری داشت
و در شبی چون ستارگان درخشیدن تمام پدید پدر را گفت که ما احسنُ السماءِ برفع احسن پس
پدرش بنداشت که او استفهام می نماید و جوابش داد که نجومها پس دختر گفت ای پدر من ازین کلام

ابو الاسود

نه استفهام میخواهم بلکه تعجب می نمایم از نیکویی آسمان پس پدرش گفت که چون تعجب میکنی ما احسنَ السماءَ
بنصب نون بگو و پدرشان زین معنی عظیم شد چنانچه این حکایت را بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام
رسانید پس ابو الاسود بخاطرش آمد که قاعده را بنهد که مردم بان قاعده کلام خویش را مستقیم
میکرده باشند و یکی سبب دیگر آن بود که زیاد بن عبد الله ابو الاسود را گفت که اگر تو چیزی را وضع کنی
که مردم کلام خود را بان راست کنند و هم کتاب کلام الله را صحیح اسند هر آینه ترا اجر بسیار حاصل
گردد پس ابو الاسود امتناع نمود و او را اجابت نکرد پس زیاد مردی را فرستاد که در سر راه
ابو الاسود بنشیند و چون او بگذر آید چیزی را از قرآن بخواند و عمدا غلط کند پس چون ابو الاسود
بگذرد آن مرد باواز بلند خواند که ان الله بری من المشرکین و رسوله بکسر لام و بسبب این معنی
ابو الاسود را دشوار نمود و فرمود که حاشا و کلا که خدای تعالی از رسول خویش بیزار گردد پس
ابو الاسود علی الفور هم پیش زیاد آمد و گفت که التماسی که نموده بودی ترا اجابت کردم و رای من
است که ابتدا باعراب قرآن نمایم و وظیفه تو آنست که کسی را پیش من فرستی پس زیاد سی نفر را
برفرستاد پس ابو الاسود شخصی که از عبد القیس بود اختیار نمود و با او گفت که مصحف را نگاه دار و رنگی
که مخالف مداد باشد مهیا کن و بعد ازان چون تو بینی که من لب را میکشایم یک نقطه را بر بالای حرف
می نه و چون لبها را هم آوردم نقطه را بر پیش حرف می نویس و چون لب را شکسته میکنم در زیر
می آورم نقطه را در زیر حرف می نویس و اگر از عقب این حرکات تنوین را در آوردم دو نقطه را
می نویس پس چنین کردند تا مصحف را تمام باین نوع معرب ساختند و بعضی گفته اند که اول کسی
که حروف را بنقطه معرب کردانید یحیی بن یعمر بود و بعضی گفته اند که نصر بن عاصم لیثی بود و امام قوم

شیخ ابو عمرو دانی میگوید که اول کسی که حرکات و تنوین را بنقطه نهاد ابو الاسود دؤلی بود و سر جیم همزه
و تشدید و روم و اشمام است خلیل وضع نمود علیهم رحمة الله و رضوانه بدان که بیشتر علما برانند
که عثمان چهار مصحف را نوشت پس یک مصحف را از ان بکوفه فرستاد و مصحفی دیگر ببصره و مصحفی
دیگر بشام و مصحفی دیگر را در مدینه بگذاشت و بعضی روایت کرده‌اند که هفت مصحف را نوشت و مصحفی را
نیز بمکه فرستاد و مصحفی را بیمن و مصحفی را به بحرین چنانچه ناظم رحمه الله باین معنی اشارت فرموده

قوله وَسَارَ فِي نُسَخٍ مِنْهَا مَعَ الْمَدَنِي كُوفٍ وَشَامٍ وَبَصْرٍ تَمْلَأُ الْبَصَرَا
وَقِيلَ مَكَّةَ وَالْبَحْرَيْنِ مَعَ يَمَنٍ ضَاعَتْ بِهَا نُسَخٌ فِي نَشْرِهَا قَطَرَا

یعنی و روان گردانید عثمان وا قوم مدنی و وا قوم کوفی و وا قوم بصری نسخه چند که از ان مصحف
اولین نوشته بودند و از غایت شرف و عظمت چشمها را پر میکردانیدند و بعضی گفته‌اند که
مکه و بحرین و یمن فاش گشت یعنی داد در همه شهری نسخه چند که مانند عود بود در بوی
دادن و از جهت انکه از مصحف بحرین و یمن هیچ خبر معلوم نشد و هیچ اثر ظاهر نگشت جماعتی گفته‌اند
که عثمان پنج مصحف را نوشت و شیخ ابو الحسن سخاوی رحمه الله نقل نموده و علامه جزری نیز اتجاه اسم
خیر البریات در کتاب نشر القرائات بمتابعه او نقل نموده که هشت مصحف را نوشتند چهار بحکم عثمان
در مدینه و مصحف را که مصحف امام است از برای اهل شهر و مصحفی دیگر از برای خود و دلیل انکه بر یکی
از ان و ابو عبید از مصحف مدینه روایت میکنند در روایتشان مختلفات و ایشان در
عدالت و ضبط و اتقان بمرتبه اند که بالاتر از ان متصور نیست و دیگر انکه عثمان نه از انها که
بود که مصحف را از برای خلایق بنویسید تا ایشان اقتدای باشد و بعد از ان برگیرد و ازانجمله

دو اقوم شامی هم

خود سازد و ایشان را محروم کند و علی اختلاف الاقوال حیثی منقولست که بعد از انکه عثمان این مصاحف را
باین شهرها فرستاد و بفرمود تا هر مصحفی که غیر اینها بود و هر جزو قرآن بر ان نوشته بودند از شانها
و کاغذ پارها و برگها خرما همه را بسوزانید زیرا که امیخته بغیر قرآن بود و شامل انکه بجای فامسحوا
الی ذکر الله فامضوا و بجای کالعهن المنفوش کالصوف المنفوش و بجای و لا الضالین غیر الضالین
و بجای صیحة واحدة زقیة واحدة نوشته بودند و بعضی گفته‌اند که بدریدند و بعضی گفته‌اند که
ان مصحفها اب را گرم کردند و ان سوختها را در ان اب ریختند و زهری از انس بن مالک روایت
کرده که عثمان چون ان مصحفها را بهر یکی شهری فرستاد امر کرد تا هر مصحفی دیگر که در دستها
مردم بود جمع کردند و همه را بشستند و همه را بسوختند و امام سخاوی رحمه الله اورده که چون عثمان
انها را بسوخت فرمود تا ان صحف که از حفصه رضی الله عنها و صلی علی نبیه بسته بود باز پیش
او فرستادند پس در زمانی که مروان والی مدینه بود ان صحف را از حفصه طلب کرد که تا بسوزاند
حفصه جانب نشد و نفرستاد و بعد از انکه حفصه وفات یافت مروان در جنازه او حاضر شد
و از برادرش عبد الله بن عمر انرا طلب کرد و بسوزانید و این همه میکردند از دو احتیاط بود تا مردم
با خلاف باز نگردند که دیگر قومی بعضی خوانند و بعضی حضور تمایند چنانچه گفته شد

قال وَقَالَ مَالِكٌ الْقُرْآنُ يُكْتَبُ بِالْكِتَابِ الْأُولَى لَا مُسْتَحْدَثًا سَطَرَا

اقول یعنی گفت امام مالک بن انس که قران قدیم نوشته میشود بطریقه کتابت اولین نه انکه نوشته
میشود نوشتنی نو باز اید مکروه شده که در این زمان می نویسند و این معنی اشارتست بانست که
امام مالک گفته که همیشه مردم از من سوال میکردند از نقطه و اعراب قرآن پس منع ایشان کردم

بعد از ان هم

که من دیدم که مصحف عثمان را منقط ساختند و حال آنکه زیاده کرده می شود در مصاحف چیزی که نه
در مصاحف است یعنی در مصاحف این زمان زیاده نکنند چیزی را که در مصاحف عثمانی نبوده و لیکن
مصحفی چند کوچک و کوچها کرده کاتبان از آن قرآن برای آموزندگان بکثرت بنهادن نقطه و اعراب

قال وقال مصحف عثمان تغیب لم نجد له بین أشیاخ الهدی خبرا

اقول یعنی گفت امام مالک که غایب شد مصحف عثمان و نیافتیم از و هیچ خبری را در میان شایخی که
در دنیا بودند با ایشان میمون بودند و مردم بقول ایشان عمل میکردند و ابن قتیبه رحمة الله علیه گفته که خبر خوش
اینست که آن مصحفی که در کنار عثمان بوده در حالتی که او را شهید میکردند و بر آن خون او بود و دیده از آن
پیش اولاد او بوده و ایشان گم شدند یعنی مردند و بعضی از شایخ شام را گفتند که آن مصحف در انطاکیه است

قال أبو عبید أولو بعض الخزائن لی استخرجوه فأبصرت الدما أثرا

اقول یعنی گفت ابو عبید که اسم او قاسم بن سلام است در کتابی که در قرائات تصنیف کرده که بیرون
آورده اند از برای من از بعضی خزینها امرا مصحف عثمان را و دیدم مصحف بوده که در زمان شهادت
در کنار او بوده و من دیدم اثر خون بر آن بدانکه ابو جعفر نحاس که یکی از علماست اعتماد بر قول امام
مالک نموده که از پیش گفته شد که مصحف عثمان غایب گشت و کلام ابو عبید را رد کرده یعنی گفته که چیزی
که غایب شد چگونه از خزینها از جهت او بیرون آوردند ناظم رحمه الله قول ابو جعفر را مردود گردانیده
و امتناع از آن نموده و دلیل بر آن فرموده که امام مالک نگفت که مصحف عثمانی بکلی نیست شد

بقوله وردّه ولد النحاس معتمدا ما قبله وأباه منصف نظرا
إذ لم یقل مالک لاحت مهالکه ما لا یفوت فیرجی طالا وقصرا

وبعض

یعنی رد کرده ابو جعفر نحاس قول ابو عبید را در حالتی که اعتماد بر قول امام مالک نموده بود که از پیش
گفته شده و امتناع نموده از پذیرفتن آن و حال آنکه منصف بود در روی نظر از برای آنکه امام مالک نگفت
که نظر کرده شود واضح حالکت این مصحف بل هر چه فوت نمی شود باز یافتن مطلوب است خواه که از نظر
غایب شده باشد دراز گشته و خواه کوتاه. بدان که هر گاه که میگویند جمیع رسوم استاتیه مختار
نقلیست چنانچه امام نافع رحمة الله علیه نظر در مصحف اصل مدینه کرده و آنچنانچه مشاهده کرده
خبر از آن داده و ابو عبید همچنانچه در مصحف خاصه عثمان مشاهده فرموده اخبار از آن
نموده و از جهت آنکه هست که در نقل شنیدن نمایند در کاهست که مختلف و اختلاف نمایند
که مصحف منعقد داده و لیکن اختلافشان اندک است و از جهت ناظم اخبار از این معنی نموده

بقوله وبین نافعهم فی رسمه وأبی عبید الخلف فی بعض الذی أثرا

یعنی در میان نافع قاری در رسم ایشان مصحف را و در میان ابو عبید اختلافست در بعضی از آنها که
ایشان هر دو روایه کرده اند ازو. اما این دقیقه را می باید دانست که هر گاه که بگوید که
نافع فلان کلمه را به این کیفیه روایه کرده مقصود آن است که او تنها این روایه کرده و دیگران بخلاف
آن میکنند بل هر چه او روایه کرده دیگران با او اتفاق دارند اما اگر بگوید که در امام چنین است
مقصود آنست که ابو عبید تنها روایه کرده و همچنین اگر بگوید که نصیر روایه کرده هم از آن قبیل
باشد که او تنها روایه کرده و چون میان نافع و ابو عبید در اندک موضعی مخالفه است شاید که گمان
برند که نقل ایشان مردود است مگر تعارض میان ایشان و تعارض وقتی جایز است که مصحف یکی بودی

بقوله ولا تعارض مع حسن الظنون فطب صدرا رحیبا بما عن کلهم صدرا

یعنی هر جا که کما نمائیم دو شبها صاف باشد و اند که در اینجا هیچ تعارضی نیست از آن روی که تعدد
مصحف ست و هر کسی آنچه دیده اند حکایت کرده اند پس ابی طالب از مخالفه دور رود و خویش شود
ارزوی فراخی سینه و وقار و سکینه بسبب موافقتی که از همه ایشان صادر شده و این لطیفه نیز فوات
کرده موده که اینجا که ذکر مخالفه نموده اینجا ذکر موافقت نیز فرموده قال

وَهَاكَ نَظْمَ الَّذِي فِي مُقْنِعٍ عَنْ اَبِي عَمْرٍو وَفِيهِ زِيَادَاتٌ فَطِبْ عُمُرَا

اقول یعنی فراگیر ای متعلم نظم چیزی چند که منقولست در مقنع که صادر شد از ابو عمرو حال آنکه
درین نظم زیادتی چند یعنی مسئله چند و نکته چند و لطیفه چند هست که در مقنع نیست پس چون
چنین است خوش شو تو نیز ای برادر وفادار از جهت زیادتی از برای این زیادتی یعنی این قصیده
نظم کتاب مقنع است که امام این فن ابو عمرو دانی آن را تالیف فرموده و درین فن هیچ
کتابی از این جامعتر و معتبرتر نیست و اکتابی چند مشهور که متقدمان درین فن تالیف کرده اند
کتاب هجاء السنة است از آن غازی بن قیس اندلسی و کتاب رسم ابن مهران و کتاب سعیدی
و کتاب حالف الهجاء از آن ابن اشته نحوی و کتاب اللطائف فی رسم المصاحف از آن شیخ ابو العلاء
همدانی و کتاب مقنع که از آن ابو عمرو دانیست و کتاب تنزیل که از آن ابو داود که تلمیذ شیخ ابو عمرو است
و مختصرات که متاخران جمع کرده اند بسیارست و از کتب منظومه این قصیده فرموده است و ارجوزه
ابن عمران و قصیده مصباح از آن ابا حرب ولد الواسطی و روضة الطرائف فی رسم المصاحف
از آن شیخ جعبری رحمهم الله و چون ناظم رحمه الله از تالیف مقدمه در خطبه و در بیان اعجاز قرآن
و در سبب جمعش و جلوکی این جمع فارغ گشت شروع نمود در ابواب فقال

باب

بَابُ الْحَذْفِ وَالْاِثْبَاتِ وَغَيْرِهِمَا مُرَتَّبًا عَلَى السُّوَرِ

یعنی این باب بیست در بیان اثبات و غیر اثبات و حذف که آن زیاده و نقصان و وصل
و قطع است در حالتی که این مرتبست بر ترتیب سورتها ش شیخ رحمه الله حذف را
بر اثبات مقدم داشته حیث قال باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات و در بعضی
از نسخها قصیده حذف نیز مقدم است بر متابعه و در بعضی دیگر اثبات مقدم است زیرا که اصل
اوست و شیخ این باب را باب دوم کتاب مقنع ساخته و ناظم باب اول را و این باب را
بچهار ربع آورده و متفق و مختلف را در باب کم یکجا ذکر کرده و شیخ جداگانه قال

شیخ ره

مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ اِلَى سُورَةِ الْاَعْرَافِ ش یعنی این مقدار که بیان میکنم از
سورة البقره است تا سورة الاعراف ش عجب است که اخبار فرموده که از سورة البقره
ابتدا میکنم و آغاز از فاتحه نموده و در ربع سیم چنین گفته که من سورة مریم علیها السلم الی
سورة ص و ابتدا از تنزیل فرموده و نگوئید که ما بعد الی در حکم داخلست بمجانبه مذهب
اصولیانست زیرا که ناظم مذهب کوفیانرا استعمال نموده حیث قال من سورة الاعراف الی سورة
مریم علیها السلم و بعد از آن آغاز از مریم نموده قال

بِالصَّادِ كُلُّ صِرَاطٍ وَالصِّرَاطِ وَقُلْ بِالْحَذْفِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ مُخْتَصِرَا

اقول شیخ قدس سره در اول باب ذکر ما اتفقت
علیه مصاحف الامصار که از خبر ابا یوسف نقل کرده چنین گفته که ابو عبید روایت کرده اند که
مصاحف اهل امصار را اجتماع نموده اند بر رسم الصراط و صراط بصاد خواه معرف و خواه منکر و هم
اول یعنی باب فرموده که نوشته اند اصحاب رسم ملک یوم الدین بغیر الف ح سمه لفظ صراط

ورسم لفظ الصراط بصاد نوشته اند یعنی در جمیع قرآن و بگو که ملک یوم الدین بحذف الف نوشته شده
در حالتی که تو همیشه برین سخن باشی که الف از لفظ مالک که در قرآنست محذوف است نه ثابت ع
در سخن شیخ از ترجمه باب و در نظم از لفظ کل اتفاق بر صاد معلوم شده و مراد از تعریف الصراط آنست
که خواه که تعریفش بالف و لام باشد و خواه باضافه تا شامل صراطک و صراطی خارج نشود و مفهوم
شده که حذف در مالک در الفاتحة است زیرا که اوست که از اوست و لیکن ناظم را اشکالی روی نموده
که حذف را حصر فرموده در مالک در الفاتحة بقوله یوم الدین و باز تاکید شا فرموده بلفظ مقتصرا
ای شا تبا على هذه الكلمة دون غيرها و حال آنکه مالک الملک و الاعراف نیز داخلست چنانچه شیخ هم در
باب مذکور آورده که در مصحف نوشته اند اصحاب رسم مالک الملک را یعنی بحذف الف و در جزری نیز که در
رسم داره فرموده که حذف آن مانند ملک و لفظ مالک را مطلق آورده بی مطابقه بیان نمی شان
نباشد پس اگر نیز مودی که وقل بالحذف ملک فی الحرفین مقتصرا هر آینه این سخن بر دوا و نشدی الله اعلم
و ابن قتیبه گفته که هر اسمی که نقلش کرده باشند از صفت بعلم و بر وزن فاعل بود اگر کثیر الاستعمال است
و از علم خالی است مثل مالک و صالح و خالد حذفش بهتر از اثبات و اگر محلی بعلم است مثل حارث
حذفش مستحسن است و اگر قلیل الاستعمال باشد مثل جابر و حاتم اثبات در وستین باشد پس ازین
قاعده معلوم شد که هر چه علم باشد اقتضا اثبات نماید ع رسم صراط و الصراط بصاد مناسبة
طائست یعنی تا مجمنا کمه حرف آخر که طا است از حروف استعلا است حرف اول نیز هم از حروف
استعلا باشد و دیگر آنکه تا دلالت کند که صاد فرع سین است چه اول از استراط بمعنی ابتلاع گرفته اند
پس در قرأة ایشان که بصاد میخوانند رسم قیاسی باشد و نزد ایشان که بسین میخوانند رسم اصطلاحی

بود یعنی همچنانکه مثل بسطة و یبصط را بصاد و با سین نویسند و هم شان میخوانند اینجا نیز بصاد نوشته
و بسین خوانند ع رسم مالک بی الف نزد آنکه بی الف میخوانند یا از جهة اختصار باشد یا
از جهة آنکه تا احتمال قرأة حذف نیز داشته باشد والله اعلم ذ در بعضی مصاحف الف بعد از
را در صراط و الصراط در همه قرآن محذوفست قال واحذفهما بعد فی الذی تم
و مسکین هنا و معا یخادعون حرآ اقول شیخ رحمه الله هم در باب مذکور فرموده که نوشته اند
ارباب رسم فادارأتم فیها را و فدیة طعام مسکین را و یخدعون الله والذین آمنوا را بغیر الف
ح و حذف کرد ای کاتب دو الف را یعنی از الف اول قراء ادارأتم و حذف الف جاری و واقع
گشته در مسکین درین سورة و در یخادعون در دو محل ع ضمیر احذفهما راجع است بالف دوم
و به الف سوم که صورة همزه است و اگر چه جز شاذ ذکر این دو الف نرفته زیرا که حذف درین
باب در الف است اگر کوئی که حاجت بتنبیه بعد نیست زیرا که الف اول از لفظ ساقطست
جواب گوییم که رسم تعلق بخط دارد و این الف در خط ثابتست اما از عبارت شیخ در باب مذکور
که فادارأتم بغیر الف و کیفیه رسمش در مقنع همچنین است که مشاهده نمودی که الفی که صورة
همزه است در خط حذف کرده و ازین عبارت و هم آنست که کرم حذف در الف سوم منقطعست
و در آخر فصل ششم از باب دوم خود قطع نموده و چنین فرموده که اتفاق کرده اند جمیع مصاحف
بر حذف الفی که صورة همزه است در فادارأتم در البقرة و لیکن صحیح آنست که ناظم فرموده و قید
شنا از آنجهت که مساکین درین سورة باجماع محذوفست بخلاف سورة المائده و شیخ ابو الحسن
سخاوی نص فرموده که حذف الف و ما یخادعون از زیادتیها قصیده است بر مقنع و حال آنکه

شیخ علیه الرحمة در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات نقل از نافع کرده که وما یخدعون
مرسوم است بغیر الف و در باب ذکر ما اتفقت علیه مصاحف الامصار که از نصیر بن یوسف نقل کرده
گفته که همچنین نوشته اند حرف دوم را که ان وما یخدعون الا انفسهم است یعنی بغیر الف
پس قول شیخ سخاوی محمول بران بود که در نسخهٔ او ذکر وما یخدعون درین دو باب نبوده باشد
ونیز احتمال دارد که در نسخهٔ ناظم نیز چنین بوده باشد ومراد شان از لفظ معا در نظم یخادعون ایضا
باشد درین سوره و در سورة النساء ان المنافقین یخادعون الله که آن نیز باتفاق محذوف الالف
در نظم نیز یکی است و دو تتبع از عقب یکه لم نذکر [illegible] واحتمال آنرا نیز دارد که غرض ناظم هر دو محل
البقره باشد و در اعلام بر حذف النساء اعتماد بر عموم حکم کرده باشد که سابق که از جهة بنا [illegible]
کرده اند در رسم محذوف یا آنکه کلمهٔ معا را بمعنی جمیعا چنانکه امام جعبری رحمه الله گفته که اولی
انست که کلمهٔ معا را بمعنی جمیع گیرند تا نظم شامل البقره والنساء باشد چنانچه شاعر گفته
اذا حنت الاولی سجعن لها معا که بمعنی جمیعا است که تاکید جمعیت در سجعن نموده ع حذ
ف ادارأتم تخفیف است هم کتابه نه در لفظ زیرا که تلفظ بکلمه بغیر این دو الف ممکن نیست و از
جهة این نیز که اگر حذف نمی کنند اجتماع سه الف لازم می آید واین معنی نزد داریان رسم کراهتی
دارد و ع حذف مسکین وما یخدعون سماعی است که در مالک یوم الدین گفته شده و در یخادعون
اینها اختیاری است [illegible]

قال وقتلوهم وافعال اذا القتال بها
ثلثة قبله تبد ولکن ناظرا

اقول شیخ رحمه الله رسم درین باب فرموده که ولا تقتلوهم
عند المسجد حتی یقتلوکم فیه فان قتلوکم فاقتلوهم همه ایشان مرسوم اند بغیر الف ح وقاتلوهم

حتی

حتی لا تکون فتنة وسه فعل که از لفظ قتال مشتق اند و واقع اند درین سوره از پیش وقاتلوهم
ظاهر گشته اند بحذف الف ازبرای کسی که دران تامل نماید ه قوله ثلثة قبله قیدی است که باو مثل
ولا یزالون یقاتلونکم وعلیکم القتال وقتال فیه وقتل قتال را بیرون کرده و بقوله ثلثة هر چه غیر این
سه لفظ است و از پیش وقاتلوهم است مثل وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم اخراج
نموده ولفظ بها کلاشارة بسورة فرموده نه از جهة احتراز است بل بیانه واقع است ع
حذف وقاتلوهم طلب تخفیف است از انجهة که موضع الف معلوم است و ع حذف افعال
سه گانه احتمال هر دو قراءة مشهوره است بسبب قراءة قصر رسم قیاسی بوده و در قراءة مد اصطلاحی

قبله ص

قال منا ویبصط مع مصیطر وکذا المصیطرون بصاد مبدل سطرا

اقول شیخ رحمه الله در اول باب مذکور گفته که نوشته اند اصحاب رسم والله یقبض ویبصط را
بصاد و در اخر باب گفته وهمچنین نوشته اند المصیطرون وبمصیطر را یعنی در جمیع مصاحف بصاد
ح والله یقبض ویبصط را درین سورة ولفظ مصیطر در الغاشیه وهمچنین ام هم المصیطرون
در والطور نوشته شده اند هر یکی از ایشان بصاد که او بدل از سین اورده اند یعنی در جمیع
مصاحف این الفاظ بصاد مکتوب اند ه قید منا از انجهة فرموده که در باقی قرآن یبسط
بسین مکتوب است واز انجهة قید مبدل نموده که در اصل سین بوده اند زیرا که از بسط اخذ
مشتق اند ع کتابه بصاد سماعی است که در الصراط گفته شده و در یبصط این نیز [illegible] گفت
که از جهة جمع بین اللغتین نیز است

قال وفی الامام انبسطوا امضی تابه الف
وقل ویبکل افیه بحذفه ظهرا

اقول شیخ میگوید که ابو عبید گفته که دیدم در مصحف

عثمان آن مصحفی که از برای من از خزینها بیرون آورده در سوره البقره اهبطوا مصرا را
بالف یعنی بعد از را دیدیم هم درین مصحف میکیل را بغیر الف برین صورت م ی ک ی ل
یعنی لفظ میکیل مرکب بود از پنج حرف ح اهبطوا مصرا الف در و مکتوبست در مصحف امام
و کوکه و میکیل حذف الف یعنی بعد از کاف واو ظاهر شده ط ابو عبید از جهة این حکایت
زمرده که چون مصر اسم بلد است بایستی که بجهة تانیث و علمیه لاینصرف بودی یعنی بی جر و
تنوین گفتندی چنانچه قراءة ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حسن بصری و قتاده و نخعی
و اعمش است ولیکن چون بطریق مصحف امام که قراءة مشهوره است اثبات الف است بگویند
که وجه اثبات حمل به اصل است که آن انصراف است و مراد از مصر موضع بود در هر جا که
لفظ امام بگوید مرادش مصحف خاص عثمان است که از برای خود نوشته ع حذف الف از انست
که تا احتمال مجموع قراآت داشته باشد پس در قراءة نافع و ابو جعفر بگویند که الف بعد از کاف
محذوفست از جهة اختصار زیرا که موضع الف معلوم است همچون الف بعد از میم در اسمعیل و یا
که بعد از کاف است صورة همزه آمده و در قراءة بصری و تابعانش بگویند که یا بعد از کاف الفست
همچنانچه در ماوی و در قراءة حمزه و موافقانش بگویند که الف بعد از کاف از جهة تخفیف و یا بعد
از همزه از برای کراهة اجتماع صورتین محذوف اند و یا که بعد از کاف است صورة همزه آمده
و این مخصص بر صورت رسم میکیل بر وزن میکعل خوانده پس درین قراءة یا صورت همزه

قال ونافع حيث واعدنا خطيئة والصعقة الريح تعدو بهم هنا اعتبرا

اقول شیخ علیه الرحمه درباب الحذف والاثبات که از نافع نقل کرده گفته که الف مکتوبست یعنی

در مصاحف از پس واو در لفظ واعدنا و واعدناکم هر جا که واقع شوند و در واحاطت به خطیئته
یعنی از پس همزه نزد کسی که بجمع میخواند و در فاخذتکم الصاعقة یعنی بعد از صاد و در تصریف
الریاح یعنی بعد از یا و در تعدوا هم یعنی بعد از تا ح گفت نافع که هر جا که واقع شود لفظ
واعدنا الف در رسم نیست و در لفظ خطیئة نیز والصاعقة والریح درین سورة و تعدوا هم
اعتبار کرده است نافع حذف الف را درین الفاظ ط قید هنا از جهة الصاعقة والریاح است
نه از جهة تعدوا هم بنابر آنکه تعدوا هم در قرآن همین یک محل است درین سورة و قید کردن
الصاعقة والریاح از برای آنست که تا معلوم شود که این دو لفظ درین سورة از انها میباشد
که نافع روایه کرده یعنی نه از برای آنست که درین سوره حذف است و در دیگر مواضع ثابت
ع حذف الف واعدنا و خطیئة والریاح و تعدوا هم همانست که در ملک یوم الدین مذکور شد
و در الصعقة یا از جهة اختصارات یا از جهة آنکه تا احتمال قراءة ابن محیصن نیز داشته باشد
کما او بر صورة رسم میخوانند و شاید بود که این قراءة در آن زمان مشهور بوده زیرا که این قراءة
از بعضی علی و عائشه صدیقه و ابن الزبیر رضی الله عنهم منقولست و ابو رجاء و ابو العالیه و قتاده و نخعی نیز چنین خوانده اند

قال معاً دفع رهن مع مضعفة وعهدوا تشبه اختصرا وهنا م

اقول شیخ رحمه الله بعد از آنکه هم درین باب آورده که الف نه مکتوبست در دفع الله هر جا که
واقع شود و در فرهن مقبوضة و در مضعفة و در او کلما عاهدوا و تشبه علینا ح
دفع در دو محل یعنی درین سورة و در سورة الحج و فرهن درین سورة و اضعفة در آل
عمران و عاهدوا عهدوا و تشبه علینا درین سوره اختصار کرده شده اند یعنی الفهاشان محذوف اند

ایکار نشان ده

ه لفظ سنا احترازست از تشابه منه در آل عمران که نافع از او نقل نکرده ع حذف الف
وضع در سنن متنوعه و مضعفة همانست که در مالک یوم الدین گفته آمده و در معهود و تشبه
تحقیف باشد و مجاهد تشبه بر وزن تفعل خوانده و ابو نهیک و ابو السماک و ابن ذرا
او کلاهما عهد و اجون نفر و اخوانده اند لیکن اکثر ثابت کرده که بر این کیفیه قرآن مشهور بوده
از زمان حذف از جهة احتمال قرائتین باشد قال

یضعف الخلف فیه کیف جا وکتابه ونافع فی التحریم ذا الکارا

اقول شیخ در باب رسم مصاحف در البقره چنین گفته که الف مکتوبه نیست در فیضاعفه و یضاعفه
و مضعفه هر جا که واقع شود و در باب اختلاف مصاحف روایه از غیر کرده که فیضاعفه له
و یضاعف لهم هر دو در الحدید و کتابه در سلسله در البقره در بعض مصاحف بالف و در بعض
بغیر الف و از نافع در باب رسم مصاحف روایه کرده که یضاعف لهم العذاب در هود و یضاعفه
لها در احزاب و کتابه و کانت در التحریم بحذف الف بن خلاف ح یضاعف خلاف دارد
در او هر چون که بیاید یعنی بهر نوع که واقع شود در قرآن خواه معروف و خواه مجزوم و خواه
مرفوع و خواه متصل بضمیر و خواه غیر متصل و کتابه خلاف در دو وارد است و نافع در التحریم
نموده است هر دو را و کتابه بغیر الف ه اطلاق ناظم دلالت بر آن میکند که هر لفظ که از ضعفه
مشتق باشد در حذف الفش خلاف باشد پس توفیق میان کلام ناظم و کلام شیخ رحمهما الله بآن
کیفیه باید داد که چون تغییر نص بر خلاف در دو موضع البقره و در دو موضع الحدید نموده
شد که در غیر این چهار محل الف ثابت باشد و آن نیز چهار محلست یضاعفه لهم در هود و یضاعف

مجهول و خواه

لهم در الفرقان و یضاعف لها در احزاب و یضاعفه لکم در التغابن و از تعمیم شیخ حذف را در یضاعف
در باب رسم مصاحف در البقره و احزاب بقوله حیث وقع معلوم گشت که در این چهار محل نیز حذف
باشد پس عبارت ناظم صحیح آمده و الاستدراک که شیخ سخاوی برو نموده بنا بر آن باشد که تأمل قید
حیث وقع در البقره و اخوات ننموده باشد و الله اعلم ع نوشتن این کلمات بی الفات که
در مالک یوم الدین یاد کرده شد اما وجه آن که در بعض از مصاحف الف ثابت و در بعضی دیگر نه
انست که ممکن نبود هر دو وجه را در یک مصحف نوشتن و در جنب یکدیگر پس متفرقشان ساختند تا معلوم شود که هر دو وجه منصوص اند

قال والحذف فی یا ابرهیم قیل هنا شام عراق و بعض العرق ما انتشرا

اقول شیخ قدس سره در باب اختلاف مصاحف از غیر نقل کرده که یا نزده محل لفظ ابرهیم که در البقره است
در بعضی از مصاحف بجموع بغیر یا مرسوم شود و در بعضی دیگر به اثبات یا و بعد از آن بیان فرموده که در مصاحف
اهل عراق در البقره تنها بغیر یا یافتم و در مصاحف اهل شام نیز همچنین بغیر یا مرسوم اند ح گفته اند که
حذف در یاء ابرهیم در این سوره موضع آن حذف مصحف شامی و مصحف عراقیست و دیگر عرقی یعنی
بیخی که آن بیخی است که منتشر شده ه هنا که فرموده احتراز از دیگر سورتها نموده چه در غیر این
سوره لفظ ابرهیم مرسوم بیاست و قوله و بعض العرق ما انتشرا کنایتی از قوة دلیل رسم ابرهیمست
بحذف یا یعنی همچنانکه ریشه درخت چون کشیده و پراکنده است در زیر زمین در رسانیدن
محکمی و نهایة قوة است اصل قراة ابرهیم نیز که آن رسم اوست چون مشهورست در مصحف عراق
و شام و مانند شجره نشان قوة این قراتست ع کتابة ابرهیم بحذف یا در مصحف شام دلالت
بر قراة ابرهیم بالف که از جهة اختصار الف را حذف کرده باشند و در مصحف عراقیست بر قراة یا که

افاده

از جهة آنکه چون در ابرهیم بیشتر مواضع بیا مکتوبست و این معنی کثیر الاستعمال شده بود در البقره
یا از جهة تخفیف محذوف بود یا از برای آنکه تا دلالت کند بر قراءة شاذه چه بغیر این دو لغة که ابرهیم
و ابراهام است پنج لغة دیگر منقولست ابرهیم بحذف الف بعد از راء از لفظ و ابراهیم و ابراهم و ابراهُم
بحذف حروف مد بحرکات سه گانه و ابراهوم **قال**

أوصى الامام مع الشامي والمدني شام وقالوا بحذف الواو قبل ير آ

اقول شیخ رحمه الله در باب ما تجمعه عن غیر واحد شیوخه ذکر کرده که در مصاحف
اهل مدینه و شام واوصی بها مرسوم است به الف در میان دو واو و در باقی مصاحف ووصی
بحذف الف و ابوعبید گفته که دیدم الراء اینی واوصی را در مصحف عثمان که همچنین به الذین
الواوین مرسوم بود و در مصاحف اهل شام قالوا اتخذ الله بغیر واوست و در باقی مصاحف
وقالوا به واو ح واوصی بزیادتی الف بین الواوین مکانند و امام مصاحف است
و مصحف شامی بود و مصحف مدنی وقالوا اتخذ الله بحذف واو و در مصحف شامی است قوله
یری جمله مستانفه است گویا که سائلی میگوید که وقالوا چه نسبت دارد و او اوصی جواب
میگوید که دیده و بیشود و گفتالوا از جنس واوصی ه اختلاف مصاحف از جهة آنست
که ممکن نبود که در یک مصحف واوصی و وصی را یا قالوا و قالوا را از عقب یکدیگر بنویسند
بنا بر اختلاط پس در بعضی بزیادة نوشتند و در بعضی بنقصان و همه کلام ربانی و منقول
آسمانی اند ع اثبات واو عطف است بر کلام سابق و حذفش استیناف اخبار است
از نصاری یهود دیگر غیر از آنچه که ذکر رفت از خراب کردن بیت المقدس و سرگین و ...

قال يقتلون الذين بحذف مختلف فيه معا ظ را عن نافع وقرا آ

اقول شیخ در باب ما اختلف فيه مصاحف الامصار از نفير نقل کرده که در آل عمران در بعضی
مصاحف ويقاتلون الذين بالف مرسوم است و در بعضی ويقتلون بغير الف و در باب اثبات
و حذف که از نافع منقولست گفته که ظاهرا در آل عمران و در المائده بحذف الف مکتوبست ح
يقتلون الذين در آل عمران حذف اختلاف کرده شده است در حذف الف در يقاتلون وظاهرا
در دو موضع ثابت گشته بحذف الف از نافع ه قید الذين از آنجهة است که تا معلوم شود
که اختلاف در کلمه دوم است نه در کلمه اول ع اختلاف مصاحف آنست که چون دو قراءة
بود و در یک مصحف از پی یکدیگر نوشتن موجب تکرار میآید در دو مصحف نوشته شد ع رسم
ظاهرا بغیر الف آنست که تا احتمال هر دو قراءة داشته باشد چه آنکس که بالف میخواند اعتقاد نماید
که الف محذوفست و آنکس که ظاهر امیخواند بر ظاهر رسم باشد **قال**

وقتلوا و ثلث مع ربع كتاب الله معه ضعفا عقدت حصر آ
مراغما قتلوا المستم بهما حرفا السلم رسالته معا انثى آ

اقول هر چه درين دو بیت جمع کرده از آن کلمات است که نافع انها را نقل کرده که بحذف الفاتست
ح وقتلوا يعني در اواخر آل عمران واو و ذواني سبيلي وقتلوا و در النساء و ثلث و لفظ
ربع وکتاب الله علیکم در حالتیکه واو است ضعفا و عقدت شمرده است نافع انها را بحذف
الف و درين سوره مراغما کثيرا و فلقتلوكم و لمستم درين سوره و در المائده و در دو حرف
السلم يعني سبل السلم در المائده والقوا اليكم السلم در الانعام و رسالته در دو موضع يعني در الانعام

ات

و در الانعام روایه کرده نافع انها ا محذوفة الالف ع تخصیص لفظ السلم درین دو محل اعلام
بانکه بحذف نافع حذف الفش نقل کرده این دو محل است و اگر نه در مجموع قرآن لفظ السلم بحذف
الف است چنانچه در باب خواسطهاء ان شاء الله و وزن نظم بسکون ها در رسالاته آمده ع
کتابیه و تفلوا و عقدت و رسالة و السلم بحذف الف از مجهولات که تا احتمال هر دو قراة
داشته باشد و حذف الف از ثلث و ربع وکتب الله و ضعفا و مراغما و السلم از جهة تخفیفات و در فلقتلکم
اگر صحیح شود که فلقتلکم از شیکه امام حسن بصری خوانده از سبعاة خارج است بگویم که شاید که کاتب که حذف
الف کرده قصد بر انبیه و اتفقوه و اگر صحیح نشود حذف الف از جهة اختصار باشد والله اعلم

قال
وبلّغ الکعبة احفظه وقل قیما والاولیین واکلون قد ذکرا

اقول ابنه جبار کلمه که درین بیت جمع اند هم از انها اند که بحذف الف منقول نافع اند ح
بلغ الکعبة در المائدة گفته اند و در شان اوکه نکاه و ارش بحذف الف از نافع و بگو که قیما الفاستی علیهم
الاولیین و اکلون نافع ذکر کرده است انها را بحذف الف ع رسم بالغ الکعبة و اکلون بحذف
الف اختصار است و اما در قیما و الاولیین از جهة احتمال هر دو قراة است و نظم نقل الاولیان نیز ارجح

قال
وقل مساکین عن خلف وهود بها وذی ویونس الاولی ساحر حبرا

اقول شیخ رو حمه الله رشته در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف الامصار از نصیر نقل کرده که در المائده
در بعضی مصاحف او کفارة طعام مساکین به الف و در بعضی مسکین بغیر الف و در باب ذکر ما رسم
فی المصاحف بالحذف و الاثبات از نافع روایه کرده که طعام مسکین بحذف الف است و در باب اختلاف
هم از نصیر نقل کرده که در بعضی مصاحف ان هذا الاسحر مبین درین سوره و در سوره هود و ان هذا السحر

در اول

در اول سوره یونس در بعضی مصاحف بالف اند و در بعضی بسحر و لسحر بغیر الف ح و بگو که حذف الف
مسکین از باب اختلاف و سود لفظ ساحر واقع است در او و درین سوره و در یونس در اول او
در حالتی که معلوم شده است خلاف در ساحر ع بهر جهة که مساکین در دو باب منقول شده اما چون
نافع بحذف قائل گشته و نصیر نیز در یک وجه هم حذف را نقل کرده ناظم این هر دو را یکی انگاشته و اشاره
بخلاف نموده اختصار را و اختلاف در حذف الف ساحر در هر سه موضع در نظم از عطف ساحر بر مساکین
معلوم شده و نافع خود بهیچ وجه متعرض لفظ ساحر درین سه موضع نشده و در باب اختلاف
مصاحف از نصیر هر یکی را در سوره خود گفته و ناظم از جهة ایجاز درین بیت جمعشان کرده و چون
اختلاف در مسکین دوم بود پس اگر ناظم رها نمودی مثال مسکین مرا نیه بهتر بودی چنانچه
در متبع بتقیید لفظ طعام مسکین را از مساکین اول که عشرة مساکین است خارج کرده و وزن شعر
نقل الالات ع حذف مساکین احتمال هر دو قراة است زیراکه ابو المتوکل و ابو درد و ابو
نهیک مسکین را با فراد خوانده اند و وجه حذف ساحر همانست که در مالک یوم الدین و اشال الی گفته شد

قال
وسارعوا الواو مکی عراقیة وباو بالزبر الشامی فشا خبرا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز و العراق و الشام میگوید که در القرآن در مصاحف
اهل مدینه و شام سارعوا الی مغفرة بغیر واو است که از پیش سینا است و در باقی مصاحف یعنی در مصاحف
مکه و کوفه و بصره به اثبات واو است و هم در ال عمران در مصاحف اهل شام و بالزبر و بالکتاب مکتوبند
به زیادتی با در هر دو کلمه ح و سارعوا را واو مکی است و عراقی و با در بالزبر که شامی است فاش گشته
خبر او ع تشدید در یا مکی و تخفیف در یا عراقیه اشارة بانست که در یا نسبة هم تشدید و هم تخفیف

جائز اند و دیگر بار عدم تأنیث در مکی و وجوبش در اینه دلیلست بر آنکه حروف تاره باعتبار حرف
مذکر شان جائز و تاره باعتبار اداة تأنیث شان و از اینجهة قید نکرد که حذف در واو یست که واقع است
از پیش سین که اعتماد بر قوله وقالوا بعد فسادا و او قبل سُرًا از پیش داشت ع اثبات واو عطف است
بر ما قبل و وجه حذف استیناف است و دیگرست مؤمنان را به ارتکاب حسنه چند که غیر ان حسنات
مذکوره باشند و زیادتی باء از جهة تأکیداتست بدان که فشا جزاء در افزودن بیت جزاء ان میده
که زیادتی باء در و بالزبر در مصاحف اهل شام متفق علیه است و همچنین در ان مصاحف مرسوم است
بلا خلاف و اگر خلافی هست در زیادتی باء و بالکتاب است چنانچه عطف نموده اشارة بان نیز نموده
بقوله وبالکتاب وقد جاء الخلاف به ورسم شام قلیلا منهم کثر

یعنی زیادتی باء در وبالکتاب با منیر که شامی است خبر شهرت نامکشته در حالتیکه آمده است اختلاف در ینه
زیادتی باء در مصحف شامی و این اختلاف آنست که شیخ نقل کرده باسناد خویش تا ابوالدرداء و او نقل کرده
از مصاحف اهل شام که و بالزبر و بالکتاب در ینه مصاحف زیادتی باء در هر دو کلمه مکتوب نبوده و دیگر هم شیخ
روایة کرده که اخفش در کتاب خود گفته که باء را در و بالزبر تنها در مصحف امام که بشام فرستاده زیاده
کرده اند و امام ابو محمد مکی در کشف چنین اورده که خوانده است هشام و بالکتاب به زیادتی باء بعد ازان
فرموده که در مصاحف اهل شام همچنین است یعنی بزیادتی باء ع شیخ فرموده که قول اول در پیش
من بلند تر و ثابت ترست زیرا که این قول منقولست از ابوالدرداء و امام سخاوی چنین گفته که انچه
اخفش گفته آن صحیح است بنابران که من در مصحف اهل شام چنین دیدم بغیر باء در وبالکتاب و امام
جعبری علیه الرحمة میگوید که مذهب صاحب مقنع صحیح است برای آنکه اگر فرض کنیم که هر دو روایه در

صحة و ثبوت یکسانند عاقبت چنین مقررست که قول ثابت وارده بر قول نفی کننده مقدم میشود
و اگر تو ضعیف نکنیم جمع میان این هر دو نقل ممکنست از برای آنکه شاید که امام سوم بوده باشد و بعد ازان
حک کرده باشند پس آنکس که باء را دیده خبر از وجودش داده و آنکس که ندیده اخبار از عدمش نموده کرده
شام قلیلا اکثر اشارتست بقول شیخ در باب مذکور که در مصاحف اهل شام ما فعلوه الا قلیلا بنصب است
یعنی بالف و در باقی مصاحف الا قلیل منهم غالب آمد و دیگر مصاحف با بزرگ گشته از میان صحف شام
مصاحف و زیادتی باء و الف از عطف بر و سارعوا معلوم میشود یعنی همچنانچه اینجا واو زیاده است
اینجا باء و الف نیز زیاده اند ع زیادتی و حذف تأکیدات و زیادتی در اول و حذف در دوم از جهة احتمال قراءتین و جمع بین اللغتین است

قال ورسم والجار ذا القربی بطائفة من العراق عن القراء فقد ندرا

اقول شیخ در باب مذکور گفته که گفته قراء و کسائی که در بعضی از مصاحف اهل کوفه و حجاز ذا القربی بالف است
در سورة النساء و حال آنکه ندیدیم و نیافتیم من ذا القربی را در هیچ یکی از مصاحف ایشان بالف
و هیچ یکی از اهل کوفه و حجاز چنین نخوانده اند ع ورسم الف والجار ذا القربی در بعضی چند از
مصاحف اهل عراق که از قراء منقولست چیزیست که شاذ و نادر آمده رسم آن ع از عطف ناظم
این مسئله را بر قلیلا منهم معلوم شد که مراد او از قوله ورسم والجار ذا القربی الف است و امام جعبری رحمه
میگوید نیافتن شیخ ذا القربی را با الف هیچ خللی در نقل قراء و کسائی باز دید نمی کند از انجهة که شاید
که شیخ بر مصحف چند دیگر وقوف یافته باشد غیر ان مصاحف که قراء و کسائی ذا القربی را در انها
دیده اند و ان نیز که فرموده که هیچ یکی ازا نخوانده محمول بران باشد که او واقف نگشته بر آنکه جحدری
انرا بالف خوانده و اگر نه امام سخاوی میفرماید که ابو حیوة و ابن عبلة و ابن قیس و ابن خثیم و ابو حصین

وابن نافع مجموع ایشان لفظ والقربی را به الف خوانده اند ع رسم والاکبادی بیا ظاهر رسم است و قراءة
مشهوره و وجه رسم الف احتمال قراءة شاذه است چنانچه مذکور شد قال

مع الانعام وشام يرتدد مدني وقبله ويقول بالعراق

اقول شیخ درباب مذکور گفته که در المائده در مصاحف اهل مدینه و شام من یرتدد منکم به دو دال نوشته
و در باقی مصاحف یعنی در مصاحف مکه و کوفه و بصره به یک دال و ابو عبید گفته که همچنین دیدم یرتدد را
در مصحف امام به دو دال و شیخ فرموده که مصاحف اهل مدینه و مکه و شام یقول الذین امنوا مکتوبست
بغیر واو از پیش یقول و در مصاحف اهل کوفه و بصره و سائر عراق ویقول به واو مرسوم است ح
مدنی شقیق است و الامام و شامی در حالتی که مرسوم کرد اینها ایشان از مرسوم یرتدد را به دو دال و رسم
واو ویقول دیده در حیثیت در مصاحف اهل عراق در حالتی که لفظ ویقول واقع است از پیش لفظ و
ط ذکر مصحف امام از آنجهت است که او در مصاحف مدینه داخل نیست و قید یرتدد که کرده و همچنین نموده
که به دو دال از آنجهت که بلفظ خود اکتفا نموده و از ذکر یرتدد در این سوره و از قوله وقبله ویقول معلوم
شد که یرتدد در البقره و انفال اینجا حکم نیست و چون ناظم لفظ یرتدد به دو دال نموده معلوم شد که در
دیگر مصاحف به یک دال است از روی رسم و دیگر آن قید اثبات واو در ویقول که واو آن است با واو
و نیز اعتماد بر قوله ویقول بحذف الواو وقبل نیکو نموده و از آنجهت بالعراق فرموده که عراق شامل کوفه
و بصره و سائر الفاظ است ع اثبات دال و واو و حذف هر دو آنست که تا قراءه هر اقلیم موافق کتابت
ایشان آید قال

وبالعقود معا بالواو كلهم وقل معا فلو قوا بالحذف قد عمرا

اقول شیخ درباب ذکر ما اتفقت علیه رسم مصاحف الامصار فرموده که در الانعام نوشته اند

اصحاب رسم بالعدوة والعشی را به واو و در الکهف نیز به همین صیغه فرموده و شیخ پیش از ذکر
بالعدوة فرموده که نوشته اند کاتبان ان الذین فرقوا را بحذف الف ح بالعدوة در دو موضع
نوشته اند اصحاب رسم همه ایشان آنها را به واو و بگو که فرقوا در دو موضع مرسوم شده بحذف
الف در هر دو ط از آنجهت قید معیه فرموده که حکم هر یکی از بالعدوة و فرقوا شامل هر دو سورت
کرده و از برای تعمیم معنیش زیستن بسیار است یعنی از هم گرفته شد که همچنانچه در زیستن بسیار
در کهف است در جای دیگر هرچه نوشته نیز غالبا در کهف است و هرچند که شیخ در الانعام قید نموده
که لفظ فرقوا دو موضع است و در سورة الروم نیز ذکر کرده همچنانچه بالعدوة را در هر دو سوره
جدا جدا ذکر فرموده اما چون حکم شامل هر دو سوره بود ناظم سورة الروم نیز داخل گرفته ع
رسم بالعدوة به واو به جای الف اصل جدا و از غدا یغدو است همچنانچه زکوة از زکا یزکو است
و شیخ سخاوی فرموده که رسم بالعدوة به واو نه همچون رسم الصلوة است زیرا که واو در اول از جهه
احتمال قراءة اهل شام است و در دوم برای تفخیم است یعنی از آنجهت است که تا معلوم شود که
الف و اماله نوی نیست و امام جعبری میگوید که اگر واو در بالعدوة از جهه احتمال قراءة باشد لازم
آید که همچنانچه خط تابع قراءة است قراءة نیز تابع خط باشد و این همچنین نیست جوابا و میتوان
گفت همچنانچه صورت اول باعتبار آنکه صحابه قرآن را چنانچه منزل شده بود نوشته اند است
زیرا که خط تابع قراءة است صورت دوم نیز باعتبار آنکه تابعین و غیرهم چنانچه در مصاحف عثمانیه
مرسوم است خوانده اند صحیح است چه اینجا قراءة تابع خط است والله اعلم قال

وقل ولا طائر بالحذف انعام ومع اكبر ذريتهم نشرا

ان مه

اقول شیخ اسکنه الله جنانه در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات فرموده که در الانعام
آیه سه کلمه یعنی ولا طائر یطیر و من آیاتهم و در آیاتهم و اکابر مجرمیها بغیر الف مرسوم اند ح و بگو که ولا
طائر و در آیاتهم در حالتی که صاحب الاکابر اند نافع قرا انشا نموده و روایه کرده که ایشان بحذف
الف مرسوم اند ه از ذکر نافع معلوم گشت که کسی دیگر غیر حذف را در این سه کلمه نقل کرده و خامه
از پیش متواتر شده ع حذف تخفیف و اختصار قال وفالق الحب عن خلف وجاعل
والکوفی انجیتنا فی تائه اختصرا اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار
آورده که در الانعام که در بعضی از مصاحف فالق الحب بالف ثابت و در بعضی دیگر فلق بغیر الف
و در بعضی مصاحف وجعل اللیل سکنا بغیر الف ثابت و در بعضی وجاعل بالف و هم درین باب
حین آورده که در بعضی مصاحف لئن انجیتنا به تا و نون است و در بعضی دیگر لئن انجینا به یا
و نون و در باب اختلاف مصاحف اهل حجاز و عراق و شام چنین آورده که در مصاحف اهل کوفه
لئن انجینا بیاء است بی تا و در باقی مصاحف لئن انجیتنا به یا و تا و درین مصاحف بعد از جیم هیچ
الف نیست ح و حذف الف فالق الحب حاصل است از باب اختلاف و حذف الف وجعل
اللیل یعنی بجعل الکوفی اختصار نموده یعنی حذف کرده تا انجیتنا را ه لفظ فالق را مقید
کرده اند به الحب تا فالق الاصباح بیرون رود ع حذف فلق الحب احتمال قرائتی غیر متواتر
جا اعمش و نخعی و ابن خثیم و ابن قیس فلق الحب بصیغه ماضی و بنصب الحب بر مفعولیة
او خوانده اند و وجه حذف وجعل هم از برای آنست که تا احتمال دو قراة داشته باشد و وجه
حذف تا انجیتنا موافقة قراة انجینا است که حرف اول که الف است بصورة یا نوشتند از انجهة که اماله بروی است

قال

قال للدار شام وقل اولادهم شرکائهم بیاء بهم مرسومه نصرا

ذکر ما اختلف فیه

اقول شیخ در باب مصاحف اهل الحجاز والعراق والشام فرموده که در مصاحف اهل شام وللدار الآخرة
بیک لام مرسوم است و در باقی مصاحف بدو لام و همچنین در مصاحف اهل شام اولادهم شرکائهم
مکتوبست بیا و در باقی مصاحف شرکاؤهم به واو ح حذف لام للدار رسم مصاحف شامیه
و بگو که اولادهم شرکائهم مرسوم است بیا در مصحف شامی سوگویه ساملی میگویم که حال شامی
با رسم خودش بگو نیست ناظم جواب میفرماید که شامی یاری داد و رسم شرکائهم یعنی چون
او را به یا خوانده همچنان که نوشته این معنی نصرتیست او را ه ناظم در جواه اکتفا از بیان حذف
لام بلفظ خود نموده تا در مصحف دیگران دلالة بر اثبات نماید و اگر گویند که در شرکائهم یا دلالة
بر واو نمیکند پس بایستی که ذکر واو نیز فرموده بودی جواب ایشان گویند که چون در سنت مصحف
دیگر بواو مرسوم بود و ناظم اعتماد بر شهرت نموده و ذکر واو نفرموده ع حذف و اثبات لام و بدل
یا از واو احتمال قرائتی است بدان که ناظم چون از ربع اول فارغ شد شروع در ربع دوم
نمود بقوله ومن سورة الاعراف الی سورة مریم علیها السلام یعنی آنچه بیان کرده آ
یافت از حذف و اثبات بر ترتیب سور از سورة اعراف تا سوره مریم علیها السلام قال
ونافع بالطیف معا وطائرهم بالحذف مع کلماتی متی لتطهرا
اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات فرموده که الف مرسوم نیست
در طیف بما کانوا یعملون درین سوره و در سوره هود و در الا انما طائرهم عند الله و در کلماتی هر جا که
واقع شود ح گفت نافع را طیف در هر دو موضع وطائرهم مرسوم اند که حذف الف در مصحف مدنی

وحالی که ایشان مصاحب کلمات اند هرکجا که ظاهر کرده لفظ کلمات یعنی هر جا که یافت شود و آن یونس
است و کلمات است درین سوره و یره اسان یحق الحق بکلمات در الانفال ولا مبدل لکلمات در الکهف
ویحق الله الحق بکلمات در الشوری ه از آنجهت باطل فرموده که تا الباطل خارج شود و از برای
آن قید کلمات کرده که کلمات در الکهف [illegible] و حائز بنا بر مخالفه لفظ از ظاهر رسم جدا شود
جا که از ذکر کردن شیخ و ناظم لفظ کلمات را در اعراف و از متعرض نشدن شراح در تعداد مواضع
لا مبدل لکلمات را در الانعام چنین معلوم می شود که الف در موضع انعام ثابت و حال آنکه باتفاق
محذوف آمده جواب می توان گفت که شیخ رحمه الله انعام فراموش کرده و درین سوره [illegible]
امده ذکر فرموده و ناظم متابعت او نموده و شراح در موافقت ایشان ابتدا از اعراف نموده اند و نیز
می توان گفت که جواب از قبل شیخ چنین گوییم که سخاوی [illegible] در اعراب فرموده که و کلمه حیث وقع
ای بحذف الالف و حکم محل [illegible] ازینجا معلوم میگردد و در اعراف نیز فرموده که و کلمات ای محذوف الالف
حیث وقعت و موضع انعام که متقدمست ازینجا معلوم میشود و جواب از جانب ناظم این باشد که سخاوی
در سورة الاسرا فرموده که سبحن [illegible] فاحذف و حکم البقره و دیگر مواضع مقدم ازینجا معلوم میگردد و در اعراف
نیز فرموده که کلمات متی ظهر ای حیث وقع محل انعام و اکمل حکم باشند و معذرة شراح چنان نماید که چون
قاعده ماست که در محل اول بیان حکم کلمه متعدد نمایند ایشان ظاهر قاعده را نگاه داشته اند و اما علم
ع حذف الف و بطل اختصارات و ع حذف الف ظاهر رسم احتمال قرائتی است جدا عمش و شیخ حسن
بصری و سختیانی و مورق و ابو مجلف و ابن قانه ظاهر رسم خوانده اند ع حذف الف کلمات انست که
درینها سوره جحدری و مجاهد و ابن السوار و ابو الجوزا کلمه به افراد میخوانند و در الانفال ابو السماک

و ابو السوار و ابو الجوزا و ضحاک و جحدری پس حذف از جهة احتمال قرائتی باشد و در الکهف و الشوری
از جهة اختصار بنا بر آنکه درین دو سوره هیچکس به افراد نخوانده قال

مع خطیئت والیا ثابت بهما عنه الخبائث حرفاه ولا کذا

اقول شیخ در باب مذکور از نافع نقل کرده که نغفر لکم خطیئتکم درینه سوره و در سوره نوح بدو وجه آمده است
یعنی یا هماکه در میان ایشان الف نباشد و همچنین درین باب فرموده که علیهم الخبیث درینه سوره و قتل
الخبیث و الانبیا بحذف الف رسم آمده ج روایت نافع حذف الف خطیئت را در دو موضع در حالتی
که یا در ایشان مرد و ثابت و حذف الف الخبیث مرد و کلمات منقولست از نافع و هیچ تری در حذف
الف از ینه دو کلمه نیست ه و الیا ثابت بهما گفت احتراز از خطایاکم در البقره فرموده زیرا که آن یک بدو نامه
مکتوبست با ینه صورة خطیکم و قید ثبوت یا از زیادتی قصیده است و [illegible] و هم آنچه بوده که شاید که از
ظاهر عبارت فهم کنند که مگر خبائث از نافع صادر میشود و نفی انیه و هم نموده فرموده که ولا کذا یعنی از ین عبارت
و هم قبیح را فهم مکن بل تقدیر کلام انست که حذف الف الخبائث در خط از و منقولست ع حذف الف
خطیئکم در اعراف احتمال سه قرائة مشهوره است یعنی الکسا که خطایاکم بجمع تکسیر میخواند و حرمی کنند که الف بعد
از طا محذوفست و ضمائرها انه لطا است و ود ان دوم الف است که بصورت یا نوشته اند همچنانچه
در خطیئکم و الکسر که خطیئاتکم میخوانند بجمع سلامة و ضمائر اول یا باشد و ضمائر دوم تا و الف از میان محذوف
والکس که خطیئکم با فراد میخوانند خود بر صورة خط است و درین دو قراءة همزه صورت نداده و حذف
در سورة نوح از جهة احتمال دو قراءة مشهوره باشد و یک قراءة شاذه جه معاویه و ابو الجوزا
و ابو رجا و ابو السوار و مورق و جحدری خطیئتهم به افراد خوانده اند و همان تقدیرات که مذکور شد

است

کرده

دانجانز منقولست و ع حذف الف اثبات شا اختصار فقطاست چه بیمکس ابرابه فزاکی

قال هنا وفی یونس بکل سحر التاخیر فی الف به الخلاف برا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار از نصیر نقل کرده که بکل سحار علیم در سورهٔ الاعراف و در یونس در بعضی مصاحف الف بعد از حاست و در بعضی سا و الف پیش از حاست

ح تاخیر در الف خلاف را دیده اند در ان تاخیر در بکل سحار درین سوره و در سورهٔ یونس ه

چون سحار ببین که در اول یونس است در اخر المائده ذکر فرموده بود دانجا قید دوم نکرده چه ازین قرینه معلوم میشود که مرادش دوم است و از انجهت ان یکطرف دیگر خلاف را ذکر نفرموده که تاخیر الاله بر تقدیم نیاید و در هر دو قرأة صورت خطش سحر است تا اگر الف بعد از سین نفوس ثابت شمر د الف بعد از حا نباشد و اگر بعکس این حذف و اثبات از ترجمه باب معلوم میگردد چه این باب در بیان حذف و اثباتست ع تقدیم و تاخیر الف احتمال قرائتین است و ع حذف الف تخفیف

قال ویاورئیا بخلف بعده الف وطائف ایضا فاز تخبیرا

اقول شیخ در باب مذکور گفته که در بعضی مصاحف ورئیا و لباس التقوی است یعنی بغیر الف و در بعضی ورئیا است به الف و بیمکس از ائمه عامه بدین طریق نخوانده مگر انچه ما روایت کردیم از ابان از مفضل بن محمد ضبی از عاصم و بکلی ممیین از طریق او خوانده ایم و در بعضی از مصاحف اذا مسهم طیف بغیر الف مرسوم است و در بعضی طائف با الف و در باب ذکر مارسم فی المصاحف بالحذف و الاثبات نیز حذف را از نافع در طیف نقل نموده ع و یا در رئیا الف بعد از وی مرسوم است در حالتی که در اثبات این الف خلاف است و طا طیف نیز الف بعد از او مکتوبست در حالتی که این الف ملتبس است

باختلاف

باختلاف پس چون چنین است که اختلاف در الطیف که بعد از یا است بالک شو از و چی که تر اردن باید که مگر اختلاف الف از نتیجین است در حالتی که امتحان کنندهٔ ذهن خویش باشی ه قید بعد از یا را از انجهت فرموده که تا وهم ان نکنند که مگر خلاف در الفیست که بعد از نتیجین است و از انجهت امر فرموده به صافی کردن ذهن از زیب و وهم و از قید اثبات حذف معلوم میشود و در شعر بنقل حرکت همزهٔ ایضا است باتقلیش ع حذف الف در رئیا موافقه قرأة مشهوره است و ع اثبات الفش مطابقه قرأة اصمعی است و یونس از ابو عمرو و مفضل از عاصم و علی بن الحسین بن علی و زید بن علی و حسن بصری و عکرمه و ابن ابی اسحق و ابن صالح که ایشان به الف بعد از یا میخوانند یعنی وریاشا و شیخ سخاوی فرموده که روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلعم بانطریق خوانده پس گفتار شیخ که بیمکس از ائمه بدین طریق نخوانده مگر مفضل محمول بران باشد که غیر ازین یکی روایت نبود نزدیک و ع حذف و اثبات در طائف احتمال هر دو قرأة مشهوره است

قال وبصطة باتفاق مفسدین وقال الواو شامیة مشهورة اثرا

اقول شیخ نفعنا الله ببرکاته در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار که نقل از نصیر فرموده که نوشته اند اصحاب رسم بصطة را بصاد و در باب اختلاف مصاحف اهل حجاز و عراق و شام فرموده که در الاعراف در مصاحف اهل شام در قصهٔ صالح وقال الملا الذین استکبروا بزیادتی واو است پیش از قال و در باقی مصاحف بغیر واو است پیش از قال ح بصطة مرسوم است به صاد باتفاق مجموع اصحاب رسم و مفسدین و قال واو و قال را شامیت و مشهورست رسم ان در میان اصحاب رسم ه از ترتیب سوره و از ذکر ناکردن ناظم بصطة را در البقره معلوم شد که بسطة

فما اسلم و البقره داخل نیست درین حکم و در اتفاق بسینه مرسوم است و از اکتفا نمودن ناظم قید صادرا
بلفظ خود مفهوم گشت که اتفاق بر صاد است درین سوره و از قید لفظ مسندین هر کلمه قال که از پیش
مسندین نیست مثل قال قد اوتیت و قال یا قوم خارج شده و همچنین از وصف مسندین بلفظ و قال معلوم شد
که قال که واو بران زیاده میکنند نه قال الذین استکبروا است و در آنکه واو را پیش از قال زیاده کرده اند
با بعد از انا عقا و بر البقره نموده چنانچه مکرر مذکور گشت ع صاد و سما نات که در العمران که در
البقره گفته شد و ع حذف و اثبات واو موافق امر رسم مصاحف مصاحف سر اقلیمی است

قال وحذف واوِ وما كُنّا وما يتذكرون ياءً وأنجيكم لهم ذبر

اقول شیخ رحمه الله درین باب آورده که در مصاحف اهل شام ما کنا لنهتدی مکتوبست
بغیر واو و از بیش لفظ ما و در باقی مصاحف و ما کنا مرسوم است بواو و در مصاحف اهل شام قلیلا
ما یتذکرون مرسوم است بیا و تا و در سائر مصاحف تذکرون بتا بی یا و هم درین سوره در مصاحف
اهل شام و اذ انجیکم من ال فرعون مرسوم است بالف بی یا و نون و در باقی مصاحف انجینکم بیا و نون
بی الف یعنی بی الف در کتابه نیز در لفظ بدان که مناسب آن بود که در قید انجیکم نیز بودی که مرسوم است
به الفی که منقلب است از یا بی نون و الف و الله اعلم ح وحذف واو و ما کنا و ما یتذکرون زیادت
یا او و انجیکم بحذف نون و بحذف الفی که بعد از نون است و بتقلب یا او بالف نوشته شده اند هر یکی ازین
الفاظ سه گانه از برای مصحف شامیان ه از قید حذف واو اثبات آن معلوم میشود و از زیادتی

نقصانش هم

یا لازم نمایه و در انجیکم اکتفا بلفظ خود فرموده و ان قراءة دیگر از شهرة مفهوم میگردد ع حذف
و اثبات در مجموع موافقة قراءة اهل سر اقلیمیست مصاحف ایشان را و در انجیکم رسم اصطلاحی است

یعنی

یعنی بالف تلفظ نمایند و به یا مرسوم است و در ان کلمه دیگر رسم قیاسی است یعنی جائیکه مکتوبست ملفوظ

میشود و دیگر حذف مذکر است اثبات

مع م

قال وَمَعْ قَدْ افلح في قصر امانت مسجدَ الله الاولى نافع آ شـ ر آ
وَمَعْ خلاف وزاد اللام الفا لا أوضعوا خللهم واجمعوا مـ ر آ
لا اذبحن وعن خلف معا الا الى من تحتها اخرا مكيتم ز بر آ

اقول شیخ رحمه الله در باب ما رسم في المصاحف بالحذف والاثبات فرموده که الف مرسوم نیست در و تحوّفوا
اما ما نتکم درین سوره و در و الله یشهد ام ما نتم در قد افلح و در ان یعمروا مسجد الله در التوبه و در خلاف رسول الله
هم در التوبه و در باب ذکر ما اختلف فیه مصاحف اهل الامصار فرموده که در براءة نوشته اند اصحاب
رسم در بعض مصاحف و لاوضعوا را بغیر الف یعنی بعد از لا و در بعض دیگر و لا او ضعوا را بالف و در باب
ذکر ما اتفقت على رسمه مصاحف اهل الامصار گفته که در سورة النمل نوشته اند لاعذبنه عذابا شدیدا او
لا اذبحنه را بالف و در غیر مقنع فرموده که لا الی الله تحشرون در ال عمران و لا الی الجحیم در والصافات
مرسوم اند بالف در مصاحف قدیمه اهل شهرها یعنی اندلس و لکن در مصاحف اهل عراق این دو محل را
بالف نیافتیم بسبب اینکه دو موضع از زیادات قصیده باشند بر مقنع و در باب ذکر ما اختلف فیه
مصاحف اهل الحجاز و العراق و الشام فرموده که در سورة براءة در مصاحف اهل مکه تجری من
تحتها الانهار بعد از سر صد آیه که از سوره گذشته بعد و کوفی بزیادتی من مرسوم است و در
باقی مصاحف بغیر من ح امانت نافع نقل کرده از در حالتی که امانت شرکت و امانت
قد افلح و مسجد الله اول و خلاف رسول الله در قصر یعنی در حذف الف و زیادة کرده اند
بشتر اهل رسم لام الف را الی یعنی از بسرا و در لا او ضعوا و در لا اذبحنه و اجماع نموده اند

ایشان بزیادتی الف در پیٔ دو لفظ در حالتی که ایشان کروه کروه اند و لاالی در دو موضع
حاصل اند از باب اختلاف و من تحتها الانهار مکی تا فلان رسم نوشته اند او را بزیادتی من در
حالتی که این من تحتها اخر ترین سر لفظ من تحتها یست که درین سوره است ع شیخ سرکی را ازین
کلمات در سوره خودشان ذکر کرده و ناظم از جهة اختصار بیک جا ایشان اورده و مراد به الفی که
خبر از حذف او داده در امانات الزات که بعد از نون است و حذف الف بعد از میم از قوله وما
به الفاق عنهم قوة فا معلوم خواهد شد و نکوس که حق حذف هر دو الف اما ما تمم ازین جهت و حذف
الف مسجد اند از قوله سجدوا آدم وعلمکة معلوم میکشند و اینجا حاجت بتکرار نبود زیرا که ناظم
خواسته که الفی که افراد نافعات بیان کند ازین دو بیت حکم عام است و قید قد نفع از جهة ابیات
تا اما ما تم در المطابع از افرادات نافع بیرون رود چه حذف هر دو الف او از عموم بیت وما به الفان
دانسته میشود و از الجهة قید الاولی نموده تا مسجد اند دوم خارج شود و الف از قوله الظام الف
محذوف است از جهة وزن نه از جهة نقل و از برای آن طرف زیادتی الف در لاا وضعوا رجحان نهاد
و نسبتش به منقول اصحاب رسم کرد بقوله جلهم که نضیر طرف زیاده و نقصان اسا دیا ورده چنانکه
مذکور شد و محمد بن عیسی در کتاب خود کفته که در لاا وضعوا بعد از لام الف انوات و ابو المظفر
از بعضی ائمه عبارتی نقل کرده که زیادتی الف در لاا وضعوا خبر یاست که اجماع نموده اند بران
کاتبان مصاحف مدنی و کوفی و شامی و در کتابان هیچ یکی ازین مصاحف مخالفه نموده اند و محمد
بن عیسی اورده که عاصم جحدری کفت که در امام مصاحف ولاا وضعوا ولاا ذبحنه بالف اند
و ابن قتیبه کفته که نوشته اند لاا وضعوا ولاا ذبحنه را در مصحف بزیادة الف و قوله واجعوا

زمرا اشارة باین معنی است که دیدی که جند کروه هم نقل اثبات الف کرده اند و قوله عن خلف شارت
بقول شیخ است که لاالی هر دو محل در مصاحف قدیمه اهل شهر با الف اند و من در مصاحف عراق
الف را نیافتم که از نیجا خلافی مستفاد میشود و محمد بن عیسی در کتاب خود کفته که لاالی در هر دو موضع
بغیر الف است در مصحف کوفی و بصری پس معلوم شد که در مصاحف حجازیه و شامیه با الف
باشد و این نقل متقوی کلام سخاوی است و ازو غلانی نیز معلوم میکرد و اختلاف کرده اند که الف
زیاده کدام است برخی فرا برانند که الف اولست و اصحاب رسم همه برانند که الف دوم است
و چون فرمود که نکی من تحتها را بزیادتی من نوشته معلوم شد که دیگران من را نمی نویسند
و وزن نظم درین بیت اول بنقل همزه قد نفع و کلا الاولات ذ در و لاامنة و در الانبتره و در لاتجعنا کم
در ال عمران و در لااتوا در الاحزاب بعد از لام الف الفی را زیاده کرده اند ع حذف و اثبات
در امانت و مسجد اند احتمال قراتی است ولیکن توحید در دو تحتونا اما کم در الانفال قراة حجاز
و مجاهد و عکرمه و نخعی و جحدری و ابن ابی لیلی و غیر ایشانست و حذف در خلاف رسولاته از
جهة اختصارست ع و ع زیادتی الف درین کلمات محمول کردانیدن خط بر لفظ یعنی
همچنانچه در لفظ از پیش همزه مدی میکنند از برای تقویه همزه در خط نیز از پیش او الفی می نو[یسند]
هم از برای تقویه او و از الجهة از حروف مد الف را زیاده میکنند نه آن دو حرف دیگر
که اصل مد از آن الف است و آن دو حرف دیگر شباهتی که با او دارند در مخرج عمل
میکنند وقتی که ساکن اند و ما قبلشان متحرک باختشان ولکن در لااتو ابیتوان
کفت که زیادتی الف از الجهة است که تا احتمال هر دو قراة داشته باشد والله اعلم ع تا نوشتن

الف است که این الف که مصاحب لام است در لا صورة همزه است بهار بنجمه احتیاج بالف

دیگر نمی افتد و ع زیادة تنوین است که تا بر یکی ازین دو قراءة مناسب رسم مصاحف اهل مملکت این

قاریان باید **قال** ودون واو الذین الشام والمدنی و حرف ینشرکم بالشام قد نشرا

اقول شیخ نور الله قبره در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز والعراق والشام آورده که

در سورة براءة در مصاحف مدینه و شام الذین اتخذوا مسجدا ضرارا بغیر واو است که از جنس لفظ الذین است

و در باقی والذین بواو است و هم درین باب فرموده که در سورة یونس در مصاحف اهل شام هو الذی ینشرکم

فی البر والبحر مکتوبست به نون و شین و در باقی مصاحف یسیرکم است به سین و یا **ح** و در مصحف

شامی و مصحف مدنی بغیر واو است در الذین اتخذوا و حرف ینشرکم فاش شده در مصحف اهل شام **ه**

از لفظ دون معلوم شد که در دیگر مصاحف به اثبات واو است و از ترتیب نظم معلوم گشت که مراد ش

والذین اتخذوا است نه ما کان للنبی والذین امنوا زیرا که اول لفظ والذین که از پس من تحتها

واقع است اینست و هر لفظی که مطلقست حملش بر موضع اول می باید نمود و رسم ینشرکم که در غیر

مصاحف شام است از شهره معلوم میگردد **ذ** ابی ابن هشام گفته که در مصحف شام و حجاز

الذین بغیر واو است یعنی مکی را با ایشان ضم کرده و یحیی بن آدم که راوی ابوبکر بن عیاش است

گفته که اهل مدینه به کسانی نوشتند که الذین اتخذوا بغیر واو است یعنی یحیی شامی را ذکر نکرده

یعنی نگفته که اهل مدینه و اهل شام بیکسان نوشتند **ع** حذف و اثبات در والذین و تقدم و تاخیر

در دانشد و در از در ینشرکم موافق اند نه قراءة هر شهر است رسم مصحفان شهر را **قال**

وفی لننظر حذف النون نرد وفیها انا لننصر لکن منصوریا انتصرا

اصل ه

اقول

اقول شیخ نور الله ضریحه در باب ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار از ابن جعفر از باسناد

روایة کرده که لننظر کیف تعملون در یونس بیک نون مرسوم است و در قرآن غیر این هیچ جا لفظ

ننظر نیامده است و بسی اهم درین باب از یحیی بن حارث باسناد نقل کرده که او دیده لفظ ننظر را

در امام مصاحف مکتوب به یک نون و بعد از آن شیخ فرموده که نیافتم ما ننظر را در هیچ مصحفی مرسوم

بیک نون و در آخر باب ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار فرموده که دیدم ابا حاتم را که حکایة

کرده از ابو ایوب بن متوکل که او دیده در مصحف اهل مدینه انا لننصر رسلنا در سورة غافر مرسوم بیک

نون و حال آنکه نیافتم ما از امام رسوم بیک نون در هیچ مصحفی از مصاحف **ح** حذف نون در ننظر و در

انا لننصر مردود است بسبب روایة راوی که منصوراست قول او و عارفست بعلم رسوم و طلب آن

کرده از علما **ط** حرف عن در نظم از برای سببیة است مانند قوله و ما نحن بتارکی الهتنا عن

قولک ای بسببه و ازین جهة در حل بیت محمول بر نیة شد و مقصود از راوی منصور محمد بن عیسی است

که او در کتاب خود نص نموده که لننظر در مصاحف قدیمه و جدیده به دو نون مکتوبست پس دو نقل

حذف را در لننظر دو دلیل باشد یکی قول شیخ و یکی دیگر قول محمد بن عیسی و در انا لننصر یکی دلیل

که آن قول شیخ است و سه مذکور گشت و شیخ سخاوی رحمه الله که فرموده که این دو مسئله در مقنع

نیست حمل بر آن کنند که شاید که در نسخه او نبوده باشد و الا چنین است که از حیث شنیدی والله اعلم

ع اثبات نون در هر دو کلمه کتابه بر اصلست چه نون اول حرف مضارعت و نون دوم فاء الفعل

و **ع** حذف اگر صحیح گردد در علتش توان گفت **اقول** آنکه تا تنبیه شود بر آنکه نون را در نزد ظا و صاد

اخفا میکنند و اخفا شبیه بادغام است ازین روی که معنی هر دو پوشیدن است پس بنابر این قلیل

معنی ه

جون در حالة ادغام صورة مدغم و مدغم فيه در مانند عمّا و امّا در خط يكى مينويسند در حالة اخفا نيز يكى نوشتند

دفع الكه جون اين نون مشابه نون تنوين بود از انجهة كه مخرج هر دو خيشوم است و نون تنوين از رسم محذوف

امده اين نون را نيز صورتى ننگاشتند و امام جعبرى يك دليل ديگر فرموده كه بگويند كه محمول بر لفظ است يعنى جون

در لفظ يك نون بيش نيست در خط نيز همچنين كردند **قال** **غيابت نافع وآيت معه**

وعنه بينت في فاطر قصر وفيه خلف وآيت به الف

الامام حاشى بحذف فتح شهر **اقول** شيخ طيب امر مرقع در باب ذكر مارسم في

المصاحف بالحذف والاثبات فرموده كه در سورة يوسف ايات للسائلين و في غيابات الجب مرسوم اند

بحذف هر دو الف جمع اند در هر دو لفظ غيابات كه از بس با واقع اند و ديگر هم درين باب فرموده كه

در فاطر بينات منه الف در رسم مكتوب نيست و در باب ذكر مارسم باثبات الالف على اللفظ او لمعنى نقل

از ابو عبيد نموده كه او گفت كه ديدم در امام كه آن مصحف عثمان بن عفان است در سورة يوسف ايات

للسائلين بالف و تا و هم ابو عبيد درين باب گفته كه ديدم على بينات در سورة فاطر در بعض مصاحف

بالف و تا و شيخ هم درين باب ميگويد كه من حرفى خبر در بعض مصاحف اصلية قديمة اهل عراق بينات را

صحيفة بالف و تا ديدم و در بعضى ديگر بغير الف و صحيفه باسناد از نافع روايت كرده هم درين باب كه

بينات مرسوم است در كتاب بالف و صحيفه ايات للسائلين مرسوم است بغير الف و صحيفه در باب

باسناد نقل از ابو عبيد كرده كه فرموده كه ديدم در امام كه مصحف عثمان است و از براى ما از بعض خزان

امرا از بيرون آورده و در آن اثر خون را ديدم حاشى هر دو جا بحذف الف يعنى الف بعد از شين

ح گفت نافع كه غيابت مرسوم است بغير الف و آية و اغيابات ظاهر كيات با الف و بينات در فاطر

محذوف

يعنى در هر دو غيابات و مقصود به هر دو الف دو الف

حذف

همه را ذكر فالالفات در حالتى كه اين منقولست از نافع و در حذف الف بينات اختلاف و ايات بالف

امام ع مسلمت در دو حاشى بحذف الف صحيح گشته در حالتى كه او مشهور شد و امام بحذف الف در هر دو

غيابات از عموم قوله و ما به الغان عنهم حذفها معلوم ميشود اما جون ناظم تنصيصات كه از نافع را بيان

كند اينجا جدا گانه ذكر كرد و از ترتيب نظم مفهوم گشت كه از لفظ ايات ايات للسائلين مراد كه ايات مراد اخر

سوره و بقيه في فاطر داشته شد كه حذف الف بينات كه نافع روايت كرده اين كيات و حذف

باقى از عموم قوله و كل جمع كثير الدور كالكلمات بالبينات معلوم ميشود و اختلاف در حذف

و اثبات الف بينات از اختلاف روايات اصحاب جنانكه مشاهده نموده معلوم ميگردد كه بعضى

حذف را نقل كرده اند و بعضى اثبات را و ابو عبيد در كتاب خود ذكر گفته كه نيز ايات للسائلين را الا

بجمع زيرا كه نشانها بسيار در ميان يوسف و برادران روى نموده نه يك نشانه و از جهت كه جز

قرآء بر جمعيت او اتفاق دارند و نيز بينات را الا به الف بنابر موافقة خط جنانچه مذكور شد كه از

بالف و تا در بعض مصاحف يافتم پس اختلاف در ايات ميان نافع و ابو عبيد است شيخ و ح شهر

كه گفته اشارة بقول ابو عبيد فرموده كه و حاشى مقرو ميشود بحذف الف بنا بر اتباع كاتبان مصاحف

و بنا بر الكه اعظم نيز براين اند ع حذف و اثبات الف احتمال قرائت بينات و ع حذف الف

حاشى تحقيق است و موافقة لفظ جمهور يعنى كه ابو عمرو با جمهور الكه در و صل اثبات مينمايد بنا بر

اصل كلمه در وقت حذف ميكند هم از براى موافقة رسم و در علة حذف حيف كوينه كه در اصل حاشى بود

پس از انجهة كه الف را منقلب از يا بود و يا كه لام الفعل است در مانند لا در حذف ميكنند پس انجا الف نيز كه منقلب از يا بود حذف كرده اند والله اعلم

قال **وبالذي غافر عن بعضهم الف وحاشا الف عن كلهم بهرا**

حذفه هر دو الف

ايات و

جمهور

اقول شیخ در باب ما رسم بالالف من ذوات الیاء علی اللفظ نقل فرموده باسناد از کسائی که یکی لدا
الباب در یوسف مکتوبست بالف و شیخ از عقب این سخن فرموده که اتفاق نموده اند همه مصاحف
برین سخن دیگر و نموده که اختلاف نموده اند در لدی الحناجر در سورة المؤمن پس بنا برین اختلاف
در بعض مصاحف ازا بیا نوشته اند و در بعضی بالف دیگر از ابو عبید نقل کرده که او گفت که کل علی
ولدی وال مجموع بیا مکتوب بند یا لفظ لدی در سورة غافر الفیت که منقولست از بعض کتاب
رسم و الی که مروی است از همه اصحاب کتابه در لدا درین سورة غالب امده بر مجموع لفظ لدی در سور تنها
دیگر یعنی در اینجا بالف و در سورهای دیگر بیا از اطلاق ابو عبید معلوم شد که درین سورة
لدی بیا مرسوم نیکرده پس قول ناظم که عن کلهم مطلق نباشد و از ینجه جعبری رحمه الله فرموده که اگر
وعن کلهم ای عن کل المرسوم بیز موده بهتر بودی و جواب میتوان گفت که ناظم موافقت شیخ نموده حیث
قال و اتفقت المصاحف علی ذلک و چون ذکر مسائل سورة یوسف مینموده داشته شد که بلفظ
هنا اشارة باین سورة فرموده و وضع الف درین بیت بیاست نه حذف و از ینجه تصریح بهر دو
نموده رسم بالف است که اگر لدا را هم جعبری سازند در تثنیه او لدوان گویند مثل سنا و شفا
که حرف رسم ایشان بالفست در تثنیه ایشان سنوان و شفوان میگویند و رسم به یاست
که شیخ هم درین باب فرموده که نحویان گفته اند که مجاهد در الیک و علیک در سنکام اضافت شان
به ضمیر الف ایشان منقلب بیا میشود و از ینجه ایشانرا بیاء می نویسند از برای آنکه در زمان اضافة اینها
بضمیر این الف منقلب بیا میگردد مانند لدیک و لدیه میگویند و دیگر میتوان که بگویند که رسم بالف
در یوسف و بیاء در غافر از جهة اختلاف معنی است چنانچه شیخ هم درین باب فرموده که نحویان

گفته اند که در یوسف بمعنی عند است و در غافر بمعنی فی و در عقب آن فرموده که از جهة ان که ایشان
فرق کرده اند اما آنکه در یک محل بعضی بالف و بعضی بیاء می نویسند از جهة آنست که اصل آن الف معلوم نیست که یا بوده یا واو

قال

و نون ننجی بها و الانبیا حذفوا والکافر الحذف فیه فی الامام جرا

اقول شیخ در باب ذکر ما اتفقت فیه مصاحف اهل الامصار که از نصیر منقولست فرموده که در یوسف
نوشته اند فنجی من نشاء و کذلک نجی المؤمنین را در الانبیاء بیک نون و هر یکی را در سورة خود
ذکر کرده و هم در اواخر این باب از ابو عبید نقل کرده که گفت که دیدم در مصحفی که از امام مصاحف
میگویند فنجی من نشاء را در یوسف و نجی المؤمنین را در الانبیاء که مکتوب بودند بیک نون و ابو عبید
از آنکه این نقل نموده چنین فرموده که بعد از آنکه در امام چنین دیدیم نظر کردیم در همه مصاحف
اجتماع نموده بودند بر رسم بیک نون و نمی دانیم هیچ مصحفی را که اختلاف کرده باشند در ان و شیخ
باسناد از عقب این نقل روایه از یزیدی کرده که گفته که فنجی من نشاء و نجی المؤمنین ایشان هر دو
مکتوب بند بیک نون و از عقب این نقل باز روایه از نافع کرده که او گفت که این هر دو کلمه در کتاب بیک
نون اند و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف و الاثبات که از نافع نقل کرده فرموده که الف
مکتوب نیست در وسیعلم الکافر در الرعد و هم در اواخر این باب از ابو عبید نقل کرده که دیدم در
امام وسیعلم الکفر را بغیر الف و نون دوم از فنجی درین سوره و از نجی المؤمنین در الانبیاء
حذف کرده اند تا قلان رسم از او وسیعلم الکافر حذف الف در و واقع شده در امام مصاحف
ای حبیب لبیب بگو بی که حذف نون او و حذف الف را که هم از نافع و هم از ابو عبید نقل کرده تکرارست
از انجهة که نقل از نافع نسبة باجماع است و نقل از ابو عبید نسبة بافراد و قوله و نون را که مرفوع گردانیده

مبتدای باشد مضاف و قوله هو فواجره اگر منصوبش میدادی مفعول بود و هو فواعل
و فاعلش ع حذف نون انست که شیخ در بعض مصنفات خویش فرموده که جایزست که کتابه
بر طریق قراة حذف کنند نون باشد و انهنگام رسم بر قیاس باشد و روایت که بطریق قراة
ثابت دارند باشد و علتش همان گویند که در لفظ لکیف تعاون کنند شده و ع حذف الف
الکفر اجماع قرائیات که تا آنکس که الکافر میخوانند تقدیر حذف الف بعد از کاف نماید و آنکس
که الکفار میخوانند تقدیر حذفش بعد از فا **قال** لَا تَايْئَسُوا وَمَعَايِشَ بِهَا الْفُ
فِي اسْتَيْئَسَ اسْتَيْئَسُوا حَذْفٌ فَنَادِرَا **اقول** شیخ در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه
مصاحف اهل الامصار فرموده که نوشته اند اصحاب رسم در سورة یوسف لا تايئسوا
من روح الله انه لا يايئس من روح الله را بالف و در الرعد افلم ييأس الذين امنوا بالف مرسوم
و بعد از ان فرموده که یافتم من در بعض مصاحف اهل عراق فلما استايئسوا منه و حتی اذا استايئس
الرسل را در یوسف مکتوب بالف و در بعضی دیگر هم ازین مصاحف بغیر الف و حذف اکثر است
و اثبات الف و حذفش درین کلمات در میان دو فوقانی و یا تحتانی اند یا در میان دو تحتانی ح
لا تايئسوا و لا يايئس در دو موضع الف در ایشان مکتوبست و حذفش که در اقوات در استيئس
و استيئسوا اخاش شده از روی روایت کتب ه تنبیه معا از انجهات که تا معلوم شود که
هر دو موضع در زیادتی الف شریکند و در میان کلام ناظم و شیخ تناقض نیست در حذف استيئس
و استيئسوا چه ناظم قطع بر حذف تنها شان فرموده و شیخ نص بر اثبات و حذفشان نموده
اما خلاف حذف را رجحانی نهاده و سخاوی نیز قطع بر اثبات در استيئس کرده چنانچه مذکور شد

البحازه

و از بیانات که امام جعبری گفته که می بایستی که بعوض حذف خلف نشار برابر بودی ع اثبات
الف درین کلمات احتمال قرائیات چنانچه در روایه بزی اعلالش چنین گویند که همزه را بجای یا
نشانده و یا را بجای همزه و چون یا ساکن بود و قام مقامش نیز همزه ات ساکن ساخته بر قلبش
بالف کردند و این رسم بر قیاس باشد و در قراة دیگران چنین گویند که همچنانچه در اولئک واو را
زیاده کرده اند تا فرق شود میان تا و اولیک در یایئس نیز الف را زیاده کرده اند تا فرق کرده
میان ییئس و میان یئس الذین و در تایئسوا میان تئیسوا و ییئسوا من رحمة چه در هر یکی ازین
کلمات از جنس سین دو دندانه هست و اعتبار به نقط و اعراب نیست و همزه متحرکه ما قبل ساکن را
صورتش می نگارند و دلیل برینه مدعی آنکه چون هر یکی از استيئس و استيئسوا النقط داشتند که
بان مشتبه شدندی الف را در ایشان زیاده نکردند پس وجه هستی الف در ایشان در روایه بزی
ان گویند که از جهة اختصار حذفش کرده و در رسم اصطلاحی باشد و در قراة دیگران قیاسی بود و در
روایه شیخ سخاوی که گفته که در کتاب محمد بن عیسی استايئس را بالف دیدم بگویند که طرد الباب
الف را زیاده کرده اند تا ملحق بان کلمات سه گانه شود پس در روایه بزی رسم قیاسی باشد و در قراة باقیان اصطلاحی چنانچه مذکور شد **قال**
وَالرِّيحُ عَنْ نَافِعٍ وَتَحْتَهَا اخْتَلَفُوا وَيَا بِأَيَّامِ زَادَ الْخُلْفُ سُطِّرَا
اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات گفته که الف مکتوب نیست در سورة
ابرهیم در به الريح في يوم و در باب ذکر ما اختلف فیه مصاحف اهل الامصار فرموده که در الحجر
در بعض مصاحف و ارسلنا الرياح لواقح بالف بر جمع و در بعض مصاحف الريح است بغیر
الف بر صیغه توحید و هم درین باب ذکر کرده که در سورة ابرهیم در بعض مصاحف و ذکرهم بايام

الله مرسوم است به دو یا بی الف یعنی یاء دوم صورة الف باشد و بعد از ان فرموده که دیدم من
انرا در مصاحف اهل مدینه و عراق به دو یا و همچنین قیس در کتاب خود ذکر کرده انرا به دو یا
بی الف و نصیر نیز نوشته که در بعض مصاحف بایتم الله مرسوم است به الف و بیک یا
یعنی یک یا باشد و بعد از وی الف که در رسم محذوفست ع حذف الف الرابع منقولست
از نافع و اختلاف نموده اند نافلان رسم در الرابع در زیر سورة ابرهیم و یا بایتم الله زیاده
کرده است که در ایشان اختلاف نموده اند در حالی که اینها اختلاف طالب کتابة یا است در مصحف
بلا در حالی که اینها اختلاف مکتوبست در کتب رسم ع تصور نمکن که مکرر و تحتنا اختلفوا از قبیل
دو ذریته نافع ... کلها تحدرات چه معین شده که اختلاف در لفظ الرابع است در سورة الحج که در
زیر سورة ابرهیم است نه در لفظ الرابع تا اخر قران و تقدیم لفظ الرابع بر لفظ بایتم الله بنا بر فرود
شواهد و ... رواته شیخ ... مکسور است اگر گویی که چون یا بایتم الله الفرح است
گاهی بصورة ... باقی میدارند و گاهی بصورة یا ... می نویسند و بر ... حرف
که از بس یا است از اصل کلمات بس گویا که لفظ ... مناسب نظام ... جواب
انست که چون در ان بعض مصاحف که بیک یا می نویسند صورتش بایتم الله بیک یا ... است
که الف بعد از یا بنا بر اختصار محذوف شده و چون در اصل کتابتش همین ... که یا که خود در او
حذفی نبوده و اصل که همین است بس بنا بر این جا که ... یا می نویسند گویا که یای دیگر
بعد از ین یا زیاده میکنند بس شاید که لفظ زاد بنا بر این دقیقه گفته باشد و الله اعلم ع حذف
الف الرابع اولی احتمال قرائتست که در قراة نافع الف محذوف بود اختصار را و ع اختلاف

در الرابع دوم موافق الله در رسم هر مصحفی است قراة اهل ان مصحف را و ع زیادتی یا در بایتم الله
اعلام است بجواز اماله در ان چنانچه حقیقة از کسایی خوانده و ع الف رسم بر قیاسست
قال بالحذف طائره عن نافع وباو كلاهما الخلف واليا ليس فيه ترا
اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات فرموده که الف مکتوب نیست
یعنی بعد از طا در طائره فی عنقه در بنی اسرائیل و در باب ذکر ما اختلف فیه مصاحف اهل الامصار
گفته که در بنی اسرائیل در بعض مصاحف او کلاهما بغیر الف مرسوم است یعنی در میان لام و ها و در بعض
دیگر او کلاهما بالف و در هیچ یکی از مصاحف یا در او کلاهما نیست ع طائره مرسوم است بحذف
الف در حالتی که این حذف منقولست از نافع و خلاف حاصلست در حذف الف در او کلاهما
و حال انکه یا نیست او که دیده میشود در او کلاهما یعنی در هیچ مصحف الف او محذوف نشده
ع حذف طائره یا تحقیق است یا احتمال قرائتی زیرا که ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و امام
حسن بصری و ابو رجا و مجاهد و غیر هم طیره بغیر الف خوانده اند و ع حذف الف او کلاهما (اختصار) است ع اثباتش قیاس
قال سبحن فاحذف وخلف بعد قال هنا وقال بك وشام قبله خبرا
اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات در فصلی که ترجمه اش باین کیفیت کرده
که اجمع کتاب المصاحف علی حذف الالف فی الرسم فرموده که حذف کرده اند الف را در قوله تعالی
سبحان و سبحانه و سبحانک هر جا که واقع شود مگر در یک موضع در سورة الاسرا که ان قوله تعالی
قل سبحان ربی است که مصاحف اختلاف نموده اند در حذف الف او و لا غیر و دیدم من این موضع
در مصاحف قدیمه عراقیه که مکتوب بوده به الف و در باب ذکر ما اختلف فیه مصاحف اهل الامصار

در سورة ذکر انرا تکرار کرده و در باب ذکر ما اختلف فیه مصاحف اهل الحجاز والشام والعراق
فرموده که در سبحن یعنی در الاسرٰی در مصاحف اهل مکه وشام قال سبحان ربی است یعنی بالف
و در باقی مصاحف قل سبحان ربی بغیر الف ح اما لفظ سبحان بس گفته اند در شان او
که حذف کن الفش را مطلقا و خلاف در حذف الف سبحان واقعست در لفظ سبحانک که واقعست
بعد از کلمه قال در ین سورة و اثباتش الف قال مکی و شامی خبر داده اند ازان م مناسب آن بود که
ذکر سبحان در البقرة بودی زیرا که محل اول انجاست که سبحانک لا علم لنا و فیه منا از جهة
اعلام است با آنکه در ین یکی اختلافست و در باقی اتفاق و فیه قبله از برای انست که تا قال
لقد علمت که بعد از وست خلع شود و اثباتش از لفظ نظم معلوم شد و حذفش از حذف قال که قل
باشد که قراءة اهل مدینه و موافقت آنکه گویند که تو ازکجا میگوئی که در مقابل قال قل است شاید
که صیغتی دیگر باشد جوابشان اینست که از کثرة وقوع میگوئیم نمی بینید که در هر جا که در
لفظ قال اختلافست در مقابل او البته قل است چنانچه در الانبیاء والمؤمنین و غیرها واقع شده
و نیز در محل دیگر بعد از و صیغه قل واقعست مثل قل لو کان و قل کفی و قل ربی و غیرها ع حذف
تمام لفظ سبحن اختصار است و اثباتش در ین یکی مخصوص محل بر قیاس و ع اختلاف قل و قال
مطابق اند بر قراءة مر کلمات رسم مصحفش را چون در هر دو قراءة الف محذوف است در قراءة
قل قیاسی باشد و در قراءة قال حذف تخفیف و در رسم اصطلاحی قال

تزور زاکیة مع لتخذت بحذف نافع کلمات فی اعتراف

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات که از نافع نقل کرده فرموده

الف ه

که الف مرسوم نیست در الکهف در تزاور عن کهفهم و در لا مبدل لکلمات ربه و در کلمات و تقی
ح الف تزاور و الف زاکیة که صاحب اند و الف لا تخذت مجموع مرسوم اند بحذف که نافع
ازان خبر داده و کلمات ربه را در دو موضع زیاده شان کرده اند بس دیده اند که بحذف
که نافع ازان اخبار نموده مرسوم اند ه ناظم لا مبدل لکلماته را که شیخ در ین سورة آورده
که از عموم قوله و کل جمع کثیر الدور کالکلمات معلوم میشود و شیخ لتخذت را هم در ین باب
و هم در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار آورده و ناظم یک نوبت ذکر کرده از جهة
که انجام هر دو یکیست ع حذف تزاور و زاکیة و لا تخذت احتمال قراءتین است که قراءة حذف
کننده کان صریح رسم باشد و قراءة ثابت دارنده کان بر تقدیر وجود الف ع حذف کلمات تخفیف بود قال

وفی خراجا معا والریح خلفهم وکلهم فخراج فی الثبوت قرا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار از نصیر حکایت آورده که در الکهف
در بعض مصاحف فهل نجعل لک خراجا مرسوم است بالف و در بعضی دیگر خرجا بغیر الف
و در المؤمنین در بعض مصاحف ام تسئلهم خراجا مکتوبست بالف و در بعضی بغیر الف و نوشته
یعنی نا قلان رسم فخراج ربک خیر را در جمیع مصاحف بالف و هم در ین باب گفته که در الکهف در
بعضی از مصاحف تذروه الریح بغیر الف است و در بعضی دیگر الریاح بالف ح و اختلاف
راویان رسم حاملات در حذف الف خراجا در دو موضع و در حذف الف الریاح و بیه اصحاب
رسم از پی الف فخراج ربک رفته در حال ثبوتش یعنی مجموع مصاحف را اثبت کرده اند و این
الف در انها ثابت یافته اند ه قید معا ازا بحث که تا هر دو محل داخل باشند و فخراج ربک خارج شود

للکلماته و در نشاء زاکیة و در لتخذت
علیه اجرا و در م

در فزاج

وشیخ سخاوی فرموده که آن ابن عامر عجب می‌داشتم که الف که در مصحف شامیان ثابت نگوید او در قرآن
انوا می‌خواند و تا آن زمان که مصحفی قدیم شامی را دیدم که فخرج بغیر الف بود پس دانستم که قول صاحب
تتبع که دگفتوا فخراج ربک فی جمیع المصاحف بالف نیکو نیست و سزاوار نبود کسی را که اطلاع
بر جمیع مصاحفش نباشد که دعوی یاد چنین کند و شیخ ما یعنی ناظم نیز متابعت او نموده و گفته و کلهم
فخراج لها الثبوت قرا این اخر حتی سخاوی و حالات نصرت شیخ ناظم فرموده ورد او نموده که این
مصحفی که دیده حمل بر آن می‌باید کرد که نه عثمانیست و اگر فی الجمله عثمانیست الف را حک کرده باشند
که اگر الف بنودی ناظم بعوض کلهم جلهم را بفرمودی و ابو عبید که گفته که اگر نه آن بود که من در امام
مصاحف ام تسلطهم فخراج را بغیر الف دیده بودمی هر آینه بجموع را بالف بخواندمی زیرا که معنی
همه یکیست قول او محمول باشد بر آنکه کتابت بر قراءة حذف یافته ع اثبات این کلمات بر قراءة
اثبات و ع اثبات الف در قراءة حذف در فخراج بگویند که همچون الف ثابت است از برای فرق با اسم

قال وکلُّ بلا یاءٍ آتونی و مکّنّی بمکّ و منها عراقٍ بعد خیراً آتا

اقول شیخ در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار در سوره الکهف گفته که نوشته اند
را و یا در رسم قال آتونی افرغ علیه قطرا بغیر یا و همچنین نوشته اند حرفا و لا اکلمه ردما آتونی است
بغیر یا و در باب ذکر ما اختلف فیه مصاحف اهل الحجاز و العراق و الشام فرموده که در الکهف
در مصاحف اهل مدینه و مکه و شام خیرا منهما منقلبا مرسوم است به یا و تثنیه میم بعد از کاف تشدید
و در سایر مصاحف اهل عراق منها بغیر یا و تثنیه میم است بر توحید و بقوله بعد الهاء اقرار از میم اول
کرده و بقوله علی التثنیه و التوحید تاکید خواسته و میم در بنا در مصاحف اهل مکه قال ما مکنی فیه الی
کرده م

وشیخ جعبری طلب آمده از مقام م

خیر به دو نون مرسوم است و در باقی مصاحف بیک نون ح آتونی همه اصحاب رسم نوشته اند
از آن یا و لفظ مکنی به دو نون رسم مصحف مکی است و لفظ منها عراقی دیده است یا نموده است
از آن میم در حالتی که این لفظ ثابت بعد از خیرا ع آتونی در نظم شامل هر دو محل است زیرا که
میان ایشان مخالفتی نیست و قوله بلا یاء قید قراءة همزه وصلت زیرا که در قراءة همزه قطع یا ثابت
می باشد و از عبارت ناظم لازم می آید که در هر دو قراءة یا بوده و کتاب از آن حذف کرده اند تا بر آن
اعتراض نمایند بل این سخن مثل آنست که بعضی از قومی در خانه اصلا هیچ حق نداشته باشند و بعضی
دیگر که داشته باشند جماعتی دیگر ایشان زایل کرده اند و بعد از آن از ایشان اخبار نمایند که همه قوم
هیچ حقی در فی خانه نزد بعضی ایشان که یا خود نداشتند و ایشان که داشتند اصحاب رسم از آن حذف
کرده اند پس در قراءة همزه وصل اصلش ایتوا باشد همچون اضربوا که همزه دوم بنا بر سکون و کسر
ما قبلش قلب به یا کرده باشند و در قراءة قطع همزه اصلش ااتیوا بوده مثل اکرموا پس بنا
سکون همزه دوم و فتح همزه اول همزه دوم منقلب بالف شده و بعد از آن در هر دو قراءة بنا
بر ثقل ضم یا تحتانی انتقل کرده با فوقانی و از جهة التقاء ساکنین یا را انداخته شد و از برای کراهیة
اجتماع صورتین الف را از دوم خیا سخته در بیت و کل ما زاد او لاه علی الف بواحد مع الف لام
و از جهة وزن شعر حرکة همزه آتونی و اوی را نقل با قبلش ایشان می باید کرد ع حذف آتونی
اینست گفته شد ع حذف و اثبات در مکنی و خیرا منهما آنست که تا اهل هر اقلیم بصریح
رسم مصاحف خویش خوانند و چون ربع دوم تمام شد شروع در ربع سوم نموده بقوله

ومن سورة مریم علیها السلم الی سورة ص یعنی این که بیان خواهد یافت

از اول سورة مریم است تا اول سورة ص **قال**

خلقت واخترت حذف الکل واختلفوا بلا تخف نافع تساقط اختصر

اقول شیخ در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار گفته که نوشته اند اهل رسم در سورة مریم وقد خلقتک من قبل را بغیر الف و همچنین نوشته اند در طه وانا اخترتک را بغیر الف و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار گفته که در طه در بعضی از مصاحف لا تخف در کاف مرسوم است بغیر الف و در بعضی دیگر لا تخاف بالف و از قید در کالا تخاف ظاهر بیرون رفت و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات آورده که الف مکتوب نیست در سورة مریم در تساقط علیک **ح** حذف مجموع اصحاب رسم واقع است و الف خلقتک و اخترتک و اختلاف نموده اند راویان رسم در حذف الف لا تخاف و نافع اختصار نموده یعنی حذف کرده الف تساقط را از جهة تلفظ به تا فوقانی نموده در لا تخف تا لا تخاف که متفق علی الحذفات خارج کرده **ع** و تقدیم خلقتک و اخترتک احتمال قرائتین است پس در قراءة قصر رسم قیاسی بود و همچنانکه از پس قاف و راء است صورة تا باشد و در قراءة اثبات الف در لفظ رسم اصطلاحی بود و الف از جهة اختصار محذوف و همچنانکه صورت نون باشد در هر دو کلمه و **ع** حذف تساقط تخفیف باشد با احتمال قرائتین زیرا که در شواذ یَسّقط و یُسقط و تَسقُط و تُسقِط نیز خوانده اند و **ع** حذف لا تخاف و اثباتش در لفظ آن باشد تا قراءة هر بعض موافق رسم مصحفشان آید **قال**

یسٰرعون جذٰذا عنه و اتفقوا علی حرٰم هنا ولیس فیه مرا

اقول شیخ نیز بیان مرقع در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات گفته که الف مرسوم نیست

و تاخیر در این کلمات از برای وزن شعر است **ع** حذف هم

در و یسارعون بالخیرات و در فجعلهم جذاذا هم در الانبیا و در این باب و در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار فرموده که و حرام علی قریة هم در این سورة بغیر الف است **ح** حذف الف یسارعون و جذاذا منقول است از نافع و اتفاق نموده اند مجموع ارباب رسم بر حذف الف و حرام در این سورة و نیست در حذف این الف هیچ شکل و شبهتی **ج** قوله هنا احتراز است از لفظ حرام در سایر قرآن که در اینجا باتفاق محذوف الالف است و در باقی نه و چون از قوله واتفقوا علی حرام وهم آن میشد که تصور نمایند که مگر اتفاق بر تحلیل حرام نموده اند آن وهم را رفع فرموده بقوله ولیس فیه مرا یعنی در این عبارت هیچ سبب مجادله و وهم نیست زیرا که معنیش اینست که اتفاق نموده اند بر حذف الف و حرام فلیعلم و امام جعبری فرموده که یسارعون را از جهة بر جذاذا مقدم داشته که تا معلوم شود که همچنانچه الف محذوف در میان کلمه یسارعون است در جذاذا نیز الف میانی است نه الف آخر **ع** حذف یسارعون و جذاذا اختصارات و **ع** حذف و حرام احتمال هر دو قراءة مشهوره است یعنی در قراءة قصر رسم تحقیقی باشد و در قراءة اثبات الف بدون لفظ رسم تقدیری **قال**

وقال الاولکوفی وفجاؤ لکم لا واو فی صحف المکی منتظرا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز والعراق والشام گفته که در الانبیا در مصاحف اهل کوفه قال ربی یعلم القول مرسوم است بالف و در سایر مصاحف قل ربی بغیر الف وهم در این سورة در مصاحف اهل کوفه اولم یر الذین کفروا مکتوبست بغیر واو در میان همزه و لام و در باقی مصاحف اولم یر الذین کفروا به واو است و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار گفته که در الانبیا نوشته اند در بعض مصاحف قال ربی بالف و در بعض دیگر قل ربی

مکتوبه

بغیر الف ح ولفظ قال اول مرسوم مصحف کوفیست ونیست هیچ واوی در او که در مصحف مکی
ه شیخ قال را بلفظ رب مقید ساخت وناظم بوصف لفظ اول تا قل رب احکم خارج شود کران
در جمیع مصاحف محذوف الالف است ودر قراءت قال از جهت تخفیف الفش محذوف باشد وچون شیخ
لفظ کوفی را ذکر کرده بود که در او واوی نیست وناظم قدس الله سره ما نه او محتاج گشت بذکر
محل واو واین نوع ع حذف واثبات مرکب از الف در قال وواو در اول بیانست مر قراءت
موافق رسم مصحف امام صاحب قراءة ابن قال سیجزین سعیا یقتلون لنافع
یدافع عن خلف وکی نفر ا اقول شیخ در باب ذکر مارسم فی المصاحف بالحذف
والاثبات از نافع منقولست گفته که الف مکتوب نیست در الحج در معاجزین و در الذین یقاتلون
و در ان الله یدافع و دیگر در باب ذکر ما اختلف فیه مصاحف اهل الامصار ذکر یدافع را مکرر
ساخته و فرموده که در الحج در بعض مصاحف ان الله یدافع عن الذین امنوا بالف یعنی لفظا
و در بعضی دیگر یدفع بغیر الف پس در وجه حذف روایة نافع از باب اول و روایة غیر
از باب دوم موافق یکدیگر باشند ح حذف الف معاجزین معاجزین در حج و سبا و حذف
الف یقاتلون از ان نافع است یعنی او از روایه کرده و یدافع حاصل است از باب اختلافی
که وفاکرده قومی را ه چون ناظم معاجزین سورة سبا را در حذف شریک سورة حج کرده
معلوم شد که از زیادتیها قصیده است بر مقنع و بی ترتیبی در تقدیم و تاخیر بنا بر وزن است
و ذکر دفاع الله در البقره رفته ع حذف معاجزین احتمال هر دو قراءة مشهوره است و
ع حذف یقاتلون اختصار است زیرا که هیچکس یقتلون نخوانده و ح اختلاف یدافع انست که

لنافع م

قال وسلم اوعظاما والعظام وقل کم وقل ان کو فابتدرا
اقول شیخ در باب ذکر مارسم فی المصاحف بالحذف والاثبات فرموده که در سورة المؤمنین
المضغة عظاما فکسونا العظام لحما و سایر نیز بدون الف مکتوب نیست ایشان و در باب
ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار گفته که در المؤمنین در بعض مصاحف قال
کم لبثتم بالف مرسوم است و در بعضی دیگر قل بغیر الف و در بعضی مصاحف قل ان لبثتم الا
قلیلا بغیر الف مکتوبست و در بعضی دیگر قال بالف و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز
والعراق والشام گفته که در سورة المؤمنین در مصاحف اهل کوفه قل کم لبثتم قل ان لبثتم مرسوم اند
بغیر الف در هر دو حرف و در سایر مصاحف قال بالف در هر دو حرف ح نقل حذف الف سالما
والف عظاما والعظام نافع راست وقل کم وقل ان مصحف کوفه جشی گرفته بسوی ایشان کحد
الفشان ه الف محذوف از هر سه کلمه الف اولست وچون در مصاحف کوفه قل در هر دو
محل بغیر الفاست و در باقی بالف این معنی نص است بر اختلافی که در مقنع است و چون
ابن کثیر موضع اول را بغیر الف میخواند و دوم را بالف قیاس انست که در مصحف مکه همچنین
بودی چنانچه شیخ بعد از ذکر هر دو قل در باب اختلاف مصاحف حجاز گفته که سزاوار است
که حرف اول در مصاحف مکه بغیر الف بودی و حرف دوم بالف زیرا که قراءة اهل مکه در ین
دو موضع همچنینست و درین باب هیچ خبری از مصاحف اهل مکه بمن نرسیده است
الا آنچه روایه کرده ایم از ابو عبید که او گفت که عن ع انم که مصاحف اهل مکه متفق اند بر چیزی
مگر بر اثبات الف درین دو حرف و قراءة عاصم نیز درین هر دو محل بغیر رسم کوفی باشد

خوانده اند

ع حذف سالماً یا اختصارست یا احتمال قرائتی زیرا که ابن محیصن و ابو عمرو از روایة
محبوب سُخِّرَ انّا بر وزن کُلّا و از ابی بن کعب و ابن عباس و ابن عمر و مجاهد نیز منقولست و
حذف عظاماً و العظام هم احتمال قرائتیاتست که در قراءة حذف رسم قیاسی باشد و در قراءة
اثبات اصطلاحی ع حذف قل در هر دو موضع مناسبة هر قرائتیات رسم مصحف قاری را

قال لله فی الآخرین سمه فی الامام وفی البصری بغیر الف یزیدها الکبرا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز و العراق و الشام گفته که در سورة المؤمنین
در مصاحف اهل بصره سیقولون الله سیقولون الله مرسوم اند بالف یعنی پیش از لام در هر دو
اسم اخرین و در سایر مصاحف لله لله یعنی مکتوب اند بلام جر در هر دو محل و از ابو عبید نقل فرموده
که او گفته که همچنین یعنی بزیادتی الف پیش از لام دیده ست این دو اسم را در امام مصاحف و از
هرون اعور نقل فرموده و او از عاصم جحدری که بوده اند این دو اسم در امام مصاحف لله لله
یعنی بلام جر و اول کسی که این دو الف را زیاده کرد نصر بن عاصم لیثی بود و از امام حسن بصری
روایة کرده که فرمود که فاسقی که عبید الله بن زیاد است زیاده کرده درین دو اسم الف را و از
یعقوب حضرمی نقل کرده که عبید الله بن زیاد امر کرد که زیاده کنند درین دو اسم الف را و شیخ
بعد از آنکه این نقلها نموده فرموده که این خبرها نزد ما صحیح نیست و بنا بر ضعف ناقلان آن
و اضطراب آن و بیرون رفتن آن از عادت است از آنجهة که جائز نیست که اقدام نمایند نصر و عبید الله
اینا اقدام را که آن زیادتی است در مصاحف با وجود علم ایشان بآن که این امة روا نمی دارند
ایشان را این اقدام نمودن بل این امة انکار این زیادتی می نمایند و رد میکنند از او و دور میکردا

مرسوم را آن آن و عمل بر آن نمیکنند و چون حال بدین منوالست باطل شد اضافه زیادتی این دو الف باین
دو اسم و صحیح شد که اثبات این هر دو الف از قبل عثمان و جماعة صحابه بوده یعنی زید بن ثابت و جماعة
قریشیان از اهل او نوشتند بر حسب آنچه از نزد خدای تعالی نازل شده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
دیگران را بآن اقرا فرموده و چون زیادتی الف مخصوص بدو اسم اخرین بود و شیخ از امام اولین
اخبار فرموده که اجماع نموده اند مجموع کتاب مصاحف بر آن که حرف اول سیقولون لله است بغیر الف
از پیش لام و قوله قبل الاول احترازست از الفی که از پیش لامست ح بگو که لفظ الله الف کتابت در دو موضع
اخرین زیاده کرده اند بزرگان صحابه از اراده مصحف امام و در مصحف بصری ع قید اخرین از آنجهة
نموده که در اول هیچ خلافی نبوده و قید امام و بصری از بهر آن فرموده که در مصاحف مکه و مدینه و کوفه
و شام در هر سه موضع بلام جر بوده و کسائی نیز فرموده که در مصحف ابی بن کعب همچنین لله لله لله بوده
و قوله یزیدها الکبرا اشارة بدانست که این زیادتی صحابه بزرگوار نموده اند بر حسب نزول چنانچه مذکور شد
ع حذف و اثباتش مطابق آمدن قراءة اهل بصره است رسم مصحف بصری را و قراءة دیگران مصاحف شام را

قال سراجاً اختلفوا و الریح مختلف ذبریه نافع مع کلا ما انحدرا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار از نصیر روایة کرده که در الفرقان در
بعض مصاحف و جعل فیها سرجاً بغیر الف است و در بعضی دیگر سراجاً بالف لفظاً و در باب ذکر ما
رسم فی المصاحف بالحذف و الاثبات از نافع نقل کرده که الف مکتوب نیست در الفرقان در سراجاً و هم
درینباب گفته که الف مرسوم نیست در و هو الذی ارسل الریاح در الفرقان و در باب ذکر ما اتفقت
علی رسمه مصاحف اهل الامصار از نصیر نقل فرموده که در الفرقان و هو الذی ارسل الریاح بالف مرسومست

یعنی هیچ خلافی در اثبات الفش نیست لفظا و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف گفته که در الفرقان بنی وجئنا
و در یاتنا و در یاسین جعلنا ذریاتهم و در والطور و اتبعتهم ذریاتهم بایمان الحقنا بهم ذریاتهم الف در شان
مرسوم نیست ح سر اینجا اختلاف کرده اند راویان رسم در حذف الفش و الربیع اختلاف کرده شده است
در حذف الفش و ذریاتنا حذف کرده است نافع الف او را و اما الف کلمهٔ ذریاتی که به شیب اعده از وهان
یعنی هر ذریاتی که بعد از فرقان بیاید ه شیخ دونه به ذکر حذف سر اینجا فرموده و ناظم یکی نوبه از الجهة
که هر دو روایة در حذف شریک یکدیگراند و از الجهة والربیع مختلف فرموده که نعیم اثبات الفش روایة کرده
و نافع حذفش و شیخ ذریات چهارگانه را هر یکی در سورهٔ خود یاد فرموده و ناظم بنابر تخفیف در اینجا همه را
ذکر نموده ع اثبات و حذف در این کلمات مذکوره احتمال قراءتیست که قصر خوانان را رسم تحقیقی
باشد و الف خوانان را تقدیری قال ونزل النون مکی وحاذف ظهیرین
عن جلهم مع حاذرون سوا آ اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز
والعراق والشام فرموده که در الفرقان در مصاحف اهل مکه ونزل الملائکة مرسومست به دو نون و در سایر
مصاحف بیک نون و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار نموده که در الشعراء در بعض مصاحف
فارهین مرسومست بالف لفظا و در بعضی دیگر فرهین بغیر الف و همچنین است حاذرون و حذرون ح
ونزل زیادتی نون در او رسم مصحف مکیست و حذف کننده الف فارهین و الف حاذرون لفظا کشف
کرده است و نقل نموده است این حذف را از جمهور اصحاب رسم و در نسخهٔ دیگر در مکان جلهم ظلهم
واقع است و بر این عبارة تقدیر کلام چنین شود که حاذف کشف کرده است این حذف را در این دو الف
در این حالت که این حذف حاصل است از ایشان با خلاف راویان رسم ه از قوله ونزل النون زیادتی

نون

نون بر نون اصلی معلوم شد پس مفهومش این باشد که در مصاحف غیر اهل مکه به یک نون مرسوم است
چنانچه شیخ نص بر آن فرموده و چون اول ذکر فارهین فرموده ناظم بر متابعة او نموده که اگر نه از این
جهة بودی مراتبه و حاذف حاذرون بفرمودی زیرا که بر هر دو تقدیر در وزن بیت هیچ تفاوتی نیست
و تمیز بیت را بر تقدیر دوم نمودن مناسب تر است زیرا که زیادتی و وجه حذف بر وجه اثبات
معلوم نیست ع حذف و اثبات بنابر موافقة رسم مصحف هر اقلیمیست قراءة اهل آن اقلیم را
قال والشام قل فتوکل والمدین ویاتیننی النون مکی بها جهرا
اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز والعراق والشام نقل از شیوخ کرده که در
الشعراء در مصاحف اهل مدینه و شام فتوکل علی العزیز الرحیم مرسومست بفا و در سایر مصاحف وتوکل
واو و در النمل در مصاحف اهل مکه اولیاتیننی بسلطان مبین مکتوبست به دو نون و در باقی مصاحف
لیاتینی بیک نون ح یعنی که فتوکل رسم مصحف شامی و در رسم مصحف مدینه است و یکی از اولیاتیننی
نون اولش مکی در نون دومش اظهار کرده هم در لفظ و هم در کتابة ه از لفظ ناظم که فتوکل معلوم
میشود که در دیگر مصاحف وتوکل بواو مرسومست بنابر آنکه در چند موضع دیگر وتوکل بواو واقع است
و از قوله جهرا دانسته شد که در غیر مصاحف مکه بیک نون نوشته شده مرسومست که اصلش دو نون بوده
که اول را در دوم ادغام کرده اند ع کتابة فا و واو و ادغام و اظهارش مطابق اهل قراءة هر جاییست رسم مصاحف ایشانرا
قال ءاتینا نافع بالحذف طهرکم وادارکم الشام فیها انا سطرا
اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات که از نافع منقولست فرموده که الف
مکتوب نیست در سورة النمل در اتیناتی تشبیرة و در بل ادارک یعنی بعد از یا و طا و دال و در باب

و در طا دارکم

ذکر ما اتفقت علی رسم مصاحف اهل الامصار به اسناد روایة کرده از ابن عامر که در مصاحف اهل شام
در النمل ائنا لمخرجون به دو نون است با استفهام ح ائنا و طالتکم و اداراک نافع قایل شده بحذف
الف از ایشان و شامی ائنا نوشته از ابه دو نون ع در بین دو و نونه اند که بیننا اللعنین در ائنا لمخرجون است
اختلاف کرده اند که دو نون است یا یا و نون است شیخ در باب ذکر ما رسمت ایاء علی مراد التلیین للهمزة
از محمد بن عیسی نقل کرده که ائنا بیا و نون دو حرف است یعنی دو موضع است در طس النمل ائنا لمخرجون
و در والصافات ائنا لتارکوا و در باب ذکر ما اتفقت علی رسم مصاحف الامصار هم از محمد بن عیسی
روایة کرده که نوشته اند اصحاب رسم در النمل ائنا لمخرجون را به دو نون و بعد از ان فرموده که مراد
محمد بن عیسی به دو نون انست که بعد از همزه دو حرف را نوشته اند و هم این محمد بن عیسی در کتاب
خود نص نموده که این دو حرف یا و نون اند و هیچکس روایة نکرده که ان مرسوم است به دو نون
مگر در مصاحف اهل شام و همچنین باسناد روایة کرده از یزیدی که گفت که همچنانکه اند ایشان را
در الواقعة بیا نوشته اند ائنا لمخرجون نیز بیا نوشته اند و ابو عبید در کتاب فضائل قران اورده
که در النمل یعنی در مصاحف اهل شام ائنا لمخرجون به دو نون مرسوم است بی استفهام پس حاصل انشد
که مجموع ارباب رسم متفق اند بر انکه بعد از همزه دو حرف مرسوم شامیان که به دو نون میخوانند اعتقاد
نموده اند که این دو حرف دو نون است بنا بر موافقة قراءتشان و غیر شامیان که به دو همزه میخوانند
بران رفته اند که حرف اول صورت همزه است همچنانکه در ائنکم است در الانعام و در النمل و در دوم
العنکبوت و در فصلت و حرف دوم نون است از جهة مطابقة قراءتشان ع اختلاف در بین دو و حرف
احتمال قراءتین است بر صریح ام قال معا بهادی علی خلف فنظره

ان

نحران قل نافع بغیر غا قصر اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف
اهل الامصار گفته که در النمل در بعض مصاحف بهادی العمی مرسوم است بیا یعنی بعد از دال و بغیر
الف یعنی بعد از ها و در بعضی دیگر بهادی العمی با ثبات الف لفظا و بیا بعد از دال و هم در
سورة فناظرة بم یرجع در بعض مصاحف مرسوم است بالف لفظا و در بعضی دیگر فنظرة بغیر الف
و در القصص در بعض مصاحف قالوا ساحران تظاهرا مرسوم است بالف یعنی بعد از سین لفظا
و در بعضی دیگر سحران بغیر الف و در سورة الروم در بعض مصاحف و ما انت بهد بغیر الف و بغیر یا
و در بعضی دیگر بعد الف بی یا و بعد از ان فرموده که در الروم در جمیع مصاحف یا نیست و در النمل
در مجموع مصاحف یا هست و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف و الاثبات گفته که الف مکتوب
نیست در القصص در ام موسی فارغا و در سحران تظاهرا ح حذف الفات بهادی در دو محل
و فناظرة و سحران مبنی اند بر باب اختلاف کتاب و بعد که نافع حذف کرده است الف اول را در
فارغا ع شیخ دو محل بهادی هر یک را در سورة خود ذکر کرده و ناظم از جهة اختصار با یکدیگر گفته
و حذف یا و اثباتش در بهادی در باب حذف الیاء و ثبوتها اورده و شیخ ساحران را در دو باب
مکرر ساخته چنانچه دیدی و ناظم یک نوبة اختصار نموده ع حذف الف و اثباتش موافقه هر دو
قراءة است در کلمات سه گانه ع حذف الف فارغا تخفیف است قال
لکنهم قال موسی نافع بعلیه آیه وله فصله ظهرا
اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز و العراق و الشام اورده که در القصص
در مصاحف مکه قال موسی ربی اعلم بغیر واو مرسوم است بیش از قال و در سایر مصاحف وقال بواو

و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف روایة کرده که الف مرسوم نیست در العنکبوت در علیه آیت
من ربه و در لقمن در وفصاله فی عامین بعد از صاد ح در مصحف یکی از میان مصاحف امصار
قال موسی مرسوم است بحذف واو و نقل کرده است نافع حذف الف را در علیه آیت و نظام گشته
حذف الف فصاله از برای نافع ه قال بلفظ موسی تقیید ساخته تا قال ربی انی و قال فرعون
و امثال آن بیرون رونده و شیخ ایات را به کلمه من ربه و ناظم رحمهما الله بلفظ علیه تقیید کرده
تا انما الایات و بل هو ایات خارج کرده ع اثبات و حذف در مجموع کلمات سه گانه احتمال
قرائت است و نکوهی که در فصاله قرائتی نیست زیرا که ابی بن کعب و امام حسن بصری و مورق
و ابن جوشن و ابی رجا و طلحه و جحدری و سختیانی وفصله را بصورة خط خوانده اند

قال تصعر اتفقوا تظاهرون له ویسلون بخلف علم اقتصرا

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف اورده که الف مکتوب نیست در لقمن در ولا تصاعر
خدک و در الاحزاب در تظاهرون منهن و در قد سمع الله تظاهرون دو محل و در باب ذکر
ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار ذکر تصاعر را مکرر ساخته و در باب ذکر ما اختلفت
فیه مصاحف اهل الامصار فرموده که در الاحزاب در بعض مصاحف یسلون عن انبائکم بغیر الف است
و در بعض دیگر یساءلون بالف و بعد از آن از نافع نقل کرده که یسالون در مصحف بغیر الف و در باب
ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار گفته که نوشته اند در سبا عالم الغیب لا یعزب را بغیر الف
ح تصاعر اتفاق نموده اند اصحاب رسم بر حذف الف او و حذف الف تظاهرون نافع راست
و حذف همزه یسلون بخلاف است و الف علم را حذف نموده اند ه شیخ سخاوی در شرح اورده

که تظاهرون از زیادة تبیان قصیده است حمل بر آن کنند که در نسخه او نبوده و ناظم که تظاهرون را
در اتفاق از تصاعر جدا کرده و اگرچه به حذف الف او نیز اتفاق است از آنجهت است که دیده که تصاعر را در باب
اتفاق لفظی اورده و تظاهرون را در باب اتفاق معنوی که منقول از نافع است و همچنین مخالف نقل او
نکرده و انکار شیخ حذف روایة یسلون را دلیل بر آنست که طرف حذفش راجح است بنابرآنکه جمهور قراء
یسلون بحذف خوانده اند مگر رویس از یعقوب و امام حسن بصری و عاصم جحدری و ابو اسحق سبیعی
و ابی بن کعب رضی الله عنهم که ایشان یتسائلون میخوانند و جعبری رحمه الله اورده که روح نیز از
یعقوب خوانده و از قوله اقتصرا معلوم شد که در عالم حذف فقط است ع حذف و اثبات در
تصاعر احتمال دو قرائة است و در تظاهرون احتمال چهار قرائة و ع اختلاف در رسم یسلون هم
احتمال دو قرائة است چنانچه مشاهده نمودی و نیز میتوان که رسم بالف هم تعلق بقرائة قصر داشته
باشد که همزه را بصورة الف نوشته باشند مانند النشاءة و لیسوا و انه تبوا بخلاف قیاس
زیرا که قیاس همزه متحرکه ما قبلش ساکن صحیح بنقل است که او را صورتی نباشد و ع حذف عالم تمامست
که در عالم و سمار در الاعراف مذکور شد و الله اعلم

قال للاکل باعد کذا وفی مسکنهم عن نافع ویجازی قل بذی کرا

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف از نافع
نقل کرده که الف مکتوب نیست در سبا در باعد بین اسفارنا و در فی مساکنهم آیة و در هل یجازی
الا الکفور و در یس در تبارک علی ان یخلق مثلهم یعنی بعد از با و سین و جیم و قاف و در باب ذکر ما اتفقت
علی رسمه مصاحف اهل الامصار ذکر باعد را اعاده فرموده که نوشته اند راویان رسم در سبا باعد
بین اسفارنا را بغیر الف ح باعد محذوف الالف است در مجموع مصاحف از برای همه کتاب چنانکه

عالم محذوف الالف از جهة مجموع اصحاب رسم و فی سائکم منقولست از نافع بحذف

و یکازی و قادر مذکور گشته اند همچنین از نافع بغیر الف ه ممکن است که لفظ المکل تعلق بعالم در بیت

سابق داشته باشد یعنی لفظ عالم مقصور الالف از نسه ارباب رسم و با عدش اوست که او نیز متروک

الالف است از برای سه کتاب و احتمال دارد که تعلق به با عد داشته باشد چنانچه منتشر شده و آنتکلم

سائلی را رسد که بگوید که چون مجموع کتاب متفق اند به حذف الف ازین چهار کلمه چون ناظم را

تصریح فرموده که از برای جماعت ران سه دیگر را تصریح نفرمود جوابش گوییم که از انجهة با عدا درا

اتفاق قول نیز آورده بخلاف مرسه دیگر که باب اتفاق سکوتی آورده ع حذف در باعد

و سائکم ان گوییم که تا رسم احتمال قراءة قصر تخفیفا و قراءة مد تقدیرا داشته باشد و ع حذف در

یکازی و بقادر می توان که تخفیف باشد و می توان که احتمال قراءة قصر باشد چه در شواذ ابن خیثم

و ابن قیس و ابن ذره و ابو عمران و ابن السمیفع یجزی را بر بنا معقول از ثلاثی مجرد خوانده

و یعقوب و عاصم جحدری و ابو ایاس و ابن ابی اسحق بقدر را بروزن یضرب خوانده اند و از

قال کوفی وما عملت واختلفوا فی فکهین کلا انظر بهم عن نافع اثر ا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلف فیه مصاحف اهل الامصار ذکر کرده که در یسین در بعض مصاحف

و ما عملت ایدیهم به تا بی ها و در بعض دیگر و ما عملته بها و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل

الحجاز و العراق و الشام فرموده که در یس در مصاحف اهل کوفه و ما عملت ایدیهم مرسوم است بغیر

هائی که از پس تا است و در سائر مصاحف و ما عملته بها و در باب اول از نیف دو باب مذکور گفته

که در یس فی شغل فاکهون و در الدخان فیها فاکهین و در والطور فاکهین بما آتیهم و در التطفیف

او انقلبوا

او انقلبوا فاکهین در بعض مصاحف مرسوم اند با الف و در بعض دیگر بغیر الف و در باب ذکر ما رسم فی

المصاحف گفته که الف مکتوب نیست در والصافات در فهم علی آثارهم یهرعون یعنی بعد از ثا ح

و ما عملت بحذف ها رسم مصحف کوفیانست و اختلاف واقع است در رسم لفظ فاکهین و فاکهون

در همه قرآن و اثارهم منقولست از نافع بحذف الف ه شیخ اختلاف عملت را در باب رسم آورده

و در باب میین و ناظم بنابر تصریح بمقصود میین آورده و شیخ قید بعد از ثا که نموده احتراز از

بعد از ها که در ابراهیم فرموده و ناظم لفظا به عملت بحذف ها نموده تا از ضد ش اثبات معلوم

شود و از ترتیب دانسته اند که مراد آثارهم یهرعون است نه ما قدموا و آثارهم ع و ما عملت

و فاکهین است که تا مر یکی از قراءة حذف و اثبات موافق رسم مصاحف اند زیرا که ابو جعفر

فاکهون و فاکهین مر چهار محل را بقصر خوانده و در یاسین قتاده موافقتش نموده و در

الدخان امام حسن بصری و در التطفیف حفص و ع حذف آثارهم اختصارات و ناظم چون از

نظم مسائل ربع سوم فراغت جست در چهارم شروع نمود بقوله ومن سورة

ص الی اخر القران یعنی این مسائل که مذکور خواهد شد از اول سورة ص تا

آخر قرآن و چون در صاد اختلافی نبود ابتدا از سورة الزمر نموده بقوله

عن نافع کاذب عباده بخلاف تأمروني بعون الشام قد نصرا

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف آورده که الف مکتوب نیست در الزمر در کاذب کفار یعنی بعد از

کاف و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار گفته که در الزمر در بعض مصاحف بکاف

عبده مرسوم است با الف و در بعضی دیگر عبده بغیر الف و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف

اصل الامصار گفته که در الزمر در بعض مصاحف بکاف عبده مرسوم است بالف و در بعضی دیگر عبادہ بالف
اهل الحجاز و العراق و الشام فرموده که در الزمر در مصاحف اهل شام تامرونی اعبد بدو نون
مرسوم است و در سائر مصاحف تامرونی اعبد بیک نون ح کاذب منقولست از نافع بحذف
الف و حذف الف عباده باختلافست و تامرونی بایں وا دهانند او را بزیادتی نون دوم در مصحف
شامی در تامرونی حاصل امد تا در دیگر مصاحف بیک نون نویسند خواه مشدد و خواه مخففه
حذف کاذب اختصار است از کاتب و ع اختلاف در رسم عباده و تامرونی مطابق قراة

قال اشدُّ منكم لدا اوان الكوفية والحذف في كلمتي نافع نشرا
مع يونس ومع التحريم واتفقوا على السموات في حذفين دون مرا
لكن في فصلت ثبت اخيرهما والحذف في قرات نافع شهرا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز و العراق و الشام اورده که در المؤمن
در مصاحف اهل شام کانوا اشد منکم قوة مرسوم است بکاف و در سائر مصاحف اشد منهم بها و هم
درین سوره در مصاحف اهل کوفه او ان یظهر فی الارض الفساد مکتوبست بزیادتی الف پیش
از واو و در سائر مصاحف وان یظهر بغیر الف و مرون از صحو از بسیار روایت کرده که او ان در
امام مصاحف بزیادتی واو است و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف اورده که الف مرسوم نیست
در یونس در کلمات ربک علی الذین فسقوا و کلمات ربک انهم لا یؤمنون و در غافر در کلمات ربک علی الذین
کفروا و در تحریم در کلمات ربها و در باب دیگر گفته که حذف کرده اند اصحاب رسم الفی را که واقع است
بعد از واو در قوله تعالی السموات و سموات در همه قران مگر در یک موضع که الف را او یعنی بعد از

کرسم مصحف شامی است ه ازقول ناظم زیادتی نون هو

واو مرسوم است و ان سبع سموات فی یومین است در فصلت و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف
گفته که الف مرسوم نیست در فصلت در ثمرات من اکمامها ح اشد منکم بکاف مرسوم مصحف
کوفیست و او ان مرسوم است بزیادتی الف پیش از واو در مصاحف کوفیه و حذف الف
در لفظ کلمات درین سوره نافع نقل کرده از واو در موضع دیگر در یونس و دو یک موضع دیگر در
التحریم و اتفاق نموده اند راویان رسم بر لفظ السموات در حذف الف بعد از میم و الف بعد از واو
بی مخالفتی از یکی از اصحاب رسم ولکن در فصلت الف دوم ازین دو الف ثابت و حذف
الف در ثمرات نافع مشهور گردانیده از ان ع انکه لفظ منکم در مصحف شام بکاف مرسوم است
از لفظ ناظم معلوم میشود و لکنه در دیگر مصاحف بها مرسوم است از نظیرش مفهوم میگردد که در
دیگر مواضع اشد منهم واقعست و همچنین زیادتی الف در او ان از لفظ ناظم دانسته میشود
پس در دیگر مصاحف بحذف باشد و شیخ کلمات چهارگانه را هر یکی در سوره خود ذکر کرده و ناظم
از جهة اختصار مجموع را درینجا یاد فرموده اما مناسبتر ان بود که در سوره یونس همه را ذکر فرمودی
و جواب میتوان گفت که شاید که فراموش کرده باشد و درینجا چون بلفظ کلمات رسیده مراد
محل یونس را یاد داشت امده و استدراک نموده و چون در یونس در هر دو محل کلمات ربک بود
شیخ انرا مطلق ذکر فرموده ع بدل کاف از ها در منکم و اثبات و حذف در او ان اشت که
تا قراة اسل برا قلیم مناسب رسم مصحفشان باشد و ع حذف و اثبات در کلمات و ثمرات
احتمال قرائتها است که بر قراة افراد رسم تحقیقی بود و در قراة جمع تقدیری و نکوس که علاوه حذف
در بکلمات ربها در التحریم تخفیف است بل ابی بن کعب و عاصم جحدری و ابو السماک انرا

بتوحيد خوانده اند ع حذف در السموات اتصفات قال عنه آسلوه والريح والمدني

عنه بما كسبت وبالشام جرى اقول شيخ در باب ذكر ما رسم في المصاحف آورده كه الف

مكتوب نيست در اساوره من ذهب در الزخرف و در ان يشأ يسكن الريح در الشورى و در باب

ذكر ما اختلفت فيه مصاحف اهل الحجاز والعراق والشام فرموده كه در مصحف مدينه و شام بما كسبت

مرسوم است بغير فا يعنى كه بى فا ثابت و در ساير مصاحف بزياده فاست ح حذف الف اساوره

والف الرياح منقولست از نافع و مصحف مدنى بما كسبت يعنى بغير فا مرويست ازو و همچنين

حذف فا بما كسبت در مصحف شامى ع حذف فا از لفظ ناظم معلوم گشت پس در ديگر مصاحف

اثباتش باشد و بى ترتيبى كلمات قرآنيه بنا بر ضرورة شعرست و در نظم بالشام بر وزن

فعال مى بايد خواند ضرورة وزن را و از جهة آن نيز كه چون يا نسبت را حذف كردند عوض

از و الف مى آوردند و اين كلام لازم است كه از جهة دفع التقاء ساكنين اليفين الف اول را فتح دهند

تا همزه شود اگر كسى گويد كه دفع التقاء ساكنين بكسر ميكنند غالبا اينجا چونست كه بفتح كرده اند

جواب آنست كه ما قبل الف مى بايد كه مفتوح باشد ع حذف و اثبات الف اتصال

قراءتست و حذف و اثبات فا آنست كه تابع قراءت بر صريح رسم باشد قال

وعنهما تشتهيه يا عبادي لا وهم عباد بحذف فالكل قد ذكرا

اقول شيخ در باب ذكر ما اختلفت فيه مصاحف اهل الحجاز والعراق والشام فرموده كه در

الزخرف در مصاحف اهل مدينه و شام ما تشتهيه الانفس مرسوم است بدو ها و در ساير

مصاحف بيك ها و بعد از ان فرموده كه ديدم بعضى را از مشايخ كه ميگفتند كه در مصاحف

كه

كوفه نيز هم بدو ها مرسومست و حال آنكه آن غلطست و ابو عبيد گفته كه ديدم كه در امام مصحف

نيز بدو ها مكتوب بود و شيخ هم درين باب آورده كه در الزخرف هم در مصاحف اهل مدينه و شام

يا عبادى لا خوف عليكم مرسومست بيا و در مصاحف اهل عراق يا عباد بغير يا و در باب ذكر

ما اتفقت على رسمه مصاحف اهل الامصار فرموده كه در الزخرف نوشته اند اصحاب رسم هم عباد الرحمن را

بغير الف ح نقل كرده اند از مصاحف مدينه و شام كه تشتهيه و يا عبادى در ايشان باثبات ها و اثبات

يا اند و هم عباد الرحمن مذكور گشته بحذف مجموع ناقلان رسم ع قياس آنست كه اهل هر شهر كه عبادى را

باثبات يا خوانند بايد كه در مصحف ايشان نيز بيا مرسوم باشد و همچنين كه بحذف خوانند بايد كه

بحذف مرسوم باشد و حال آنكه هم از مقنع و هم از نظم چنين معلوم ميشود كه در مصحف مكه كه

بحذف ميخوانند بيا مرسومست و در مصحف بصره كه بيا ميخوانند بحذف چنانچه گفته شد كه در مصحف

مدينه و شام فقط باثباتست و در مصاحف عراق كه عبارة از كوفه و بصره است بحذف و از ين جهة

شيخ فرموده كه سزاوارست كه در مصحف مكى نيز بحذف باشد چرا كه قراءة ايشان بحذفست و بعد از ان

فرموده كه و حال آنكه نزد ما هيچ نصى نيست بر حذف يا يعنى در مصحف مكى مگر از قول ابن مجاهد كه گفته

كه يا عبادى در مصحف مكه نيز بياست و بعد از ان ديگر شيخ فرموده كه ديدم بعضى را از مشايخ خويش

كه ميگفتند كه يا عبادى در مصحف مكه باثبات ياست و من پندارم كه اين كسى كه اين سخن را گفته از قول

ابو عمرو بن العلا فرا گرفته و قول ابو عمرو اينست كه نيز من ازو روايه كرده كه گفت كه ديدم يا عبادى را

در مصاحف اهل حجاز بيا و مكه هم از حجازست پس در توجيه اين دو مخالفة والله اعلم ممكنست

كه بگويند كه اثبات يا نزد مكى همچونه اثبات واو در اولئك باشد كه در خطست و در لفظ نيست

جمعن

و در نزد بصری از زوائد باشد که در لفظ ثابت و در خط محذوف و چون شیخ حذف عباد الرحمن را
در باب اتفاق قول ذکر نموده ناظم رحمه الله نیز تصریح باتفاق فرموده بقوله بجذف الکل ع اثبات
و حذف در تشبیه مناسبت قراءة اهل هر شهر است رسم مصاحف ایشان را و ع حذف و اثبات

وبإعباده

عباد الرحمن احتمال قرائتهات الائمه قال اخصنا اعتمد الکوفی ونافعهم
بتقدیر حذفه اتی حصرا اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل
الحجاز و العراق و الشام گفته که در الاحقاف در مصاحف اهل کوفه بوالدیه احسانا مرسوم است
بزیادت الف پیش از حا و بعد از سین و در سایر مصاحف حسنا بغیر الف و در باب ذکر ما اختلفت
فیه مصاحف اهل الامصار نیز آورده اما مبهم و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف آورده که الف
مکتوب نیست در الاحقاف در تجاوز عنهم و در اشارة من علم ح احسانا اعتقاد نموده است
مصحف کوفی بوده الف را و نافع از جمیل ناقلان رسم حذف را حاصل است در تجاوز و در
اشارة شمرده است نافع از انها که الف ایشان محذوف ه شیخ تنبیه حیث از حا
و بعد از سین احتراز از الف بعد از نون نموده و در نظم یکطرف اختلاف و زیادتیها
از لفظ ناظم معلوم شد و یکطرف دیگرش حواله بنظیر او فرموده که ان بوالدیه حسنا است
در العنکبوت و تقدیم و تاخیر در الفاظ قرانیه از جهة وزن است و با در تجاوز نه قرانیت
بل از جهة ظرفیت است ع اختلاف مصاحف در احسانا موافقة قراءة هر کدام است رسم
مصاحف ایشان را و ع حذف و اثبات در تجاوز و اشارة احتمال قرائتین است از انجهة که ابو بکر
و عبد الرحمن السلمی و ابن شنبوذ و ابو ایاس و زید بن علی و ابو حاتم و ابن ابی اسحق و عاصم

جحدری رضی الله عنهم تجاوز را بر صیغه مضارع خوانده اند و ابی بن کعب و عبد الرحمن السلمی
و حسن بصری و ضحاک و قتاده اشره را بفتح شین و اسکان را و فتح را و ابن مسعود و سمیعا ن
و ابو رزین و جماعتی دیگر بفتح همزه و شین و را هر سه میخوانند والله اعلم قال
ونافع عاهد اذکر خشعا بخلفهم وذا العصف شام ذو الجلال قرا
اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف آورده که الف مرسوم نیست در سورة الفتح در بما
عاهد یعنی بعد از عین و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار گفته که در القمر
در بعض مصاحف خاشعا مرسوم است بالف یعنی بعد از خا و در بعضی دیگر خشعا بغیر الف
و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الحجاز و العراق و الشام از کسائی نقل کرده که
در الرحمن در مصاحف اهل شام والحب ذا العصف بالف و نصب مرسوم است و در باب
ذو العصف بواو برفع از ابو عبید روایت کرده که او گفت که در امام مصحف عثمان دیدم
در تتمه سوره در مصاحف اهل شام ذو الجلال والاکرام در آخر سوره مکتوب بواو و در سایر مصاحف
ذی الجلال بیا ح و نافع عاهد گفته شده در شان عاهد که یاد کن عاهد را از نافع بحذف
الف و خاشعا مرسوم باختلاف راویان رسم و ذا العصف بالف رسم مصحف شامی است
و ذو الجلال جمع کرده است مصحف شامی از ان در خویش بواو و اگر لفظ قرا را از قراءة گیرند
تقدیر شد چنین می توان کرد که ذا العصف و ذو الجلال خوانده است شامی انها را بالف
و واو ه ناظم لفظ بحذف خشعا فرموده تا طرف دیگرش که اثبات است از ضد معلوم گردد
و در ذا العصف و ذو الجلال که تلفظ بالف و واو نموده اعتماد بر ان فرموده که ضد اول که واو

از دوم معلوم میشود و ضد دوم که یا ستاز شهرة قرات شش کانه مفهوم میکردد و شیخ
ذو الجلال را که قید کرده که در اخر سورة است احتراز از اول نموده و ناظم اعتماد بر قرینه اختلاف قراءة فرموده والله اعلم

قال تكذبان بخلف مع مواقع دع للشام والمدني هو الغني ذرا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار فرموده که در الرحمن نوشته اند
اصحاب رسم فبای الاء ربکما تکذبان در بعض مصاحف بالف یعنی بعد از با و در بعضی دیگر
بغیر الف از اول سورة تا اخر سورة و نوشته اند در الواقعة در بعض مصاحف بمواقع النجوم
را بغیر الف یعنی بعد از واو و در بعضی دیگر بمواقع بالف و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف
اهل الحجاز والعراق والشام گفته که در الحدید در بعض مصاحف اهل شام و مدینه فان الله هو
الغنی الحمید مرسوم است بغیر هو و در سایر مصاحف هو الغنی الحمید مرسوم است بهو بزیادتی هو
ح حذف الف تکذبان ملتبس است بخلاف کتاب درین حالة که این حذف مصاحب حذف
الف مواقع است و بکذا در لفظ هو رفیع الشان و الرتبة را از برای مصحف شامی و مدنی ه
از اطلاق ناظم چنین معلوم میکردد که اختلاف در تکذبان اولست ولیکن جواب میتوان گفت
که در عموم حذف معول بر قوله و فی الشن اذا ما لم یکن ظرفا فرموده و همچنانچه شیخ در تکذبان
خلاف را مبهم اورده ناظم رحمهما الله نیز مبهم اورده و چون شیخ در حذف هو اشیا را اختلاف
معین فرموده ناظم روح الله روحهما نیز متابعت او نموده ع حذف تکذبان اختصارست
و ع اختلاف در حذف مواقع و هو الغنی انست که تا هر قرائة موافق رسم باشد

قال وکل الشام انظهه احذفوا و ان تدارکه عن نافع ظهرا

اقول شیخ در باب مذکور اورده که در الحدید در مصاحف اهل شام وکل وعد الله الحسنی مرسوم است
برفع یعنی بغیر الف و در سایر مصاحف وکلا بنصب یعنی بالف و در باب ذکر ما رسم فی المصاحف
اورده که الف مکتوب نیست در التحریم و در ان تظاهرا علیه و در القلم در لولا ان تدارکه ح رفع
وکل رسم مصحف شامیست و ان تظاهرا حذف کرده اند و ایضا الف را در رسم بعد از ظا ازاله
و حذف الف بعد از دال از ان تدارکه ظاهر گشته از نافع ه از تلفظ ناظم وکل را برفع معلوم شد
که در مصحف شامی برفعست و در غیر شامی بنصب و اتفاق بر حذف الف تظاهرا الفظا معلوم گشت
و بر حذف الف تدارکه معینا ع اختلاف وکل انست که تا قراءة هر کس موافق مصحفش اید
و ع حذف تظاهرا و تدارکه اختصارست

قال ثم المشارق عنه والمغرب قل علیهم مع ولا کذابا اشهرا

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم فی المصاحف اورده
که الف مکتوب نیست در المعارج در فلا اقسم برب المشارق والمغارب و در الانسان و عالیهم
ثیاب و در النبا و لا کذابا ح بعد از انکه حذف کلمات سورة القلم دانستی بگو که حذف
الف المشارق و الف المغارب و الف عالیهم و الف کذابا منقولست از نافع و این حذف
شهورست ه از انجهة بکلمه ثم عطف فرموده که سورة المعارج از سورة القلم متراخی بود
و چون هر حرفی که از نافع منقولست بسبب مخالفة او در ان حذف نمیکنند و در عالیهم و ولا
کذابا جماعتی مخالفة کرده اند که در مصحف عراق بالف مکتوبند ناظم اشارة برد ایشان
فرموده بقوله اشهرا یعنی حذف الف ایشان شهرتی تمام دارد ع حذف المشرق والمغرب
میتوان که اختصار باشد و می توان که بر قراءة ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و ابو الدردا

وابن محيصن بوده چه ایشان بافراد میخوانند که صورت رسم است و ع حذف علیهم همچنین
یا اختصار باشد یا بر قراءة انس بن مالک و مجاهد و قتاده و سختیانی و اعمش رضی الله عنهم
بوده و ع حذف ولاکن الخفیف فقط است زیراکه هیچکس بر صورت رسم نخوانده والله اعلم

قال قُلْ اِنَّمَا اخْتَلَفُوْا جِمَالَتُ وَبِحَذْفِ كِلْمِ الْقَاصِرِيْنَ لَا بِهِ سُطِرَا

اقول شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار گفته که در قل انما ادعوا در بعض
مصاحف قل انما ادعوا بغیر الف مرسوم است و در بعضی دیگر قال بالف و کسائی گفته که
عاصم جحدری گفت که در امام مصاحف قل به جا قاف ولام مکتوب است و هم درین باب
آورده که در والمرسلات در بعض مصاحف جمالت باثبات الف بعد از میم و در بعضی
دیگر جملت یعنی بغیر الف و بعد ازان فرموده که در هیچ مصحفی از مصاحف الف پیش از تا ثابت
نیست ح قل انما اختلاف کرده اند راویان در رسم در حذف الف او و همچنین اختلاف نموده اند
در حذف الفی که بعد از میم است در جمالات و نوشته شده است جمالات در حالتی که او ملتبس است
بحذف شده اصحاب رسم الفی را که بعد از لام اوست ه از قید انما قل ادعوا و قل انما
ادعوا واشارتها بیرون رفته و بقید الف بعد از لام معلوم شد که اختلاف در الف بعد از میم است
ع اختلاف در حذف قل نص صریحست بر هر دو قراءة و ع حذف الف اول جمالات تخفیف است
و ع حذف الف دوم احتمال قراءتین است والله اعلم قال

وَجِئْ اَنْدَلُسٍ تَزِيْدُهُ اَلِفًا مَعًا وَبِالْمَدَنِي رَسْمًا عَنَوْا سِيَرًا

اقول این مسئله از زیادتهای قصیده است بر مقنع ولیکن شیخ در غیر مقنع گفته که وجای

بالبیین

بالبیین و الزمر و جای یومئذ در والفجر مکتوب باشد بالفی زائده در میان جیم و یا در مصاحف قدیمه
شهرها ان مصاحف که متابعة رسم مصاحف مدینه نموده اند ح وجئ در دو محل کاتبان بلاد
اندلس زیاده کرده اند و رالفی را اعتبار نموده اند کتاب اندلس از روی سیر تا بمصحف اهل مدینه
از روی رسم یعنی ایشان درین زیادتی اعتماد بر مصحف مدنی که از جهة عامه اهل مدینه نوشته
بودند کرده اند ع زیادتی الف وقت میان جی و میان حی عن بینة خابحه جبری گفته
نه از جهة فرق میان جی و میان حی خابحه دانی بران رفته چراکه در قول اول هر دو صورت
متماثل اند و در قول دوم صورتی متماثل نیستند حابحه ری می نیکو یم که زیادتی الف از جهة
تقویة همزه است همچنانچه در مائة کردند تا فرق شود میان مائة و منه والله اعلم

قال خِتَامُهُ وَتَصْحِيْحُ كِبَارٍ كُلٌّ وَفِي عِبَادِيْ نَظْرِيْ نَافِعٍ كَثُرَا

اقول این کلمات متفرقه که ناظم درین بیت جمع فرموده کلمتی چند اند که عبدالله بن عیسی در باب
ذکر ما رسم بالحذف والاثبات از قالون نقل نکرده و لیکن اسمعیل بن اسحق قاضی از قالون روایة
نموده که الف ازین کلمات در رسم محذوفست چنانچه شیخ در آخر باب مذکور بعد از ذکر ولاکذابا چنانچه ابی را
آورده که مضمونش اینست که مجموع اینها که مذکور شد از اینهایی که در رسم الف ازان محذوفست
در روایة عبدالله بن عیسی است از قالون و او از نافع و بعد ازان فرموده که حدثنا ابو الحسن بن غلبون
قراءة منی علیه قال حدثنا ابی قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا اسمعیل بن اسحق القاضی عن قالون
عن نافع بجماعة هذه الحروف و بعد ازان فرموده که زیاده آنکه اسمعیل بن اسحق در روایة خود در سورة کرده
الکهف فلا تصاحبنی را و در الحج سکاری و ما هم بسکاری را و در عسق و در والنجم کبائر الاثم را و در الواقعة

بواقع النجوم را و در التطفيف ختامه مسك را و در والفجر فى عبادى را و بعد ازان فرموده كه و دوم
رسم بشتر اين حروف مذكوره را در مصاحف اهل عراق و غير اهل عراق بر شمل ايجه روايه كرده
نافع انرا از مصاحف اهل مدينه ح بگو كه حذف الف ختامه و تضاحكين و كبائر و فى عبادى
و سكارى نافع غالب اند و در كثرة اين حذف ع تقديم و تاخير در كلمات قرانيه در بيت
بنا بر ضرورت شعر است و هر چند كه شيخ بيان مواضع فرموده وليكن از اطلاق ناظم چنان
معلوم ميشود كه حذف در سكارى و در كبائر در محل اولست يعنى لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى
وان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه چنانكه امام جعبرى تقرير كرده و نيز مى توان كه حذف در هر سه
محل سكارى و هر سه مكان كبائر باشد اما ممكن است كه جواب بگويند كه چون ناظم بعد از لفظ تضاحكين
انها را ذكر كرده معلوم گشت كه مقصود از سكارى دو موضع حجت و در ضحا از كبائر و كلمتين حجتان
و كيما و النجم لا غير اگر گويند كه چرا شيخ و ناظم رحمهما الله دران زمان كه سوره سوره را على جمع
ذكر نكرده هر يكى را ازين كلمات در سورتهاى خودشان الحاق نكرده جواب انست كه از
بهر ان چنين نكرده كه ميخواستند كه اول استقلالات عبد الله بن عيسى را بيان كنند و بعد ازان انچه
اسمعيل بران زياده كرده است ذكر كنند و سائلى را مير سد كه بگويد كه چون شيخ بواقع النجوم را
از اسمعيل ذكر كرده چرا ناظم انرا در بيت مندرج نكردانيده مى توان كه جوابش گويند كه چون مقصود
بيان چيزهاست كه اسمعيل روايه كرده و عبد الله نكرده و شيخ فرموده كه اسمعيل هر چه ذكر كرده جماعة
اين حروف كه عبد الله انها را روايه كرده و جماعه يعنى بشتر بس معلوم گشت كه اسمعيل روايه نكرده عبد الله
بروايه ان منفرد باشد وازين منفردات شايد كه يك محل بواقع النجوم بود كه شيخ انرا در باب

حذف ه

اززوائد اسمعيل شمرده باشد و ناظم واقف گشته كه اين نوازوائد اسمعيل است بل از انهاييست
كه عبد الله بدان منفرد شده بس از نتيجه انرا در سلك اين كلمات زائده مندرج نكرده ع
حذف ختامه احتمال تقديم و تاخيرات در هر دو قراة مشهوره و ع حذف تضاحكين و فى عبادى
اختصارست و ع حذف كبائر احتمال قراة جمع و توحيدات و ع حذف سكارى احتمال جمعيت
در هر دو قراة و نيز مى توان كه رسم ختمه و تضحكين و عبادى بحذف الف بر مناسبة قراة شاذه
باشد چه روايه كرده اند كه ابى بن كعب و عروة بن الزبير و ابى العاليه و جماعتى ديگر ختامه را
بصورة رسم خوانده اند و از حضرت پيغمبر صلى الله عليه و سلم منقولست كه فلا تضحكنى با ضم تا و قصر
و كسر حا بر وزن تكرمن خوانده و جحدرى و نخعى و ابو السماك و ديگر قراة مطابقة انحضرت نموده اند
و ابى بن كعب و يعقوب از بعض طرق فلا تصحبنى بفتح تا و حا و تخفيف نون بر وزن تعلمنى
و ابن مسعود و اعمش فلا تصحبنى را بفتح تا و حا و با و تشديد نون بر وزن فلا تنجينى و ابى بن
كعب و ابن عباس و سعد بن ابى وقاص و مجاهد و ضحاك و ابو العاليه و ابو الهيثم فى عبدى به افراد
قال فلا يخاف بفا الشام والمدني والضاد في بضنين تجمع البشرا
اقول شيخ در باب ذكر ما اختلفت فيه مصاحف اهل الحجاز والعراق والشام اورده كه در والشمس
در مصاحف اهل مدينه و شام فلا يخاف عقبها بفا مرسوم است و در باقى مصاحف ولا يخاف
بواو و در اخر باب ذكر ما اتفقت عليه مصاحف اهل الامصار نقل اجماع مصاحف اهل بر كلمه چند
از ابو عبيد نموده و بعد ازان فرموده كه نوشته اند اصحاب رسم در مجموع مصاحف بضنين را
در كورت بضاد و ديگر فرموده كه ابو حاتم گفت كه بظنين در مصحف عثمان بضاد مرسوم است

امصار ه

دیگر روایة از عبد الله بن المبارک فرموده و او از حنظله و او از عطا که گفت زعم مجموع اصحاب رسم
است که بضنین در مصحف عثمان بضاد است و در مصحف ابی بن کعب نیز بضاد است و سخاوی
گفته دیدم بضنین را در مصحف اهل شام که بضاد مکتوب بود ح خلافا لجابر رسوم
مصحف شامی و دو صفات و ضادی که مکتوبات در بضنین جمع کننده است مر دو را
بران که این کلمه را در مجموع مصاحف بضاد نوشته‌اند م ناظم تلفظ بضا نموده تا در دیگر مصاحف
بوا نویسند چنانچه در فتوکل علی العزیز الرحیم گفته و از آنجمله تجمع البشر گفت که این روایات
که دیدی همه متفق اند از برکاته بضاد اگر کسی گوید که زمخشری گفته که در مصحف ابی بن کعب بضاد است
و در مصحف ابن مسعود بظا پس قول ناظم تجمع البشر صادق نباشد جواب آنست که مقصود
به بشر از قول ناظم آن جماعتی اند که مصاحف عثمان را نوشته‌اند و مصحف ابن مسعود نه
ایشان نوشته‌اند اگر دیگر کسی گوید مسلم که مقصود به بشر آنکاتبان مصاحف عثمانیه اند همه
بضاد نوشته باشند و حال آنکه در جمله قراة مشهوره که ایشان در بعض مصاحف نوشته به ظا
میخوانند این چگونه باشد جواب آنکه گویند که این نیز همچون الصراط واقعست باشد که در مجموع
مصاحف بصاد خالصه و بهمزه مرسوم اند و بعضی بسین و بعضی بزا میخوانند و بعضی بین الصاد والزا
و ابو عبید نیز جواب دیگر فرموده که خط ضاد و ظا در مصاحف مخالف یکدیگر نمی‌آید مگر زیادتی
طره و این نیز کاست که در مصاحف با یکدیگر متشابه میگردند و نزدیک همدیگر میشوند و سخاوی
فرموده که ابو عبید درین دعوی صادق است زیرا که خط قدیم دیرینه بران طریقست که او گفته ع
رسم فا و واو است که تا خط مصحف مر اقلیم مطابق قراة اهل آن اقلیم باشد قال

وفی

الذي م

وفي أرأيت أرأيتم اختلفوا وقل جميعاً مهاداً نافع حشراً

ما اختلف فيه م

اقول شیخ در اخر باب ذکر مصاحف اهل الامصار اورده که در سوره ارایت در بعض
مصاحف ارایت بغیر الف مرسوم است و در بعضی دیگر ارایت بالف و در بعض مصاحف ارایتم
مرسوم بالف است و در بعض مصاحف ارایتم بغیر الف در همه قران و در باب ذکر مارسم فی المصاحف
در سوره طه از نافع نقل کرده که الف مرسوم نیست در قوله م الارض مهادا هر جا که واقع شود
ح اختلاف نموده اند راویان رسم در حذف الف ارایت الذی و ارایتم و [illegible] که لفظ
مهادا در جمیع قران نافع جمع کرده است انرا بحذف الف ط مراد ناظم از ارایت الذی اول
سوره الماعون است چنانچه شیخ تصریح بان فرموده بقوله فی سورة ارایت ولکن قول ناظم
مشتبه میشود به ارایت الذی ینهی اما ممکن است که جواب گویند که چون این سوره کریمه به ارایت
الذی مشتهر یافته ناظم اعتماد بر شهرت نموده و چنین فرموده و از تخصیص شیخ و ناظم اول
الماعون را باختلاف معلوم شد که آنچه غیر آن یک موضع است خواه ارایت و خواه افرایت متفق علی الاثبات
باشند زیرا که اصل اثبات است چنانچه جعبری نص بران فرموده و شیخ سخاوی گفته که من در
مصحف شام لفظ ارایت را محذوف الف بعد الهمزه دیدم هر جا در سوره الانعام و هر جا در سوره الفرقان و هر جا
در الجاثیه و هر جا در العلق و این حکایت دلالت بر اختلاف در مجموع میکند چنانچه علامه جزری نیز در طیبه
نص فرموده بقوله والصحیح اجرا الخلاف فی الجمیع والله اعلم و شیخ سخاوی بعد این حکایه چنین نموده
که ناظم از بهر آن بیان اختلاف در اول الماعون فرموده که آنچه غیر اول الماعون است متفق علی الحذف
و جعبری رد او کرده و گفته که از عبارت مقنع و قصیده این معنی معلوم نمیشود زیرا که ایشان متعرض

حکم باقی نشده اند پس غیر این یک محل بر اثبات که اصل است باقی باشد و از لفظ ناظم معلوم شد
که همزه که اختلاف در حذف و اثبات آن کرده اند همزه ؤ و ثم است و همچنین از لفظ معلوم گشت
که اختلاف در تعطیت که جنس از زا و الف استفهام باشد و همچنین از اطلاق دانسته شد که
هر جا که لفظ ارائیتکم و ارائیتم واقع باشد در بین حکم داخل است و اگر گویند که می بایستی که این
مسئله را در الانعام ذکر کرده بودی جواب شنوند که ناظم متابعت صاحب تقنع کرده که او در
احزاب آورده و از اطلاق ناظم مفهوم شد که الم نجعل الارض مهادا در حذف داخلست
و چون لفظ مهادا منصوب فرموده پس جمیع مهاد و در الاعراف ولبئس المهاد و بئس المهاد
و لبئس المهاد هر جا که واقع شده از قاعده خارج شدند زیرا که ایشان باتفاق ثابت اند ع اختلاف ارائیت
و ارائیتم آنست که تا احتمال قراات داشته باشند از روی تحقیق و ع حذف مهادا آنست که تا
تحقیقا احتمال قراة قصر داشته باشد و تقدیرا احتمال قراة اثبات قال

مع الظنون الرسولا والسبيلا لدى الاحزاب بالالفات في الامام ترى

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم باثبات الالف علی اللفظ او المعنی نقل از ابو عبید کرده که گفت
که دیدم در مصحف عثمان که امام مصاحف است در سورة الاحزاب الظنونا والرسولا والسبيلا را
که هر سه بالف مرسوم بودند و شیخ بعد ازین فرموده که مصاحف امصار هیچ اختلافی نکرده اند
در اثبات الف در این سه کلمه ح لفظ الرسول والسبیل دیده نمیشوند در امام مصاحف در
سورة الاحزاب در حالیکه هر یکی از این دو لفظ مصاحب کلمه الظنونا اند و در حالتی که این هر سه
کلمه مرسوم اند بالفات خویش ه از لفظ ناظم که این هر سه کلمه مرسوم اند بالفات خویش معلوم

شد که مراد به السبیلا در آخر سوره است نه بیدی السبیل که در اول سوره است که این باتفاق محذوف
و اند باتفاق ثابت و یک دلیل دیگر آنکه اگر اول بودی مع السبیل الظنونا نبودی و الحاق الف
در این سه کلمه از جهت موافقه و اواخر آیات این سوره است مثل خبیرا و بصیرا اگر کسی گوید
دلیل این چه که و هو یهدی السبیل بی الف بودی تا مناسب دیگر آیات اندی جواب
شنوند که در جای که الحاق نکرده اند از جهت آن است که تا معلوم شود که قاری را الحاق واجب نیست بل اورا
هم الحاق و هم ترکش جائز است ع اثبات الفات موافقه دیگر اواخر آیات است پس این زیادتی
از قبیل حیثین باشد چنانکه شیخ در ترجمه باب گفته در قراة الکسی که در حالتین بالف میخوانند رسم قیاسی
باشد و در قراة الکسی که در حالتین بخلاف میخوانند اصطلاحی و در قراة کسی که در وصل بغیر الف است
و وقفش بالف در وصل اصطلاحی باشد و در وقف قیاسی قال

بهود والنجم والفرقان کلهم والعنکبوت ثمودا طیبوا ذکرا

طیبا ک

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم باثبات الالف علی اللفظ او المعنی نقل از ابو عبید کرده که الا ان
ثمودا در هود و ثمودا در الفرقان و در العنکبوت و در النجم در امام مرسوم اند بالف یعنی بعد از دال و به
الفشان ثابت کرده اند و بعد از آن آورده که ناظم گفت که این چهار محل در کتاب یعنی در قران
یا در خط بالفست و شیخ خود فرموده که هیچ خلافی نیست در میان مصاحف در اثبات الف در این چهار
محل ح و نوشته اند همه اصحاب رسم الف ثمودا را در هود و در والنجم و در الفرقان و در العنکبوت
در حالتی که این الف خوشاست بود یعنی اثباتش بر اصلست ه از ترجمه بیت اول که
بالفات معلوم شد که لفظ ثمودا نیز در مواضع چهارگانه بالف مرسوم اند و از تخصیص این چهار موضع

دانسته اند که اینجا غیر این مواضع اند بغیر الف مکتوب اند و در نظم بروایتی دیگر ظنّوا بصیغهٔ

ماضی امده و اشکال سنیش این شود که نیکو کرده اید حاذفه و خوش کرده اند راویان رسم کتاب این

کلها بالف ع اثبات الف درین چهار موضع دلیلست بر انکه حرف شود جائز نیست بنا بر انکه

اسم حی باشد و ع حذف الف در غیر این چهار محل دلالت بر انکه غیر منصرفست باعتبار انکه

علم قبیله باشد پس در نزد هر کس که درین چهار مکان به تنوین خواند رسم قیاسی بود و در نزد انکه

قال سلاسلا و قواریرا معا و لدی البصری فی الثانی خلف

اقول شیخ در باب مذکور باسناد روایة از ابو عبید کرده که سلاسلا و قواریرا هر سه حرف

در مصاحف اهل حجاز و کوفه بالف مرسوم اند و در مصاحف اهل بصره قواریرا اول بالف مرسوم است

و دوم بغیر الف و بعد ازان باسناد نقل از خلف نموده که او گفته که در مجموع مصاحف قدیم و جدید

قواریرا اول بالف و در دوم خلافست چنانچه در مصاحف اهل مدینه و اهل کوفه هر دو بالف اند

و در مصاحف اهل بصره اول بالفست و دوم بغیر الف و شیخ بعد ازین فرموده که در مصاحف اهل

مکه نیز بهمین کیفیت است بعد ازان روایت از ایوب بن متوکل نموده که او فرموده که در مصاحف اهل

مدینه و اهل کوفه و اهل مکه و مصاحف قدیمه اهل بصره هر دو بالف اند دیگر شیخ فرموده که مصاحف

امصار بسبع خلافی در اثبات الف در الظنونا و الرسولا و السبیلا و سلاسلا کرده اند و اختلاف در

قواریرا قواریرا کرده اند چنانچه قالون از نافع نقل کرده که ان سه حرف که در الاحزاب اند و ان سه

حرف که در الانسان اند در کتاب یعنی در قران یا در خط بالف مرسوم اند و خلف فرموده که شنیدم

از یحیی بن ادم که حدیث میکرد از ابن ادریس که گفت که در مصاحف اول هر دو قواریرا بغیر الف بوده

و ابو عبید در کتاب خود اورده که در امام مصاحف دیدم که قواریرا اول بالف و قواریرا دوم نخست بالف بوده

اما حک کرده بودند و اثر ان ظاهر بود و سلاسلا کاتبش کشیده شده بود یعنی نوشته که چون نوشته

بودند و محمد بن عیسی در کتاب خود اورده که در مصاحف قدیمهٔ اهل کوفه بالف اند و در مصاحف

محدثهٔ ایشان قواریرا دوم بالفست و سخاوی اورده که من در مصحف شامی دیدم که هر دو قواریرا

بالف بودند و سلاسل بغیر الف ح سلاسلا و قواریرا در دو محل مرسوم اند بالف و در نزد مصحف بصری

و اثبات الف در قواریرا دوم خلافیست که بسیر کرده این خلاف در حالتی که مشهور شود مات یعنی راویان

حذف بسیار اند چنانچه درین غلطها مشاهده کردی ٭ اگر در کلام ناظم وراء بیان شیخ نظر کنی بر ان

که دو چیز که شیخ اورده ناظم نیاورده اول انکه در قواریرا اول حذف الف را از ابن ادریس نقل کرده

دوم انکه فرموده که در مصحف مکه نیز قواریرا اول بالفست و قواریرا دوم بغیر الف مثل مصحف بصره

و ناظم باعتماد انکه درجت مع الظنون قید بالالفات فرموده درین جت ذکر نکرده و از جهة دو

ترجمهٔ بیت تقریرش کرده شده و زیادتی این الف هم از برای لفظ که ان مناسبة دیگر ایات است

و هم از برای معنی که ان جواز صرفست ع اثبات در سلاسلا و قواریرا اول موافقت ما قبل و ما بعد از

ازایات و اثبات در قواریرا دوم از جهة مجاورة دوم است اول را و از برای احتمال قرائتین بر جه او

که تنوین میخواهد رسم تحقیقی باشد و او که به ترک تنوین رسم تقدیری قال

و قالوا کلهم فی الحج و اختلفوا فی فاطر و ثبت نافع نصرا

و فی الامام سبأ قیل ذو الف و قیل فی الحج و الانسان بصرا

للکوفی و المدنی فی فاطر الف و الحج لیس عن العراقیة مرا

هر سه حرف هم

اقول شیخ نقل از عاصم جحدری فرموده که او گفت که در مصحف عثمان در الحج «ولؤلؤا» بالف مرسومست و در سورة
الملائکة یعنی فاطر «ولؤلؤا» بغیر الف مکتوبست دیگر فرموده که زعم نصیر انست که مصاحف اتفاق نموده اند
بر حذف الف در فاطر دیگر از ابو حاتم (?) روایه کرده که هر موضعی که در آن لفظ اللؤلؤ است اهل مدینه بعد
از واو اخرین الفی یا در آن نمی‌نویسند و بعد ازین خلفا خود فرموده که اختلاف نموده اند مصاحف
در رسم الف در الحج بل اختلاف در فاطر کرده اند اینها گفته شد قول ناظم است که ولؤلؤا الکل فی الحج واختلفوا
فی فاطر دیگر شیخ از نافع روایه کرده که آن حرفی که در فاطرست بالف مکتوب آمده و ناظم نبوده و بثبت
نافع نیز اشاره نموده و دیگر از عاصم جحدری نقل کرده که گفت که هر لفظ لؤلؤ که در قرانست یعنی خواه
معرف و خواه منکر و خواه مرفوع و خواه منصوب و خواه مجرور در مصحف عثمان الف دراو مکتوب
کرده ولؤلؤ در فاطر که یعنی انجا مکتوب نیست و این معنی قول ناظم است که وفی الامام سوی قبل ذو الف
دیگر از محمد بن عیسی اصفهانی نقل کرده که همه ایجه در قرانست از لفظ لؤلؤ بس بدرستی که نوشته اند
از اکثر لؤلؤا بغیر الف در مصاحف بصریان الا در دو مکان و نیست در قران بغیر این دو مکان
یعنی که در ایشان الف را نوشته اند و آن لؤلؤا است در الحج و حسبتهم لؤلؤا در هل اتی علی الانسان و این
معنی قول ناظم است که وقیل فی الحج والانسان بصر اری و بعد از آن نقل از فرا کرده که گفت
ولؤلؤ در مصاحف اهل مدینه و در مصاحف اهل کوفه در الحج و فاطر مرسومست بالف و این روایه
موافق روایه ابو حاتم است که وبثبت نافع نیز او ناظم اشاره باین معنی فرموده به والکوفی والمدنی لا لام البیت
و سخاوی فرموده که در مصاحف شامی مجموع لؤلؤ در قران بالف مکتوب اند ح ثابت داشته اند
جمیع راویان رسم الف لؤلؤا را در سورة الحج و اختلاف نموده اند مجموع ایشان در اثبات در فاطر

بابن معنی

وبعضی گفته اند که لؤلؤا در جمیع قران در مصحف امام خداوند الف است بغیر از سورة فاطر که بغیر الف است
وبعضی گفته اند که در مصحف بصری نموده است ناظر الف در لؤلؤا در الحج و در هل اتی علی الانسان
و الف ثابت در لؤلؤا در فاطر و در الحج از برای مصحف کوفی و مصحف مدنی و نیست هیچ شکی اختلاف
از قرا در اثبات الف درین دو موضع ه از بیت اول معلوم شد که در الحج اتفاق بر اثبات است و در
فاطر فقط اختلاف و از بیت دوم و سوم دانسته شد که در غیر الحج هر موضعی که هست اختلافست
و سخاوی و جعبری اورده اند که بروایه فرا از زیاده تنها قصیده است و علت زیادتی الف و حذف آن درین بیت بیان فرموده

قال وزید للفصل او للهمز صورته والحذف فی نون تامنا وشبه اتی

اقول شیخ در باب مذکور فرموده که گفت ابو عبید که عادت ابو عمرو بصریان بوده که میفرموده که همچنانچه
الف را در کانوا و قالوا زیاده کرده اند در لفظ لؤلؤ نیز زیاده کرده اند و بعد از ان اورده که کسائی
گفت که الف را از برای مکان همزه زیاده کرده اند و در غیر متتبع اورده که در سورة یوسف مالک
لا تامنا اتفاقست در جمیع مصاحف مرسوم بیک نون بنابر لفظ ادغام صحیح ح و زیاده کرده اند
صورة الف را در لؤلؤا از برای فرق یا از برای تقویه همزه و حذف نون ملکه لا تامنا محکاتست
کوشا (?) او ه الفی که بعد از لؤلؤا منون منصوب مینویسند خود بدل از تنوینست و زیادتی او از
جهة لفظاتست پس معلوم شد که این دو علت زیادتی الف که ناظم فرموده در لؤلؤ مرفوع و مجرورست
خواه معرف و خواه منکر و معنی علت اول که للفصل و للفرق است که همچنانچه بعد از واو جمع و میان
واو اصلی مثل تتلوا ادم و اخو زید یا میان واوی که بعد از و ضمیر مفعول باشد و میان واوی
که ضمیر بعد از و بدل باشد مانند نصروهم و الذین نصروهم یکرمون یا میان واو جمع و میان واو عطف

مثل لما غفروا اکرم زید عمرا و لما نقضوا اکرم زید عمرا بعد از واو دوم در لولوا نیز زیاده کرده اند از احتیاطا
که همچنانکه واو جمع در طرفست این واو نیز در طرفست و لولؤ نیز جمع لولاة است پس این واو مشابه
واو جمع بود حکم واو جمعش دادند پس گو یا که الف را نیز از برای فرق زیاده کرده اند و این
توجیه تفسیر قول ابو عمرو بصری نیز است گفته شد و بقوله للهمز که علة دوم است انست که چون واو
در لولؤ صورة همزه است و همزه بنابر خفائی و بعد مخرجی که دارد بعدش تقویة می نمایند در لفظ
پس صورتش را نیز که واوست بالفش تقویه کردند و این معنی قول کسائی نیز است که از پیش رفت
پس رسم الف منون منصوب قیاسی باشد و در غیر منصوب اصطلاحی و امام جعبری فرموده که مناسب
ان بود که اینجا که ذکر لنظر و لنتصر فرمود ذکر تا منا نیز فرمودی و دیگر خود جواب میفرماید که چون
این مسئله از زیادتها فقیده است بمقتضی آن را باخر باب داشت و علة حذف نون تامنا از
خط برادغام است مثل امنا که از جهة ادغام یک نون مرسوم است و از جهة شیخ ادغام را به
لفظ صحیح متید ساخت که در حالت روم نطق بدو نون و در حالت اشمام بیک نون اما در همه حالت
بیک نون باید نوشت پس در حالت ادغام رسم قیاسی باشد و در حالت اظهار اصطلاحی والله اعلم
ناظم رحمه الله چون از ذکر فرش فارغ شده در اصول شروع نمود و این را از جهة عموم و افاده تحقیق
بر دیگر ابواب مقدم داشت فقال باب الحذف فی کلمات
تجمع علیها اشباهها یعنی این بابیست در بیان حذف الف چند در خط که غالبا
در لفظ ثابت اند در کلمتی چند ایضا درین باب که محمول میشوند بران کلمات تا مثال ان کلمات
یعنی چون ذکر کنند که در کلمه الف محذوفست پس هرجا و هرچند که ان کلمه واقع گردد حکمش همان حذف

باشد و شیخ این باب را در یازده فصیل در اخر باب ذکر ما رسم فی المصاحف بالحذف والاثبات اورده
قال وما کان فی کلمات حذف کلهم فاحمل علی النظائر کل الباب معتبرا
اقول یعنی ذکر کردن این باب حذف کردن مجموع راویان رسم الف را در کلمات اینده در ابیات این باب
و حمل کن کلمات همه این باب را بر شاکل و مماثل شان درین حالک تو قیاس کننده باشی این کلمات
بر مماثل ایشان یعنی هر کلمه که در قران مکرر باشد چون یک موضع از ان درین باب ذکر کرده الفش
محذوفست مثلا باقی مواضع را بران یک موضع در ان حذف قیاس کنند مثل انکه چون گفت که الف
از لفظ ذلک محذوف است امثال باقی که ذلکم و ذلکما و ذلکن هرچه از ان لفظات بران حمل کنند
خواه متصل بضمیر و خواه غیر ضمیر متصل ه از انجمله قید هرچه از ان لفظات رفت که تا اگر غیره
در معنی یا در وزن نه در لفظ موافق باشد محمول نشود و هرچند که از ترجمه باب و از بیت دانسته
گشت که درین باب محذوف چیست اما از امثال نظم و از لفظ متبع معلوم میشود که الفست و از لفظ
کلهم مفهوم میگردد که مجموع مصاحف را برین حذف اتفاق است و چون معین نبود که مقصود
از حمل اسناد است یا قیاس لفظ معتبرا از ان فرمود تا معین شود که قیاس است نه اسناد و زیرا که
اعتبار نظرات و نظر از نوع قیاس است و معنی قیاس انست که چون دو چیز در یکمعنی شریک باشند
و از جهة این معنی بیکی از این دو چیز حکمی کنند در ان یک چیز دیگر هم از برای این معنی همان حکم
کنند مثل ذلک و ذلکما که گو یا که در ایشان سرد و علت است پس چون از برای تخفیف الف را از ذلک حذف کردند
از برای همین معنی از ذلکما نیز حذف کنند ع حذف الف در مجموع این کلمات اینده تخفیفا است
و اگر احتمال دیگر داشته باشد در محل خود بیان یابد قال

لكنّ اولٰئك و الّٰئى و ذٰلك ها يا و السّلٰم مع اللّٰتى فرد عُذرًا

اقول شيخ اين كلمات را در فصل اول از فصول يازده كانه متفرق آورده و آوردن هر يكى
ازان باطناب مى انجامد ح يعنى بعضى ازين كلمات كه كاتب مامور بحمل و بحذف
الف ازيشان شده لفظ لكنّ است خواه مخفف و خواه مشدد و لكن يضل و لكن الله
و لكنكم كنتم و لكنه اخلد و لكنّى اريكم و لفظ اولئك است مانند اولئك هم و اولئكم ام لكم
و لفظ اللائى است چنانچه اللائى تظاهرون و اللائى يئسن كه او را بصورت الى دو حرف
جز نويسند و جميعتها و از ما قبلش كه ازواج و امهات است معلوم ميشود و لفظ ذلك
مثل ذلك فضل الله و ذلكما مما علمنى و ذلكم ربكم و فذلكنّ الذى و كذلك بعثناهم و لفظ
ها تنبيه است مثل ها انتم و هؤلاء و هذا بعلى و اهكذا و هذه امتكم و هذان خصمان
و ان هذين و هتين على ان و لفظ يا كه حرف نداست مانند يربّ و يزكريا و يحيى
و يمريم و ينوح و يبنىّ و يسماء اقلعى و يويلتى و يحسرتى و يا بيا و يا ايها و يا اخت
و يادم و ياسين و يابرهيم و يابانا و لفظ السلام است هرجاكه واقع شود و چونكه مثل
بيايد ﻫ
والسلم على و سلم عليكم و سلما سلما و بسلم منا و لفظ اللاتى است كه بصورت
مفردش نويسند يعنى التى و جميعتش از ما بعد كه لفظ يأتين و ارضعنكم است
مفهوم كرده و قوله فرد غدرا يعنى بيا به موضعى چند كه اينها در ايشان جمع شوند يعنى بسته
شده چند نوع از كلمات متعدده كه اصل هر نوعى ازين كلمات از يكى كلمات است ﻫ امام
سخاوى گفته فرموده كه شيخ رحمه الله در مقنع ذكر اللائى و اللاتى نكرده محمول بران شود

كه اين دو كلمه در نسخه او نبوده و از جمله قيد رفت كه مراد از يا حرف نداست و مقصود
ازها ها تنبيه است تا ياجوج و ماجوج اقرأوا بيرون روند زيرا كه ايشان نه از براى دو معنى اند
و از جمله النشان ثابتت و چون الف را از حرف ندا و حرف تنبيه انداختند با لفظ مورد
متصلشان بما بعد مى بايست مانند يعيسى و اگر ما بعد اين الف همزه باشد آن همزه را
پيوسته بحرف ندا و حرف تنبيه بصورت الف نويسند مثل يادم و هانتم كه اين الف كه
بعد ازياست صورة همزه است و در هؤلاء همزه را بصورت واو نويسند زيرا كه در زمان
تسهيل اين همزه را بين الهمزة والواو ميگويند اگر كسى گويد كه اين واو ان واوى است
كه در لفظ اولاء از براى فرق زياده كرده اند پس الف و همزه هر دو محذوف باشد پس
اين واو صورت همزه نباشد جواب گويم كه در اصل هؤلاء بود دو واو يكى واو
صورت همزه و يكى واو از براى فرق و از جهة كراهت اجتماع صورتين واو زايد را انداخته اند

قد سجدوا الله مع ملٰئكة واذكر تبٰرك والرحمٰن معتبرا

اقول شيخ در فصل اول آورده كه همچنانچه الف را از كلمات مذكوره انداخته اند از پس
سين از لفظ المسجد و مسجد يعنى خواه معرف و خواه منكر نيز حذف كرده اند هرجاكه واقع
حذف ﻫ
گردند و همچنين كرده اند الف را بعد از لام در لفظ اله و الهكم و الهه و در لفظ الملٰئكة و ملٰئكته
هرجاكه واقع شوند و همچنين حذف كرده اند الف را بعد از با در قوله تبٰرك هرجاكه بيايد
و بعد از ان فرموده كه اجماع نموده اند ناقلان رسم بر حذف الف در لفظ الرحمٰن هرجاكه
بيايد ح يعنى بعضى ديگر ازين كلمات محذوفة الالف لفظ مسجد و لفظ اله اند در حالتى كه

ایشان مصاحف کله ملکها اند و یاد کن حذف الف تبارک را و حذف الف الرحمن را در حالیکه امر ز جیا
شده باشی یعنی که الف تبارک را که از برای بنا تفاعل زیاده کرده اند و الف الرحمن را که از
جهت مبالغه است حذف کن مؤاخذ نشوی چراکه هردو نوشته اند و موضع حذف هردو معلوم است
ه امام سخاوی در شرح اورده که شیخ در مقنع بغیر از مسجد الله اول از سورة التوبه هیچ
دیگر نیاورده و دیگر فرموده که از انجهت ناظم لفظ مختلف الکسر را اورده که شیخ در مقنع لفظ
تبارک و لفظ الرحمن را ذکر نکرده و حال انکه تو دیدی که شیخ بیان یکیک را اورده بس این
معنی را حمل بران کنند که این کلمات در نسخهٔ او نبوده یا کاتب از قلم انداخته والله اعلم
و شیخ که قید کرده که الف بعد از سین از مساجد و المساجد حذف کنند احتراز از الف وصل
نموده و از شرح جعبری معلوم میشود که مختلف اند نسخهٔ او بفتح فا بوده ع حذف در لفظ
المساجد و مساجد اختصار است و در مسجد الله شاهدین احتمال قرائتین و در وانتم عاکفون
فی المساجد میتوان که اختصار باشد و میتوان که هم احتمال قرائتین باشد زیرا که اعمش و شعبی
و ابو العالیه فی المسجد بافراد خوانده اند و در دوم التوبه یعنی انما یعمر مساجد الله نیز
همین سبیل تبارک الذی جحدری و قتاده و مجاهد از ابو حیوه خوانده اند و ابن حاجب گفته
که الف را از لفظ الرحمن خواه معرف و خواه منکر حذف کنند و ابن مالک گفته که از معرف
فقط و ابن قتیبه نیز گفته که از معرف و بعد از ان گفته اگر منکرش سازند یعنی الف لام را
از وی جدا ارند محبوب نزد من انست که الف را بنویسند مثل رحمان الدنیا و رحیم الاخرة
قال ولا خلف مسکین الضلل ظلل و الکللة و الخلق لا کدرا

اقول

اقول شیخ در فصل مذکور اورده که و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از لام در کلمات ضلال تو که ولا
ظلل و من ظلاله و ظلالکم بعد کم الفتنة و خلال الدیار و در المسکین و مسکینین و مسکینهم هر جا که
واقع شوند و در الضلال و الضلالة خواه که هر دو مرفوع باشند یا مجرور و در ضلال مبین و در
هذا خلل و حراما و خلالا و در الکلالة و کلالة و در الخلاق ح یعنی و بعضی دیگر این کلمات که
الفش در رسم محذوف است و لاخلف است و معطوفات قوله لا کدر استانفه ایست گویا که
سائلی میگوید که درین حذفها که میکنند هیچ خلفی هست ناظم جواب میفرماید که هیچ خلفی
دیگر کی درین حذف نیست ه هر چند که ناظم علیه الرحمه از هر نوعی ازین انواع کلمات یک
کلمه را اورده اما هر چه مذکور شد در ضابطه داخل است و طعام مساکین در البقره و الما
در منقولات نافع بیان یافت و گفتار امام سخاوی را که و لاخلف و مسکین در مقنع نیست
توجیهش همانست که گفته شد و شیخ سخاوی گفته که لفظ المساکین در دوم البقره است و در
النساء و در التوبه و در النور و در الکهف لمساکین یعملون فی البحر و شیخ جعبری این مواضع مذکوره
سورة التوبه نیز یاد نکرده و حال انکه در البقره بغیر از محل خلاف دو محل دیگر است و المساکین
و قولوا و الیتامی و المساکین و در الانفال و در الحشر نیز هست بس حصر ایشان از چنان یا شد
که توان و شیخ جعبری اورده که اتفاق نموده اند اصحاب رسم بر انکه لفظ المساکین مشتبه
بمؤنث نیست و الفا را حذف کنند مثل المساکین الضعفا که لفظ الضعفا و لانه بر جمعیت
او میکنند فائده بدان که هر لفظی از الفاظ که درین باب اگر متنوع امده ناظم انرا
مرفوع اورده مثل الضلل و ظلل و الکللة و غلام و اگر متنوع نیست ولیکن متعدد است

کاهی باعراب خودش میگذارند غالبا مثل ایلافِ و خلّفَ وگاهی مرفوعش می آورند
مثل اصحابُ و اگر منون است بهمان اعرابی که دارد میگذارد مثل همچون سُلٰلة والله اعلم ع
حذف ما نخلاق احتمال دارد که تخفیف باشد و احتمال دارد که بنا بر قرائتی باشد از انجمله که ابی
بن کعب و امام حسن بصری و عاصم جحدری و سوا ابن خالق خوانده اند بساحر نیز مثل ساحر
و سحار باشد چنانچه در الاعراف مذکور شد **قال**

سُلٰلَةٍ وَغُلٰمٍ وَالظِّلٰلِ وفي ما بين لامين هنا الحذف قد عمرا

اقول شیخ در فصل مذکور فرموده که همچنانچه الف را از کلمات مذکوره حذف کرده اند از
لفظ سلالة من طين و از لفظ غلام مثل یکون لی غلام و نبغلام اسمه و غلاما زکیا و کانه غلامين
و غلمان لهم و از لفظ الظلال مانند في ظلال و ظلله عن اليمين و ظلالهم بالغدوة و دانية عليهم
ظلالها و از لفظ الاغلال مثل سلسلا سلاسلا و اغلالا و اذ الاغلال و مانند اینها از انها یکه دو لام
در وست هر جا که واقع شود نیز حذف کرده اند ح یعنی بعضی دیگر از کلماتیکه محذوف الالف
اند از سلالة و غلام و الظلال است و این حذف الف نه آنکه مخصوص همین کلمات مذکوره است
و بس بل در هر الفی که واقع است میان دو لام متصل بیکدیگر از روی رسم مثل ذوالجلال و ذی الجلال
و اغلالا این حذف معمور و مطرد است ه از انجمله قید اتصال هر دو لام رفت تا مثل الالة
خارج شود که بر اثبات این الف اتفاق است و چون شیخ فرموده که حذف الف کرده اند از
فلان و فلان و مانند ان از انها یکه دو لام در وست هر جا که واقع شود و این معنی تمهید
قاعده کلی است ناظم نیز بر طبق همان نهاد ضابطه را نهاد و فرموده و في ما بين لامين الی آخره

تا هیچ فردی از افراد از ین حکم بیرون نرود که اگر تعداد مواضع حذف نیز می نمودند از
ضابطهٔ ایشان همه معلوم می شد پس گفتار امام سخاوی که حیثیت در مقنع این تنبیه که ناظم
نموده بر اطراد حذف الف در میان دو لام اشارتی باشد ع حذف از ین کلمات تا اثبت
که کراهت داشته اند تصویر سه صورت متفقه چه الف و لام در صورت طول متفق اند و ما غا
کراهت داشته اند که کاتبان از مثل بلال و هلال نیز الف حذف کرده اند و ابن قتیبه
شرط نموده که از کلمه که جمع باشد یا تثنیه وقتی حذف الف کنند که بمفردش مشتبه نشود یعنی
جمعیت و تثنیه از ما قبل یا از ما بعد کلمه معلوم گردد بس ناظم قاعدهٔ دیگر نهاده والله اعلم

قال وفي المثنّى اذا ما لم يكن طرفا كسحرانِ اضللنا فطب صدرا

اقول شیخ در فصل مذکور چنین فرموده که و همچنین نوشته اند راویان رسم تثنیه مرفوعه را بغیر الف
کقوله تعالی امرأتين و رجلين و سحران و مایعلمان و اذ یحکمان و اضللنا و مانند آن
یعنی الجمعان و التقتا و اللذان و یاتیانها و جاءنا و تذودان و یلتقیان و امثال
اینها و دیگر فرموده که خواه که این الف اسم یا حرف مادام که واقع نشده باشد این الف
در طرف و در حشو واقع شده باشد ح حذف کرده میشود و الف در لفظ کل تثنیه کرده
باشند مادام که این الف نه در طرف باشد و این الفی که حذف آن مراد است مثل الف
سحران و الف اضللنات و بعد از آنکه این مسئله را تحقیق کردی خوش باد ابار است
تو زیرا که علمی بزرگ را گرفته ه شیخ که لفظ تثنیه را بمرفوعه مقید ساخته اشارة بانست فرموده
که لغه فصیح نزد انست که تثنیه در حالت رفع منقطع به الف می باشد نه در حالة نصب نیز چنانچه ان

مذان ومراد ش از قوله خواه که این الفاسم باشد ضمیر تثنیات در افعال و از قوله
خواه که حرف باشد علامة تثنیات در اسما و از بجهة ناظم یک مثال را اسم اورده و یکی دیگر را
فعل و گفتار شیخ که مادام که الف در طرف نباشد و در حشو باشد تاکید است زیرا که معلوم است
که چون در طرف نباشد در حشو بود اگر کوئی که شرط کردن که وقتی الف را حذف کنند که
ملتبس نگردد چه میگوئی در اضلنا که با وجود که الف نه در طرفست ملتبس میشود بقوله تعالی
وما اضلنا الا المجرمون جواب انست که اگر از پیش او کلمه اللذین که دلالة بر تثنیه میکند
نبودی هر اینه ملتبس شدی ع حذف الف اختصارا است زیرا که تثنیه از پیش یا از پس
کلمه از سیاق کلام معلوم میگردد و نیز چون الف نه در طرف باشد ملتبس نمیشود زیرا که محل
حذف معلوم است بخلاف انکه در طرف باشد مانند ان یلیقا که عجز و ملتبس میشود و در
حتی اذا جاءنا جای انست که سه صورة متفقة باشد اول صورت الف بعد از جیم دوم صورت
همزه سیم صورت الف بعد از همزه ولیکن او را یکی الف نوشته اند و این معنی احتمال ان دارد
که بقراءة افراد مرسوم باشد اما احتمال قراءة تثنیه نیز داشته باشد و هر دو الف را از دو
جانب همزه از جهة تخفیف حذف کرده و همزه را متصل به جیم نوشته والله اعلم قال

و نیز میتوان که کاتب قصد تثنیه [illegible] باشد ه

وبعد نون ضمیر الفاعلین کاثنین ا وزدن وعلمن احلا وخضر ا

اقول شیخ در فصل مذکور چنین فرموده که و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از نون که ضمیر جماعة
متکلمان که مانند قوله ء انجینکم و انجینکم و اغوینکم و مکنهم و مکنکم و اتیناه و علمناه و اتینک
و ارسلنک و انشانهن و فجعلنهن و اتینهما و فرشنها و فتحنها و هر انجه مثل اینهاست ح

باشد ه

حذف کرده شد الف بعد از نون که ضمیر فاعلان یعنی متکلم مع الغیر یا متکلم عظیم الشان بلا غیر باشد
و این ضمیر متکلم پیوسته ضمیر مفعول بود و این حذف بعد از نون ضمیر فاعلان مثل ء اتینه الکلمة و زرو
سوی و علمنه من لدنا علامات و شیر نکته این حذف در حالتی که بر است یعنی حذف
این الف میکواهم در حالتی که مستعمل و مستند اول اصحاب رسم است ء همان شرط که در حذف
تثنیه رفت که ان نابودن الف و طرف در حذف ضمیر متکلم نیز مرادست زیرا که همان
مذکور که انجا لازم می اید اینجا نیز می اید مثلی که اگر اتینا واو و الف و علمنا منطق الطیر
را بیندارند علمن و اتین که صیغه جمع مونث اند پس گویا که چنین فرموده که و بعد نون ضمیر
الفاعلین اذا لم یکن طرفا و مراد بودن این شرط در کلام شیخ نیز از قوله و کذلک حذفوا الالف
معلوم میشود و از نیز شرط نیز معلوم میگردد که این حذف مخصوص ضمیر فاعل است نه ضمیر
مفعول از انجهة که ضمیر مفعول البته در طرف می باشد مثل فضلنا ع حذف در موضعی که با فراد
جمع خوانده اند احتمال قرائتین باشد و در باقی اختصار قال

شهم

الف ه

ملتبس شود زیرا ه

وعلما وبلغ والسلسل والشیطن بالف سلطن لمن نظرا

اقول شیخ در فصل مذکور اورده که و همچنین حذف کرده اند او یان رسم الف را از البلغ و بلغ
و البلغا و از السلسل و از ایلاف و بعد از ان هم درین فصل فرموده که و همچنین حذف کرده اند
الف را بعد از طاء در قوله ء الشیطن و از سلطن هر جا که واقع کرد و در باب ذکر ما اتفقت
علیه مصاحف اهل الامصار اورده که نوشته اند مجموع ناقلان رسم در سورة الفهم لایلف ح
علماء و معظم فاش ظاهرست حذف الف از ایشان از برای کسی که نظر در ایشان کند و بعد از ان و الف ه

لایلاف ه

جانند که کدام کلمه متعدد است و متنوع و کدام متحد پس تنبیه قاعده رفت که کلمه متعدد است ناظم موضعش می اورد تا مجموع در حکم داخل باشند پس سلاسلا و السلسبیل داخل باشد بدلیل انکه سخاوی نیز اورده که در مصاحف قدیمه و در مصحف شامی دیدم که سلاسلا بحذف الف بود و شیطانا و الشیطان و الفتم در ایلاف و سلطانا و سلطان داخل باشند و شیخ لفظ عالم را ذکر نموده الا انچه در سوره سبا است و ناظم انرا در سوره ذکر فرموده و در نیجا باز نیکوش اورده تا حذف شامل مجموع لفظ عالم کرده و شیخ سخاوی فرموده که در مقنع ذکر شیطان و سلطان نفرموده و دیگر سلطان را چنان رانده که لفظ السلسل را مخصوص به المؤمن و لفظ بلاغ را خاص با حقاف کردانیده و دیگر گفته که در مقنع غیر از حذف یا از الفتم هیچ چیز دیگر ذکر نکرده یعنی ذکر حذف الف از هر دو موضع نکرده و حال انکه شیخ چنانچه مشاهده نموده یکانه یکان را اورده و می توان که جواب بگویند که شاید که در نسخه او اینها بوده باشد و در چند نسخه از قصیده لفظ عالم مرفوع نوشته و این معنی موافق قاعده ناظم است و مطابق سخن شراح که گفته اند که مبتدا است و دیگر کلمات معطوفه بران و در چند نسخه دیگر عالما منصوب نوشته و اگر چه این را حمل بران می توان کرد که منصوب است بلفظ احذف متقدم و لیکن مناسب سخن شارحان نمی آید و در قران نیز این کیفیه وارد نشده تا بگویند که محلا مرفوع است تا مطابق سخن ایشان اید والله اعلم **قال**

واللعنون مع اللات القيمة اصحب خلئف انهر صفته سرا

اقول شیخ در فصل مذکور بیان کرده که و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از لام در قوله اللعنون و من اللعنین و اللت و العزی و همچنین حذف

کرده اند الف را بعد از یا در قوله القیمه در جمیع قران و همچنین حذف کرده اند بعد از حا در قوله اصحب الجنة و اصحب النار و اصحب مدین و مانند ان و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از لام در قوله خلئف و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از ها در قوله الانهار و انهارا و انهار هر جا که واقع شود ح حذف الف اللعنون در حالتی که مصاحب اللات و القیمه و اصحاب و خلائف و انهار است صافی گشته در حالتی که این حذف در صفا و روشنی و شهره مانند روزها است زیرا که نهر جمع نهار است و نهار از وقت طلوع افتاب است تا غروبش ه در سخن شیخ سخاوی که در مقنع تصریح بحذف الف اللعنون نکرده و انچه در بیت است نیز از لفظ اللعنون در مقنع نیاورده نظر است از انجهت که تو دیدی که همه را اورده و از انجمله شیخ اللاعنون و اللاعنین را اورده تا معلوم شود که اسم فاعل جمع که فا انفعلش لام باشد و بعد از الفش عین خواه در حالت رفع و خواه در حالت نصب و جر الفش محذوف است و امام جعبری گفته که شیخ تقیید بعد از لام و بعد از یا و بعد از حا و بعد از ها احتراز از صورت سیم نموده و عموم حذف در این کلمات از اطلاق ناظم معلوم میشود و انکه محذوف الف از قرینه مفهوم میگردد ع حذف این الفات گفته شد که تخفیف است والله اعلم **قال**

اذ كن يتمى نصرى فاخذ فوا و تعلى كلها و بغير الجن لن الجرا

اقول شیخ در فصل مذکور چنین فرموده که و همچنین حذف کرده اند ما تقلان رسم الف را بعد از صاد و تا در قوله النصری و نصری و الیتمی و یتمی در همه قران پس در سخن شیخ سخاوی که نیست این مسئله نیز در مقنع نظر باشد دیگر فرموده که و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از عین در لفظ تعالی فتعالی الله و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از لام در قوله الکن حجت با کن و فالکن با شروهن و الکن

خفف الله والئن وقد و مانند ان از لفظ ان مگر یک موضع که راویان رسم ثابت داشته اند
الف را دران موضع و ان یک موضع در سورة الجن است فمن یستمع الان ح اما الف
اول از بیاتی و از نصاری و از تعالی سمان بس حذف کنید از او جاری شده و سرایه کرده حذف
الف بعد از همزه در لفظ الئن در همه قران مگر در سورة الجن که انجا ثابت و شیخ سخاوی گفته که در
مصحف شامی همین کیفیه دیدیم و امام جعبری گفته که در مصاحف قدیمه دیدیم که در سورة الجن
همچون دیگر مواضع محذوف بود م شیخ مقید بعد از صاد و بعد از تا و بعد از عین احتراز از الف
دوم در مثل بیاتی و نصاری یا از الف اول و سوم نموده در مثل الیتامی والنصاری و ناظم بقوله
اولی احتراز از دوم فرموده و بیاوردن دو لفظ اول شکر متحرز از همزه وصل بوده و دو موضع
سورة یونس در حذف و دیگر مواضع متفق اند ع حذف الئن کراهة اجتماع سه صورة
متفقه بوده است والله اعلم قال حتی یلقوا ملقوه مبارکا اخفضه
ملقیه بارکنا وکن حذرا اقول شیخ در فصل مذکور فرموده که و همچنین حذف کرده اند
الف را بعد از لام در قوله یلقوا الله و ملقوه و فملقیه و یلقوا هر جاکه واقع شود یعنی لفظ یلقوا
واتی در الزخرف والطور والمعارج است و ملقوا در هم همین حکم دارد و بعد از ان فرموده که
و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از با در قوله و بارکنا و مبارکا و مبارکة و المبارکة یعنی
هر جاکه بیاید بس قول سخاوی که هر چه درین بیت است زیاده امده بر مقنع بی تکلف
معنا دره ایت جنانچه جعبری فرموده خ محافظه کن حذف الف این کلمات را و باش
تو حذر کننده از انکه مرتکب چیزی شوی که نباید شد ع هر چند که شیخ و ناظم رحمهما الله

ذکر علاقوا رسم را نفرموده اند ولیکن در حذف داخل است و بقوله وکن حذرا امر فرموده
به احتراز از انکه قیاس نماید و بارک فیها را در فصلت بر بارکنا زیرا که الف بارک باتفاق
ثابت ع حذف یلاقوا احتمال قرائتین است زیرا که ابو جعفر و ابو محیصن و عبد الوارث
بصورت رسم خوانده اند ع یلقی اختصار است قال
وکل ذی عدد نحو الثلث ثلثة ثلثین فاذ الکل معتبرا
اقول شیخ در فصل مذکور گفته که و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از لام در قوله
ثلثة و ثلث و ثلثین هر جاکه واقع شود و همچنین حذف کرده اند الف را بعد از میم در قوله
ثمانیة و ثمانی حجج و ثمانین هر جاکه واقع گردد ح حذف کرده اند هر الفی را که در اسمی از اسماء
عدد باشد خواه که این اسما موضوع عرب باشند مانند ثلثة و ثمانیة و خواه که ماخوذ باشند
از اسماء موضوعه مثل ثلثین و ثمانین و این اسماء عدد مانند ثلث و ثلثة و ثلثین است بس
چون چنین است که بعضی موضوع اند و بعضی دیگر ماخوذ از ایشان بس در باب توجیه از در
حالتی که اعتبار کننده باشی تو این حذف را در مجموع این اسما و قیاس کننده باشی بعضی را بر
بعضی دیگر ه عبارة ناظم از عبارت شیخ رحمهما الله اعم است زیرا که شامل ثلثمائة و ثلاثة
الاف نیز است و حذف ثلاث و رباع در النساء مذکور شد و از لفظ عدد معلوم شد
که از کلمه واحد و احد و رابع و اثنا عشر و اثنتا عشرة الف را حذف نکنند زیرا که اگرچه
اصل حساب بر اینها است که ایشان نه عدد اند زیرا که از نفس معدود بی ذکر عدد مقصود حاصل
می شود و شیخ جعبری و دلیلی دیگر گفته که الف را اگر حذف میکنند از حشو حذف می کنند

واشان مرفوع خود در قران وارد نشد و درین دلیل نظرات زیراکه در قران حین الوصیة

اشان واقع شده و مرفوعست **قال** وَاحْفَظْ فِی الْأَنْفَالِ فِی الْمِیعَادِ شَیْئًا

تُرَابًا بِرَعْدٍ وَنَمْلٍ وَالنَّبَإِ طُرًّا **اقول** شیخ در اول فصل دوم فرموده که و همچنین حذف

کرده اند الف را بعد از را در قوله م ترابا در سه موضع و ثابت داشته اند این الف را

در انچه غیر این سه موضع است اول ازین سه موضع در الرعد است ءاذا کنا ترابا و در النمل

اذا کنا ترابا و در النبا یا لیتنی کنت ترابا و پیشتر که ازان فرموده که و همچنین حذف کرده اند

الف را بعد از عین در الانفال در قوله م فی المیعاد درین موضع تنها و باقی مواضع مرسوم است

بالف **ح** نگاه دار حذف الف فی المیعاد را در الانفال درین حالت که متابعت کننده باشی حذف

الف تراب الرعد و النمل و النبا را در حالتی که این حذف در شهرة همچون بوی خوش است

ه شیخ که قید بعد از را فرموده احتراز الف بعد از با نموده و از تخصیص ناظم المیعاد را

به الانفال و تراب را به این سه سوره معلوم شد که غیر این با اثبات الف مرسوم اند و امام

سخاوی گفته که دیدم در مصحف کهنه شامی که این چهار لفظ یعنی المیعاد و تراب درین سه سورة

بغیر الف بوده و دیدم هم درین مصحف که و کنا ترابا در سورة المؤمنین و در دو موضع در والصافات

و در سورة قاف و خلقکم من تراب در الکهف همچون اینها بغیر الف بوده و دیدم در مصاحف

قدیمه عراقیه که ان چهار موضع اولین بالف مرسوم بوده و شیخ جعبری فرموده که اگر این

مصاحف که دید مصاحف عثمانی است بس این وجهی باشد که شیخ و ناظم انرا نقل نکرده

باشند و اگر نه عثمانی باشد انرا وجهی نیست کارند بس معلوم شد که در مجموع خلاف است والله اعلم

قال وَآیَةَ الْمُؤْمِنُونَ آیَةَ الثَّقَلَانِ یَا أَیُّهَ السَّاحِرُ احْضُرْ كَالنَّشْءِ سَحَرَا

اقول شیخ در فصل سیم اورده که و هر چیزی که در قران است از ذکر لفظ ایها معلوم می باید کرد

که ان بالف مرسوم است مگر در سه موضع که الف در انها محذوفست اول این سه موضع

ایه المؤمنون است در النور و یا ایه الساحر در الزخرف و ایه الثقلان در الرحمن **ح**

و نگاه دار حذف ازین سه محل و حاضر شو حاضر شدن نشو و نما در وقت سحر که بهترین

اوقاتست یعنی همچون باران باش که موجب اسایش بنا دم است و سبب ارایش

عالم شد واسطه ربیست وظاهر کننده غیب و به این معنی اشارتست جز شیخ ابو علی فارسی

فرموده که او قراءة ابن عامر را مردود کرده و گفته که ضم او را وجهی نیست که انرا بخوانند و بر

دیگران فرا گیرند **ه** مقصود از الف محذوفه الف بعد از ها است زیراکه صورة الف

اوست و از جهة ناظم حرف ندا را از یا ایه الساحر حذف کرده تا این وهم نکنند

ع حذف احتمال قراءتست جه انکس که بالف وقف میکند مثل ابو عمرو و کسائی

باشد که در رسم نیست و بعضی وقف بها میکنند و انکس که بفتح ها میخوانند گویند که همچنانکه الف از

لفظ می افتد از خط نیز افتاده و انکس که بضم ها میخواند کلمه خود مرسوم است بقراءة او **قال**

کِتَابٌ اِلَّا الَّذِی فِی الرَّعْدِ مَعْ اَجَلٍ وَالْحِجْرِ وَالْکَهْفِ فِی ثَانِیْهِمَا مُعْتَبَرًا

وَالنَّمْلِ الْاُوْلٰی وَقُلْ اٰیٰتِنَا وَمَعًا یُوْنُسَ الْاُوْلٰی اَسْتَثْنِ مُوْتَمِرًا

اقول شیخ ابو عمرو در فصل مذکور اورده که و هر انچیزی که در قرانست از ذکر الکتاب

و کتابا بغیر الف مرسوم است یعنی بعد از تا مگر در چهار موضع که ایشان مرسوم اند بالف

مگر در چهار موضع که اول اینها لکل اجل کتاب است در الرعد و لها کتاب معلوم در الحجر و من کتاب ربک
در الکهف و تلک آیات القرآن و کتاب مبین در النمل که الف درین چهار موضع مرسوم است و در اول
این فصل فرموده که و هر انچیزی که در قرانست از ذکر ایاتنا بس او بغیر الف مرسوم است صح

حذفت الحركة من همزة الا للضرورة

واین دو موضع در یونس است ایاتنا بینات و مکر فی ایاتنا ح حذف کرده اند الف مجموع لفظ
کتاب را مگر آن کتابی که واقعست در الرعد در حالتی که این کتاب مصاحب لفظ اجل است و مگر
کتابی که واقع است در الحجر و در الکهف در محل دوم ایشان و در النمل کلمه کتاب اول ایشان و بگو که
الف ایاتنا در مجموع قران محذوفست و استثنا کن ازین حکم دو محل اول را که در یونس اند و از عقب
یکدیگر واقع اند در حالتی که استثنا کننده باشی امر استثنا را یعنی به آنکه کسی گوید که این دو محل مستثنی
نیست ترک استثنا مکن ع از تصریح شیخ و از اطلاق ناظم لفظ کتاب را مفهوم میشود که خواه معرف
و خواه منکر الفش محذوفست مثل ایات الکتاب و جاءکم کتاب و لکتاب اسمه و سند کتابنا و فاتوا
بکتابکم و شیخ سخاوی گفته که در استثنای شیخ این چهار محل را نظر است زیرا که من در مصاحف قدیمه
دیدم که هیچ اختلاف در حذف الف درین چهار محل نکرده بودند بل این چهار موضع همچون
دیگر مواضع بحذف الف بودند و در مصحف شامی نیز همچنین این چهار موضع را بحذف دیدم پس
این محل مختلف فیه باشد و ابن مقسم نحوی در کتاب علم اللطائف فی هجاء المصاحف آورده که
نوشته اند نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب را بالف و کتاب الله را بحذف جمعا بین الوجهین
خواه منکر و خواه معرف و بتقیید اجلها شیخ و هم ناظم احتراز از تلک ایات الکتاب و اتیناهم الکتاب
یفرحون و عنده ام الکتاب نموده اند و ناظم بقوله فی ثانیها احتراز از اول الحجر و اول الکهف یعنی
تلک ایات الکتاب و علی عبده الکتاب نموده و بقوله الاول احتراز از کتاب کریم فرموده و بقوله
بخیر الاشارة برفع شبهتی نموده گویا که سائلی میگوید که چون مستثنی از مثبت منفی می باشد و مستثنی
از منفی مثبت و درینجا احتمال هر دو دارد زیرا که می توان که تقدیر کلام چنین کنند که حذف الف کل

کتاب

کتاب الا فی الرعد الخ فانه لا یحذف و می توان که عکس باشد پس ما از چه برآئیم که مستثنی درین محل
مثبت است یا منفی ناظم جواب میفرماید که خبر ابقی یعنی الف درین چهار محل باقی است یعنی نه
محذوفست پس مستثنی منفی باشد و از عبارة شیخ و ناظم و سخاوی چنین معلوم میشود که الف
از لفظ ایاتنا مضاف بنون متکلم محذوفست و پس امام جعبری تصریح نموده که خواه منکر
و خواه معرف و خواه تعریفش بالف و لام و خواه باضافه الفاظ شان محذوفست مثل
ایات لقوم و الایات و انما الایات و ایاتنا و ایاته و ایاتک و ناظم که ایاتنا مبصرة را در النمل و علیه
ایات را در العنکبوت خاصه ذکر کرده از آن جهت که این هر دو از نافع نقل کرده اند و در
منقولات او آورده و باقی دیگر از خلف بن خاقان مرویست و در مرویات او ذکر کرده
و شیخ سخاوی فرموده که من دیدم در مصحف شامی و در مصاحف کهنه دیرینه دیدم که
این دو محل که در یونس استثنا کرده اند همچون دیگر مواضع بغیر الف بودند و امام جعبری
فرموده که اگر این مصاحف عثمانی باشند آن نیز وجهی باشد اگر نه بهر دو سور الف محو شده
باشد و اگر نه پس درین دو محل اختلاف بوده در حذف و در بواقی اتفاق و از آن جهة
قید اولین فرموده تا واغرقنا الذین کذبوا بایاتنا بیرون رود قال

فی یوسف خص قرانا و زخرفه اولهما و باثبات العراقی ۱

اقول شیخ در فصل دوم آورده که همچنین حذف کرده اند الف را بعد از همزه در قوله
قرانا در دو مکان انا انزلناه قرانا عربیا در یوسف و انا جعلناه قرانا عربیا در الزخرف
و بعد از آن فرموده که من دیدم این دو موضع را در مصاحف اهل عراق و در مصاحف

اسل عراق مرسوم بالف ح مخصوص کرده‌اند اسل رسم حذف الفی راکه ازپیش نون است
ازلفظ قرآنا درسورة یوسف و در الزخرف لفظ قرآنا در اول ایشان هردو دیده‌ور
بیشود ولفظ قرآنا باثبات مصاحف عراق ع از تخصیص شیخ وناظم معلوم شد که درغیر
این دوموضع الف ثابتست مثل فیه القرآن وقرآن مبین وقرانه واز روایه هردو شان
اثبات را از مصاحف عراقیه اختلاقی در حذف درین دو محل حاصل گشته اما در
قول شیخ لفظ غیرها واقعست ومرجع ضمیرش دواحتمال دارد اول آنکه راجع بمصاحف
عراق باشد یعنی درغیر مصاحف اسل عراق ندیدیم وغیر مصاحف عراق احتمال دارد
که مصاحف باقیه باشد وآن زمان معنیش این شود که درمجموع مصاحف باثبات
دیدیم پس تخصیص این دو محل را فائده نباشد دوم آن ضمیر راجع به غیر روایه خلف بن
ابراهیم باشد که راوی تخصیص است نه بمصاحف عراق وانهنگام معنیش این باشد که در
غیر مصاحف عراق ودریک روایه که غیر روایه خلف است اثبات را درین دوموضع
دیدیم وبهر وجه منافی تخصیصش نمی‌باید ولیکن هردو وجه مناقض نظم می‌آید زیرا که
ناظم اثبات را از مصاحف عراق فقط روایه کرده فتامل ذلک وشیخ سخاوی فرموده
که درمصاحف شامی این دو محل را من نیز بحذف دیدم واین معنی مقوی آنست که
ضمیر غیرها راجع بغیر روایة خلف است وشیخ جعبری گفته که مجموع اسل رسم بر اثبات‌اند درهمه
آنانچه که تا دو حذف درعقب یکدیگر لازم نیاید اول حذف همزه چه همزه متحرکه ماقبل
ساکن متصور نمی‌شود دوم حذف الف بعید از همزه قال

نیز اثبات صح

وساحر غیر اخری الذاریات بدا والکل ذو الف عن نافع سطرا

اقول شیخ درفصل نهم آورده که دو سراخیری که درقرانست از ذکر ساحر پس مرسومست بغیر
الف مگر یکموضع که الف درو مرسومست وآن قوله تعالی درو الذاریات الا قالوا ساحر
وبعد از آن از محمد بن احمد واز عبد الله واز قالون واز نافع نقل کرده که دو سراخیری که در
قرانست از لفظ ساحر پس الف بیش از حادرو مرسومست در کتاب ح وحذف الف لفظ ساحر
درمجموع قرآن ظاهر شده رسم آن از برای تنها ماقلان رسم غیر از کلمه ساحر آخرین ادو الذاریات
که الف درو ثابتست ومجموع لفظ ساحر مصاحب الفی آنکه مسطور گشته درمصاحف درحالتی که
اثبات این الف منقولست از نافع ع شیخ وامام سخاوی تقید الا قالوا وناظم بکلمه اخری محل
اول را که وقال ساحرات بیرون کرده‌اند پس در قول شیخ جعبری که گفته که کلمه اخری تعریف محل
تقییدست نظر باشد وازعبارة شیخ وناظم هردو معلوم شد که درو دوم والذاریات باتفاق اثباتست
ودرسایر قرآن اختلاف چه نافع از مصحف مدنی اثبات را روایه کرده وغیر از دیگر مصاحف
حذف را وشیخ سخاوی گفته که من در مصحف شامی مجموع را بغیر الف دیدم وجعبری فرموده که
باید که التفات باین قول نکند زیرا که شیخین برانچه ازپیش رفت اتفاق دارند وناظم
درکلمه غیر اجازة رفع فرموده بر صفیت ونصب بر استثنائیه قال

والاعجمی ذو الاستعمال خص وقل طالوت جالوت بالاثبات مشتهرا
یاجوج ماجوج مع ماروت قارون مع هامان مشتهرا

فهاروت یثبت صح

داود مثبت ذو واو به حذفوا والحذف قل یا اسرائل مختبرا

اقول شیخ در فصل چهارم چنین فرموده که اتفاق نموده اند کاتبان مصاحف بر حذف
الف از اسمای اعجمیه مستعمله مانند ابرهیم و اسمعیل و اسحق و هرون و عمرن و لقمن و مانند اینها
و دیگر فرموده که و همچنین حذف کرده اند الف را از سلیمن و صلح و ملک و خلد بنا بر آنکه استعمال
ایشان بسیار شده و اگرچه که نه عجمی اند یعنی عربی اند دیگر فرموده که هر آن اسمی که در عجمی استعمالش کرده اند
ثابت داشته اند راویان رسم الف را در آن اسم مانند طالوت و جالوت و یاجوج و ماجوج یعنی هر جا
که بیایند دیگر فرموده که دیدیم من مصاحف را که اختلاف نموده بودند در چهار اسم از اسمای عجمیه و این
چهار اسم هروت و مروت و هامان و قارون اند که در بعض مصاحف بالف مرسوم اند و در
بعض دیگر بغیر الف و بیشتر بالف اند و دیگر فرموده که در کتاب هجاء السنه که غازی بن قیس اندلسی
از اهل مدینه روایت کرده است که هاروت و ماروت بغیر الف اند از روی رسم نه از روی ترجمه
یعنی این سه اسم در این کتاب مذکور بی الف نوشته نه آنکه در آن کتاب گفته که الف از ایشان
محذوفست دیگر فرموده که یافتم در مصاحف اهل عراق هامان را با الف بعد از ها و یافتم در مجموع
مصاحف آنجا بغیر الف بعد از میم پس معلوم شد که در اثبات الف بعد از ها اختلافست و بر
حذف الف بعد از میم اتفاق و دیگر فرموده که اما داود پس اختلافی نکرده اند اهل رسم در نوشتن
او بالف در مجموع مصاحف از بهر آنکه ایشان حذف کرده اند از این اسم واو را پس از جهت
حذف واو الف را حذف نکردند یعنی تا دو حذف در یک کلمه لازم نیاید دیگر فرموده که
و همچنین لفظ اسرائیل را نیز بالف مرسوم کرده اند دیگر فرموده که بدرستی که یافتم من لفظ
اسرائیل را در مصاحف مدنی و عراقی قدیمه بغیر الف و اثبات اکثر است پس معلوم شد که در حذف

الف اسرائیل اختلاف کرده اند و بیشتر بر اثبات اند از آنجهت که یای که صورة همزه است محذوف شده و اگر
الف نیز حذف کنند دو حذف جمع شوند در یک کلمه ح و اسم اعجمی علم زاید بر سه حرف که خداوند استعمال
بود یعنی بسیار استعمالش کرده باشند محذوف گشته بحذف الف از وسط او مگر طالوت و جالوت
مرسوم اند باثبات الف در حالتی که این دو اسم را در مصاحف تتبع نموده اند شان و باثباتشان
یافته اند و یاجوج و ماجوج همچنین مرسوم اند باثبات الف و ثابت داشته میشود الف در هروت
در حالتی که او مصاحب است و ماروت و قارون در حالتی که ایشان هر دو مصاحب هامان اند
ثابت داشتن که مشهور شوند هاروت و الف داود و ثابت داشته شده است از برای آنکه یکی واو را
از او حذف کرده اند و حذف الف اسرائیل از یک شده در حالتی که این حذف را از نموده اند
هم از مقنع و هم از نظم معلوم شد که بر حذف الف اسمای اعجمیه مستعمله مصاحف را اتفاق است
نکرده و داود که باتفاق الفش ثابت است این قدر هست که ناظم بنا بر وضوح تمثیل هیچ یکی از آنها ننموده و اسم
اعجمی آنست که غیر اعراب از او وضع کرده باشند و مستعمل آنست که بسیار تسمیه بآن نمایند و در ترجمه
بیت بقید علم مانند نمارق خارج شد زیرا که نه علم است و اگرچه اعجمی است و بقید زائد بر سه حرف
مانند عاد بیرون رفت و بقید حذف الف از وسط مانند آزر و موسی و زکریا بدر رفت و بقید
کثیر الاستعمال قلیل الاستعمال مثل طالوت بیرون می رود و همچنین از عبارت شیخین مفهوم گشت
که طالوت و جالوت و یاجوج و ماجوج ثابت الالف اند باتفاق و در هاروت و ماروت و قارون
و هامان خلافست اما اثباتشان بیشتر است و نگوئی که در نظم تصریح باختلاف نفرموده زیرا که
هاروت و آن سه اسم دیگر را عطف بر یاجوج و ماجوج ننموده و تکرار اثبات نفرموده دلیل است

براخلاف ومشهر الاشارتست به شهرة اثبات وذو الاستعمال می‌توان که خبر مبتدا محذوف شود
ای الاسم الاعجمی الذی هو ذو الاستعمال ومیتوان که صفة الاعجمی باشد وانهنگام تقدیر تنکیر الاعجمی باید نمود
زیرا که لفظ ذو بالازم الاضافه صفه اسم جنس واقع میشود واو نکره است وان زمان بر لغة شاعر
باشد که والقداح علی اللئیم یسبنی که اللئیم را منکر انگاشته وجمله که منکره است او را وصف کرده
وامام سخاوی اورده که در مصاحف شامی دیدم که طالوت وجالوت بغیر الف بودند وامام
جعبری میفرماید که اگر الف نه بهم ودر روزگار محو شده باشد هر آینه آن وجه زائد باشد وتحقیق
جعبری فرموده که مراد از اسماء عربیه غیر مستعمله انست که علم باشد یا صالح ویملک لیقیض
که اگر نه علم باشند مانند صالح المؤمنین ومالک الملک الف ثابت باشد ودر مقنع تصریح فرموده
که مالک الملک محذوف است واما علم وخالد که علم بود در قران نیست وابن قتیبه گفته که هر اسمی
عربیه کثیر الاستعمال معرف بلام که بر وزن فاعل باشد مثل الحارث الفش را حذف کنند واگر معرف
نباشد حذفش جائز است مادام که ملتبس نگردد مانند عام پس اگر قلیل الاستعمال باشد مثل
جابر وحاتم وسالم الفش ثابت باشد ودر مثل عثمان وسفیان ونعمان حذف واثبات را
جائز داشته اند ناظم در طالوت وجالوت اجازة داده ودر هر دو لفظ نصب را بر حکایة ورفع را
بر عطفیه بر ماقبل ع حذفا اختصارست کاتب را وشرط عجمیه ازان جهة است که اسمی چند که
در قران کثیر الدور اند اسماء انبیا است علیهم الصلوة والسلام وانها عجمیه اند غالبا وکثرة دوران اقتضاء
تخفیف میکند واز ان جهة درود اود واو را انداخته نه الف را که واو مکرر بود ومکرر بحذف
اولی است واز براهیم تا اسرائیل را با داود ذکر نکرد که بر اثبات الف داود اتفاق است

وداسرائیل اختلاف و ع حذفا سماعا عربیه کثرة دورات وحمل را عجمیه **قال**

وکل جمع کثیر الدور کالکلمت البینت ونحو الصلحین ذکرا
سوی المشدد والمهموز فاختلفا عند العراق وفی الثانیة فقد کثرا

اقول شیخ در فصل نحو اورده که وهمین اتفاق نموده اند اصحاب رسم بر حذف الف از جمع
سالم کثیر الدور در جمع مذکر ودر جمع مؤنث همه پس جمع مذکر مانند العالمین والکافرین وجمع
مؤنث مانند المسلمات والمؤمنات وانچه مثل انبیات پس اگر بعد از الف همزه بیاید
یا حرف مضعف یعنی مدغم مانند السائلین والقائمین والضالین والطائفین ومانند آن
ثابت داشته میشود والف در هر یکی از انها بنابر انکه من بن روی مصاحف اهل مدینه ومصاحف
قدیمه اهل عراق نموده پس با فتح دران مصاحف مواضع بسیار از انها یکه بعد از الفی که
در وست همزه واقع است که الف را از انها حذف کرده بودند وبیشتر انچه محذوف الالف
یافتم در جمع مؤنث بود وبنابر نقل او واثبات در مذکر بیشتر بود ح وحذف کرده شده است
الف هر جمعی مذکر سالم یا مؤنث که در قران بسیار واقع شود نه خواه معرف بلام وخواه
غیر معرف واین جمع مذکر ومؤنث مانند الصالحین است ومثل الکلمات والبینات
حذفی که تفرقه کرده است جمع را یعنی جمع سالم محذوف الالف در قران بسیار است وپراگنده
کرده جمعی که بعد از الفش مشددی یا همزه واقع شود که مختلف گشته رسم ایشان هر دو در
نزد رسوم مصاحف عراقیه ودر جمع مؤنث از این دو قسم حذف الف بسیار شده یعنی
عراقیان در اثبات الف اختلاف نموده اند اما در جمع مؤنث حذف بیشتر است

جمع

ع لفظ کثیر اگر مرفوع خوانند خبر مبتدا محذوف باشد ای کل جمع سو کثیر الدور و اگر مجرور کیرند
صفه جمع باشد و از ابجهته در نظم قید سالم نفرموده که اعتماد بر مثال نموده و بنا بر ضیق نظم
مدینه را و اعراق ذکر نفرموده چنانچه شیخ فرموده و از قوله وفی التانیث فذکرا مفهوم
کشت که حذف در جمع مذکر کثرات در تمثیل شیخ بلفظ الشیاطین نظرات بنا بر آنکه
او جمع مکسرات و شیخ جعبری در تمثیل ناظم بلفظ الکلمات والبینات والصالحین نظر
فرموده و وجه نظرش را بیسج خادم عن ضمیر زیرا که غرض از جمع سالم اسمی مفرد ست
که در اخر او واو و نون را یا یا و نون را در مذکر و الف و تاء را در مؤنث الحاق کرده
باشند و مثالهای ناظم اورده همچنین است مکر غرضش آنست که اگر یک لفظ بعینه بسیار
واقع شود ان جمع کثیر الدور باشد و همچنین است و در بعضی نسخها ذری بضم ذال است
که جمع ذروه است بکسر ذال باشد بمعنی بلند ترین چیزی و انهسکام بیا باید نوشت
و در بعضی بفتح ذال است که ماضی باشد بمعنی فرق و برین تقدیر بالف باید نوشت
ع حذف تخفیف و ع اثبات در مشدد و مهموزانست که چون واجب می اید مد
درین دو قسم بنا بر وجود سبب مد که آن وقوع همزات و حرف مدغم بعد از حرف
مد واجب نیز می اید اثبات حرف مد که آن الفست قال

وما به الفانِ عنهم حذفا كالصّلحت وعن جلّ الرّسوم سقرا

اقول شیخ در فصل ششم اورده که هر ان جمع مؤنث که مجتمع شده درو دو الف پس
بدرستی که در اکثر مصاحف وارد شده رسم ان جمع بحذف هر دو الفش خواه که بعد

از

از الف حرف مضعف یعنی مدغم باشد یا همزه مانند الصادقات والصافات والصائمات
و مانندان دیگر فرموده که بدرستی که محکم کرد ابیدم نظر را در مصاحف عراقیه اصلیه در زمانی که بحث
کرده بودم یعنی فی یافتم نص را در غیر مصاحف عراقیه بر حذف هر دو الف در جمع مؤنث
بس نرسیدم مصاحف عراقیه را که اختلاف میکردند در حذف هر دو الف یعنی در مجموع مصاحف
عراقیه اصلیه یافتم که هر دو الف از جمع مؤنث محذوف بودند و در هیچ مصحف دیگر هیچ نص
برین حذف نیافتم ح و هر جمع مؤنثی که دو الف در شان جمع اند حذف کرده اند این
دو الف را در حالتی که این حذف منقولست از راویان رسم و این جمع مؤنث که دو الف
ازو حذف کرده اند مثل الصالحات ست و کشف کرده اند یعنی نقل کرده ابو عمرو دانی این
حذف را از معظم رسوم که ان مصاحف اهل عراقست ع چون معلوم گشت که در جمع مؤنث
فقط دو الف مجتمع میشوند ناظم تصریح بلفظ مؤنث نفرموده و از خوف آنکه تصور کنند که مکر
ضمیر عنهم راجع به کل ائمه رسوم است و این معنی مخالف قول شیخ می اید چه او در اکثر مصاحف
فرموده تفسیر کرد مرجع ضمیر را به رسوم عراق بقوله وعن جل الرسوم سرکا عن معظمها نه
بکل رسوم پس هم از عبارت شیخ و هم از شان ناظم رحمهما الله مفهوم گشت که در حذف هر دو الف
در جمع مؤنث اختلافست و قول شیخ سخاوی که ابو عمرو گفته که رسم وارد شده در جمیع مصاحف
بحذف هر دو الف محمول بر غیر متبع شود چه در متبع در اکثر فرموده چنانچه از پیش دیدی
و شیخ در اخر این باب فرموده که محمد بن عیسی اصفهانی در کتاب هجا مصاحف گفته که قوم
طاعنون در والذاریات و در والطور و نیق انما در النزعات و روضات الجنات در عسق

و ولا کذابا در النبا این هر شش کلمه مرسوم اند بالف وشیخ میفرماید که من در مصاحف
اصل عراق این کلمات را همچنین ثابت الالف دیدم پس برین تقدیر اثبات طاغوت و
روضات بجهة تخصیص بعد از تعمیم باشد واثبات ثانها بر اصل باشد واز ان ولا
کذابا مخالف قول ائمه رسوم بود و مراد بکلمه ششم لفظ الجنات نه انکه روضات
دو محل است چنانچه شیخ جعبری تصور کرده والله اعلم دیگر شیخ فرموده هم درین باب
که دیدم در بعض مصاحف در البقره کاتب بالعدل ولا یاب کاتب ولا یضار کاتب
وفان لم تجدوا کاتبا ودر الانفطار کراما کاتبین را که الف در مجموع ثابت بود وغازی
بن قیس در کتاب هجاء السنة اورده که لفظ کاتب در البقره یعنی در هر سه محل مرسوم اند
بالف وشیخ میفرماید که اثبات الف درین سه موضع موجه است نزد من بنا بر قلة
دوران شان در قران ونیز از برای انکه کتاب وکاتب در حالة حذف بیکدیگر
مشتبه نگردد ع حذف اجتماع دو الف که چون یکی الف می بود از جهة اختصار
کاتب انرا حذف میکرد پس چون دو الف بود بطریق اولی قال
واکتب تراءا وجاءانا بواحدة، تبوءا ملجا ما مع النظراء
اقول شیخ در فصل ششم اورده که وهمچنین نوشته اند در مجموع مصاحف تراءا الجمعان را ودر الشعرا
وحتی اذا جاءنا را در الزخرف بیکی الف یعنی بعد از را وبعد از جیم ودر فصل نهم فرموده که
واتفاق نموده اند مصاحف بر حذف الفی که از برای نصب باشد یعنی بدل از تنوین باشد وبعد
از ان الف همزه وبعد ازین همزه الفی باشد ماء او غثاء او سواء او امثال اینها از برای انکه

تا دو الف جمع نشوند دیگر فرموده که اگر ماقبل این همزه متحرک باشد یعنی مفتوح بود خواه که الفی که بعد
از همزه است از برای نصب باشد یعنی بدل از تنوین بود وخواه که از برای تثنیه باشد مانند قوله
خطا وملجا ومتکا وان تبوءا وامثال اینها باشد که احدی الالفین درین صورت نیز محذوف
ح بنویس تراءا الجمعان واذا جاءنا وتبوءا وملجا وما وامثال اینها را بیک همزه از نقش
برکلمه تراءا واز تلفظ بلفظ جاءنا بصیغه تثنیه تراءت الفئتان وقد جاءنا وما جاءنا وشکل
ان بیرون رفته واتفاق بر حذف از قول شیخ واز سکوت ناظم معلوم شده واکثر مع النظراء
تمیم فرموده وسر ان بود که اکثر الفاظ محذوفة الالف همین کلمات مذکوره اند وبس ع حذف
تراءا انست که اصلش تراای بوده بر وزن تفاعل پس چون که لام الفعلت بنا بر متحرک بودن
ومفتوح بودن ماقبلش قلب بالف کردند قیاس ان بود که بسه الف بنویسندش بواین
صورة تراءاا پس چون این قاعده استمرار یافته که همزه مفتوحه که ماقبلش الف باشد صورة
نشود صورتش را نگاشتند پس الف بعد از را والف منقلب از یا باقی ماندند واز جهة اجتماع
صورتین یکی الف را علی التعیین حذف کردند چنانچه منطوق شیخ ومفهوم از قول ناظم است
وشیخ وامام جعبری اختیار کرده اند که الف مکتوب الف بنا است ومحذوف الف لام الفعل
از انجهة که چون در وصل ساقط می شود در خط نیز محذوف باشد واز برای ان نیز که این
الف در طرفست واطراف محال اجحافات واز بهر ان نیز که اجتماع صورتین بالف
دوم حاصل میگردد ودیگر انکه اگر الف دوم ثابت بودی بایستی که او را بیا نوشتندی
ودیگر انکه بنا تفاعل از الف اول معلوم میگردد پس بانی ولا الف دوم بحذف اولی باشد

وشیخ ابو عمرو اختیار حذف الف اول فرموده در تمنع بقوله و سواقین هندی یعنی الف مکتوب
الف لام الفعل است و در غیر تمنع توجیهش بسه وجه نموده **اول** آنکه الف اول زائد است
و دوم اصلی و زائد بحذف اولست چنانچه اصلی باثبات اولی است و جوابش گفته اند که اینجا
وقتی باشد که زیادتی نه از برای بنا باشد و چون اینجا از برای بنا است اصلی بحذف اولی باشد
دوم آنکه هر دو الف ساکن اند و قیاس آنست که چون دو ساکن بهم رسند ساکن اول را متغیر
سازند و جوابش گفته اند که این تغییر در زمانی باشد که از جهت التقاء ساکنین حذف کنند و حال
آنکه حذف اینجا از جهت کراهت صورتی است و حروف ساکن در ساکنه در خط بسیار با یکدیگر
جمع میشوند **سوم** آنکه الف دوم یک نوبت اعلال یافته و اگر یک نوبت بحذف اعلالش
نمایند دو اعلال جمع شوند پس بنا برین الف دوم را ثابت میدارند تا معلوم شود که در
زمانی که این الف از لام الجهان بسبب وقف جدا میگردد و شما بتشدید لفظ و دیگر آنکه
تا دانسته گردد که اصل این الف یا بوده و قلبش بالف نموده اند و جوابش گفته اند که محل
قلب لفظ است و موضع حذف خط پس دو اعلال در یک چیز جمع نیامده باشند و دیگر آنکه
الف لام الفعل اگر چه در لفظ الفت و لیکن رسمش بیاست مثل یتامی و ترا و تسامی پس باید
که در اینجا نیز بیا مرسوم باشد دیگر شیخ جواب میفرماید که بهر سه که ما همه اتفاق داریم برینکه
گفتار که علت حذف الف اجتماع الفین است و شما قائل میگردید باین عبارت که الفی
که لام الفعل محذوف میشود و این عبارت اشارت بان میکند که شما معترف شده اید
و مسلم داشته اید که لام الفعل نیز الف مرسومست و از انجهت او را بالف می نویسند تا به قوله و

وتری

٦٥

وتری الناس مشتبه نشود یا بگوییم که همچنانچه الاقصا الذی و اقصا المدینة و طغا الماء را بالف می نویسند
بنا بر آنکه در حالت وصل اماله در ایشان ممتنع است از برای الف و لامی که بعد از الفست ترا الجهان
نیز بنا بر همین علت بالف نوشته اند و شیخ جعبری از دلیل اول جواب فرموده که اگر ترا الجهان را
بصورت ترا نمی نویسند الفی را از بالا یا یا نمیکنند تا به این قرینه فرق میان هر دو الفین ظاهر گردد که اول
منقلب نیست و دوم منقلب از یاست و از دلیل دوم نیز جواب فرموده با کلمه الاقصی و مانند
آن که بالف نوشته اند بغیر قیاس است پس باید که قیاس را بر غیر قیاس حمل نکنند و ع حذف اذا جاء نا
نیز در الزخرف در حالت تثنیه است که قیاس آن بود که بسه الف یعنی باین کیفیت جاء اانا مرسوم باشد
الف اول منقلب از یا جهت اصلیش چنانچه بوده که یا را از جهت تحرکش و مفتوح بودن ما قبلش
بدل بالف کرده اند و الف دوم صورت همزه است زیرا که همزه مفتوحه را بصورت الف می باید
نوشت و الف سوم از برای تثنیه است پس این همزه از انجهت که از عقب الف بود صورتش
نوشته شد و دو الف دیگر که می مانند البته یکی محذوفست شیخ سخاوی میگوید که الف اول بحذف
اولست زیرا که الف دوم نشانه تثنیه است و شیخ جعبری فرموده که این قولیست که میل
بآن کرده اند و هم شیخ جعبری نص نموده که این لفظ در عموم قوله و فی الملك اذا اعلام نیکو ظاهر
داخلست و اعاده این لفظ بنا بر شبهه اختلاف و اجتماع الفین فرموده و این معنی اقتضا
آن میکند که الف دوم محذوف باشد و وجه ظاهر خود اینست زیرا که الف اول اصلیت
و برین نیز احتمال هر دو قرائت دارد که در افراد رسم قیاسی باشد و در قرائت تثنیه اصطلاحی قول امام
سخاوی که انرا در مصحف شامی بیک الف دیدم مؤید این دعوی است ع حذف مثل

تبوأ که یک الف صورة همزه و یک الف علامة تثنیه از جهة کراهة اجتماع مثلین است و ع حذف
مثل ملجا که یک الف صورة همزه است و یک الف بدل از تنوین هم از برای کراهة اجتماع صورتین است
و ع حذف هرچه در او سه الف است مثل تراآ و غثاء است که این همزه را صورة نیست چنانچه
خواهد آمد پس دو الف دیگر که می ماند که یکی اصلیت و دیگر بدل از تنوین یک الف را می اندازند
هم از جهة اجتماع صورتین و محذوف احتمال دارد که اول باشد و احتمال دارد که دوم و شیخ
فرموده که اقیس نزد من آنست که دوم است و هم شیخ فرموده که بعضی از نحویان گفته اند که از جهة
در خط جمع میان دو الف نمی نمایند که در لفظ در حالت وصل جمع میان ایشان نیست نمی بینی که چون
تلفظ بمثل ملجا غوثا و نونی ملفوظ میکردد قال ناثر رابع اولی النجم ثالثة
بالیاء مع الف الثوای کذا سطر اقول شیخ در فصل هفتم فرموده که و همچنین نوشته اند
یعنی اهل رسم و نا بجانبه را در سبحان و در فصلت بیک الف و جائز است که این الف که مرسوم است
همزه باشد و جائز است که الف منقلب از یا باشد و قسم اول مناسبتر است و دیگر فرموده که هرجا
که واقعست در کتاب الله عز و جل لفظ را ما نند رآ کوکبا و رآ ایدیهم و فلما را القمر و را الشمس
و ابجز مثل آنست از لفظش خواه که بعد از لام الفعل ساکن آمده باشد یا متحرک می باید دانست
که آن مرسوم است در مجموع مصاحف بیک الف یعنی نه الفی دیگر و او باشد و نه یا و احتمال دارد
که لام الفعل بود و مکرر در دو موضع و این دو موضع قوله تعالی در و النجم ما رای و لقد رای من
آیات که مصاحف اهل امصار اتفاق نموده اند بر رسم لام الفعل یعنی بعد از الف یا را نوشته
درین دو موضع خاصه و دیگر فرموده که همچنین نوشته اند بعد از همزه که لام الفعل است یا تا ثانیث را

که این الفی که مرسوم است همزه باشد و احتمال دارد ۱۲

در قوله سوره سورة الروم اساوا السوای و این نوشتن یا بعد از الف نزد من برامالة است و غالب
گردانیده نا اصل ح بنویس نا و رآ را بیک الف و کلا رای که او سیم است از سه محل سورة النجم در حالتی
که صاحب کلمه رای ما و لا النجم آمده مرسوم اند بیا و الف و السوآی مکتوب گشته بیا و الف مکتوب گشتن
مثل مکتوب گشتن رای ع نا و رآ عطف اند بر مفعول اکتب در بیت سابق یعنی اکتب کذا و کذا
و نا و رآ با الف واحده تو عموم حکم در همه قرآن و در همه مصاحف از اطلاق ناظم معلوم شد و تخصیص
دو محل النجم در مقنع از کلام او لقد مفهوم گشت و در نظم از محل و شیخ جعبری ترجیح الف اول نموده
و فرموده که الف ثابت عین الفعل است و الف محذوف لام الفعل بنا بر آنکه اگر الف لام الفعل ثابت
بودی بایستی که او را بصورة نوشتندی پس این که بصورة الف نوشته علامت آنست که الف
ثابت همزه است که عین الفعل آمده و شیخ سرو و طرف را مساوی داشته چنانکه در عبارتش
دیدی اگر کوئیکه باید که در نا و رآ و مطلق حذف الف لام الفعل را هم بصورة الف نویسند تا چون
کاتب را امر کنند که در قرآن بیک الف بنویس این امر را فائده باشد که الف لام الفعل را باید نویسند
امر از جهة تحصیل حاصل باشد چه از زمان میتوان گفت که این دو کلمه بیک الف مرسوم اند و تحصیل
حاصل جائز نیست جواب شنو مذکور چون خط تصویر لفظ است و درین دو ماده و هم
آن بود که کاتب بمقتضی لفظ دو الف را بنویسد و اجتماع الفین نزد اصحاب رسم مکروه است
پس امرش فرموده که بیک الف بنویسد و مراد بیک الف آنست که واو و هیچ الفی دیگر یا یائی
نباشد و اگر چه قیاس نوشتن یاء است بعد از الف تا دلالت بر اصل نماید ع حذف در نا و رآ
کراهة اجتماع الفین است و اثبات یاء در دو محل النجم اعلام بر آنکه اصل این الف یا بوده

ع و رسم صورة همزه در الشّوای باوجود آنکه همزه مفتوحه ماقبل ساکن را صورة نیست آنست که
الشّوای صیغه فُعلی است و هرچه برین وزنست لام الفعلش مکتوبست مثل انثی و اخری پس و اینجا
نیز صورة همزه را بغیر قیاس نگاشتند طرداللباب و تنوین را که الف انداخته برلغة اَخوالها ... والله اعلم

قال وکلّ ما زادوا ولاه على الف بواحد فاعتبرن برقه المطعم
الآن آتی آمنتم آانت ونحو قل اتخذتم من رضها خضرا

اقول مضمون عبارة شیخ در اول فصل ششم اینست که هر آن لفظی که در اول او یک همزه یا دو همزه
در اصل کلمه بوده و بعد از آن همزه استفهام داخل او شده پس هر رسمی که در مجمع مصاحف آن الفاظ را
بیک همزه نوشته اند بنابر آن که اجتماع دو همزه و سه همزه نزد اصحاب رسم کراهتی دارد در رسم
آنچه در و دو همزه است مثل أأنذرتهم است و أإنّا و أأنزل و آنچه در و سه همزه جمع شده آأمنتم است
در الاعراف و طه و الشعراء و أآلهتنا در الزخرف و همچنین هر همزه مفتوحه که نه از برای
استفهام باشد چون داخل الف گردد خواه که این الف مبدل از همزه باشد مثل آمن و آزر و خواه
که الف زائده باشد یعنی الف بنا باشد مثل آمّین البیت و آتنا و آسن البته آن الفاظ را
بیک الف می باید نوشت ح و هر آن لفظی که زیاده شده باشد همزه اول در آن لفظ بر الفی
یا بر دو الف آن لفظ مرسومست بیک الف پس تماوکن از برقه این حکم بر مطرد مواضع
اختلاف یعنی چون قاعدهٔ مطرده را از برای تو ذکر کردم که تا دلالت کند این قاعده ترا
بر موضعی چند دیگر که تمثیل بآن نموده ام همچنانچه برق دلالت بر مطر میکند پس حاصل
میکن بر تیزدستی خویش آن مواضع غیر مذکوره را و لفظی که همزه در او داخل الف گشته

ورد ۳۰

مثل آلئن است که الف در او تقدیر است و آتی و آأمنتم و آانت که الف در ایشان لفظا
ست و زیاده کن برین قسم همزهٔ اصلی قسم همزهٔ وصل را یعنی همزه استفهام چون
داخل همزه وصل گردد همین حکم دارد که بیک الف نویسند مثل قل اتخذتم عند الله و اطّلع
الغیب و اتخذناهم و طلب کن از زمینهای این کلمات همزه زاری یعنی فرا گیر ازین
مواضع حذف چیزی را که روشن نیکو و موافق است ع قوله من برقه المطر الکنایة الانسانی
و روشن ضابطات و مواضع حذف و بقوله و زد دفع وهم کسی کرده که گوید مگر همزهٔ
وصل درین ضابطه داخل نیست زیرا که شیخ این قسم را در فصل یازدهم آورده و العلم حجة
آورده که مذهب کاتبان وقتی که همزهٔ استفهام داخل یکی همزه قطع گردد آنست که اگر همزهٔ
دوم مفتوح باشد جائزست که بیک الف یا بدو الف نویسند یا بیک الف و واوی
و اگر مکسور باشد یا بدو الف نویسند یا بیک الف و یایی و اگر همزهٔ استفهام داخل همزهٔ
وصل شود در انجا بیک همزه نویسند و این همزه مکتوب نزد ایشان همزهٔ استفهام است
چنانکه ابن قتیبه گفته که چون همزه استفهام داخل همزه وصل گردد همزه استفهام را ثابت
دارند و همزه وصل را حذف کنند اما شیخ تفصیلی فرموده که اگر همزه مکسورست
حذفش کنند و اگر مفتوحست مثل آلذکرین قومی بر آن رفته اند که محذوف همزهٔ
وصلست و قومی دیگر رانند که همزهٔ استفهام است و بعد از آن فرموده که آنکه محذوف
همزهٔ استفهام است نزد من اوجه است و مذهبش در مواضع دو الفی که همزهٔ دوم
اصلیست آنست که همزهٔ مرسوم همزهٔ دوم و شیخ جعبری میگوید که ظاهر آنست که همزهٔ اول

واگر همزهٔ دوم مضموم باشد می توان که بدو الف نویسند

بنابر آنکه او سابقست و ثقل بواسطهٔ دوم حاصل میشود و بنابر رعایه معنی و حمل بر لفظ
و بنابر آن نیز که همزهٔ اول تمام متکلم همزهٔ دوم می‌قواعد بود بلا عکس و در هر جا که الفست
الف ثابت همزهٔ استفهامست بنابر آنکه همزهٔ استفهام باستقلال نیامده میدهد و
قرا و ثعلب و ابن کیسان نحویانست ولیکن کسائی و کاتبان مصاحف برانند که همزهٔ
اصلیست بنابر اصلیتش و شیخ میفرماید که این قول نزد من اولی و معروف‌ترست
ع حذف تخفیفست و کراهیهٔ اجتماع صورتین متفقتین یا صور متفقه ع حذف در مثل
اطّلع الغیب انست که أَطَّلَعَ الْغَيْبَ نخوانند قال

لاملئن اشمأزت سئلتم الذی جعل العراق اطمئنوا لم تتل صورا

اقول شیخ در اول فصل هشتم فرموده که دیدم بیشتر مصاحف اهل مدینه و عراق را که اتفاق نموده
بودند بر حذف الفی که صورة همزهاست در یک اصل مطرد که آن لاملئن است هرجا که واقع شود و در
سه حرف متفرقه که واطمئنوا بها است در یونس و اشمأزت مکتوب در الزمر و سئلتم
در بقره و دیدم در کتاب غازی بن قیس که فاذا اطمأننتم بغیر الف بود یعنی بعد از میم و حال آنکه
این لفظ در جمیع مصاحف بالف مرسوم است ح همزهٔ دوم لاملئن و همزهٔ دوم آن سه کلمهٔ دیگر
در نزد بیشتر مصاحف عراق بصورتها خودش نرسیده اند یعنی ایشانرا صورت نیست ع از منطوق
قول الذی جعل العراق مفهوم گشت که در اکثر مصاحف عراق و در مصحف حجازی و شامی صورت
همزاتشان مرسومست ولیکن ناظم مصاحف مدینه و العراق جمع نکرده چنانچه شیخ کرده و چون
شیخ فرموده که اطمأنتم در جمیع مصاحف بالف مرسومست ناظم متعرض آن نگشته زیرا که قیاس

است که همزهٔ ساکنه یا مفتوحه ماقبل مفتوح بالف مرسوم باشد و شیخ سخاوی فرموده که در مصحف
شامی دیدم که اطمأننتم بغیر الف مرسوم بود چنانچه غازی گفته و در لاملئن بعد از لام الفی را نوشته
بودند مثل لااوضعوا و در آن سه کلمهٔ دیگر همزه مرسوم نبود و منزادرست که تصریح کرده بودند که
محذوف الف دوم است تا با اول مشتبه نشود ذ شیخ ابو داود که تلمیذ شیخ ابو عمرو دانیست
در کتاب تنزیل آورده که یا ابت استئجره و من استئجرت و یستئخرون و تستئخرون
صورهٔ همزهشان در رسم محذوفست و بعضی لا یستاخرون را در الاعراف از این حکم استثنا کرده اند
کذا فی النشر والله اعلم ع حذف همزات تخفیفست زیرا که موضع همزات معلومست و کتاب بر اثبات این همزات اند قیاسا قال

لللاء و اتوا وفاتوا فسئلوا وسلوا فی شکلهن وبسم الله نزّل بیسر ٣

اقول مضمون عبارهٔ شیخ در اول فصل یازدهم اینست که مجموع مصاحف با اجماعت بر اثبات
همزهٔ وصل در خط اتفاق که حرفی دیگر بر سر او در آمده باشد یا نه مگر در پنج جا که همزهٔ وصل را صورت
ننوشته اند اول آنکه چون لام جر یا لام ابتدا داخل همزهٔ لام تعریف شود مثل لله للذین للملائکه
که در اصل الله الذین والملائکه بوده اند و لام جر داخل ایشان شده و مانند للذی ببکة و للدار
الآخرة و للآخرة که اصلشان الذی والدار الآخرة والآخرة بوده و لام ابتدا بر ایشان در آمده
دوم آنکه همزهٔ وصل داخل امر مخاطب گردد که از سوال مشتق باشد و این همزهٔ وصل را پس
واو یا فا باشد مانند وسئل وفسئل وسئلوا وفسئلوا چهارم آنکه همزهٔ استفهام داخل
همزهٔ وصل شود مثل اصطفی البنات والله خیر و این قسم در بیت سابق مذکور شد پنجم آنکه چون
حرف با بر همزهٔ لفظ اسم در آید و لفظ اسم مضاف بکلمهٔ الله باشد مثل بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله

آنکه همزهٔ وصل داخل همزهٔ شود که فاء الفعل
باشد و پیش از همزهٔ وصل واو یا فا باشد
مثل واتوا البیوت وفاتوا حرثکم وفات
بها و ائتمروا بینکم سوم ١

مجرىها در سورة هود ج حذف كن صورة همزه وصل را از وللدار الآخرة و از واتوا البيوت
و از فاتوا حرثكم و از فسئل الذين و از وسئل من ارسلنا و از لفظ بسم الله و از نظائر اينها غير
و ذكر اصلى است كه سهل باشكال ترا از اشباهها بيرون آورى ط قوله از مثل انست كه لام داخل
او شده اعم از انكه از براى جر باشد يا از براى ابتدا و هم از مقتنع و هم از نظم معلوم شد كه چون
بعض از همزه وصل در قسم دوم نه واو و فا باشد بل چيزى باشد كه از همزه وصل جدا توان
كرد و وقف بران توان نمود مثل ثم ائتوا و الذى اؤتمن الف وصل را حذف نكنند بل در
لفظ اول صورتش را يا نويسند و در دوم واو از انجهة كه كتابه مقتضى آنها است و در ابتدا
ايتوا و اوتمن ميگويند و چون قسم چهارم در عموم قوله وكل ما زاد اوله على الف داخل
نظم ياد نكرده و ذكر اين قسم در مقتنع مكرر مينمايد زيرا كه در عموم قوله وما كان منه الاستفهام فيه
الفان او ثلثة فان الرسم ورد فى كل المصاحف باثبات الف واحدة بلا اختلاف داخلست
و ممكنست كه جواب گويند كه در انجا ضمنا معلوم ميشود و در اينجا صريحا و از نظم حذف الف
از بسم الله در همه قران معلوم ميشود و از مقتنع نه زيرا كه در ان ذكر ميان النمل نرفته و اينجا
كه قيد رفت كه لفظ اسم مضاف بكلمه الله باشد مفهوم گشت كه اسمى كه مضاف نه بلفظ الله باشد
الف را از و حذف نكنند مانند باسم ربك ع حذف در اقسام پنجگانه از آخطات در مجرى
لفظ و در قسم اول اينجا نيز ميتوان گفت كه اگر همزه مرسوم شدى صورتش لاله و للذين
وللملائكة و كالذين و للدار و للاخرة بودى فى الجمله اثبات بنى مشتبه گشتى و در قسم دوم و سوم
از براى آنكه نطق بساكن محال بود همزه وصل را آورند و چون واو و فا قايم مقام همزه مى‌شدند

همزه را حذف كردند و در مثل فسئل ميتوان گفت كه كتابه بر لغه وصل رفته باشد و در قسم سيم بنابر كثرة استعمال نيز والله اعلم قال

وزد نبؤا الفا ففى يونس ولدى فعل الجميع و واو الفرد كيف جرا
جاءو وباءو اخذ فوا فاءو سعو بسبا عتو عتوا وقل بتوءو اخرا
ان يعفو بالحذف فيه دون سائرها يعفوا ونبلوا مع لن ندعوا النظرا

اقول شروع در فصل ديگر فرموده كه مرسوم گشته قول نبؤا المرسلين در يونس در جميع مصاحف با الف
بعد از واوى كه علامة رفع وجمعيت و ديگر فرموده كه ثابت داشته اند الف را بعد از واو جمع
و بعد از واو اصلى يعنى واو منفرد كه مرسوم در فعل مى باشند در جميع قران خواه كه اين فعل مفرد
مرفوع بود يا منصوب مثل آمنوا و كفروا و صدوا و نسوا الله و ادعوا و اشتروا الضلالة
و غدوا و اشكروا و آووا و نصروا و مثل يعفوا و يدعوا و يرجوا و ليبلوا و لن ندعوا و ليربوا
قياس بر واو جمع از ين روى كه همچنانچه واو جمع در طرف اينست واو نيز در طرف ديگر
فرموده كه همچنين ثابت داشته اند الف را بعد از واوى كه علامة رفعست مانند قوله اولوا
الالباب و اولوا العلم و اولوا بقيه و انچه مثل اوست و همچنين نوشته اند الف را بعد از واو
قوله ملاقوا ربهم و مرسلوا الناقه و كاشفوا العذاب و مانند ان از اسمائى بنابر طرف بودن واو
و بعد از ان از واو جمع و واو اصل متطرف او چهار كلمه متفرقه را استثنا فرموده و دو اصل متطرف
لفظ جاءو و لفظ باءو هر جاكه واقع شوند و چهار كلمه متفرقه فان فاءو است در البقره و عتو
عتوا در الفرقان و سعو در سبا و تبوءو الدار در الحشر و از واو مفرد يكمحل را استثنا فرموده
و ان ان يعفو عنهم است در النسا كه درين مجموع الف را زياده نكرده اند و بعد از انما از رسيد

مرسومه

صحیح

باسناد روایة کرده که در مصاحف اهل لیربوا فی اموال در الروم وکالذین آذوا موسی در الاحزاب
بغیر الف اند بعد از واو و بعد از ان تحسین نموده که من در مصحف حنفی نیافتم و بعد از ان فرموده
که اتفاق نموده اند بجموع مصاحف بر حذف الف بعد از واوی که ان علامة رفعست
در اسم مفرد مضاف مانند لذو فضل و لذو علم و ذو عقاب و ذو الجلال و ذو الفضل و الجه
مثل اینهات هر جاکه واقع شوند ذ ابن مهران در کتاب خود اورده که لذو علم در
یوسف و ذو العرش در المؤمن و ذو البروج و لذو مغفرة و ذو عقاب هر دو در حم
السجدة و ذو الفضل در الجمعه بغیر الف اند و در باقی بالف و شیخ ابو الفضل اصفهانی ازین
شش محل لذو مغفرة و ذو عقاب را بکم کرده و ذو حظ را زیاده کرده و کرمانی نص
نموده که هر واوی که پیش از واو الف واقع شود مثل وراوا النهر وراوا العذاب واو و نص را
الف را بعد از واو ننویسند ح زیاده کن لفظ بنوا اسرائیل را الذی در یونس زیاده کن
الف را در نزد واو فعل جمع و در نزد واو فعل مفرد هر گونه که این واو مفرد واقع شوند و بکوکه
حذف کنید الف جاءو و باءو و فاءو و سعو در سبا و الف عتو عتوا و تبوءو الدار را در
حالی که این الفات بسترهنه حرف کلمه اند یا حذف کنید او افزائی کلمات ان یعفو
حذف الف ثابت در او در بقیه کلمات منصوبه مثل او که آن ان یعفوا الذی و نبلوا
اخبارکم و لن ندعوا من دونه اند که نظیران یکدیگر اند ه ناظم امر بزیادتی الف فرموده
و شیخ اخبار از اثباتش نموده و پوشیده نیست که کلام ناظم احسن امده زیرا که این
الف زیاده است و اثبات را در موضعی استعمال میکنند که چیزی موجود است و انرا

بر حال خویش باقی میدارند اما انکه شیخ فرموده که بعد از واو جمع و ناظم نص نموده که بعد از
واو فعل جمع کلام شیخ اجمع و انفع امده زیرا که کلام ناظم منحصر است در واوی که در فعل باشد
و کلام شیخ شامل اسم و فعلست و در کلام شیخ لطیفه دیگر هست که در نظم نیست و این انست
که در مثل اولوا العلم علامة رفع فقط گفته و در مثل ملاقوا ربهم رفع و جمع هر دو را زیرا که در مثال
اول واو از برای مجرد اعرابست و در دوم از برای هر دو معنی پس اگر ناظم لدی واو جمع
بفرمودی شامل اسم و فعل شدی و مثل اولوا العلم نیز بواسطه مشابهة در ظرف داخل بودی
و از کلام شیخ هم در واو جمع و هم در واو مفرد مفهوم گشت که شرطست که این واو در طرف
باشد و از نظم نه الا انکه بگویند که ناظم اعتماد بر امثله مخصوصه بحذف فرموده که ان جاءو
و غیرهاست و از اینجا معلوم شد که در مثل نصروهم و خذوهم و قتلوکم و یدعوهم بعد از
واو الف نباشد زیرا که واو نه در طرفست و در واذا کالوهم او وزنوهم اگر ضمیر را تاکید
میگیرند الف را بعد از واو بنویسند و اگر مفعولش می انگارند ننویسند زیرا که ان
هنگام ضمیر منصوب متصل است و بعضی بر انند که ضمیر مفعولست چنانکه ابو عبید
فرموده که مجموع مصاحف اتفاق نموده اند بر حذف الف از کالوهم او وزنوهم
و در کتاب زاد اورده که هر یکی ازین دو کلمه یک کلمه اند و شارح تبریزی چنین گفته که
ضمیر منصوب مفعولست و امام جعبری فرموده که اگر شیخ ذکر مثل لذو فضل و ذو عقاب
و مانند ان نمی فرمود حاجت نبود زیرا که این قسم از جنس واو الاصل بیرون نیز فشد
چه واو ذو نه اصلیست اما از عبارة ناظم که واو المفرد بیرون نمی رفت زیرا که این واو بر

مفردست پس اگر بفرمودی که ودوا والفعل این واو خارج میشد و تبوا که یعفو جری الشارح
بان فرموده که خواه که این فعل مفرد مرفوع بود یا منصوب و خواه که متصل باشد بحرف
ما قبل یا منفصل و از لوازم جریان یکی آنست که جاری موجود باشد پس هر جا که
واو در کتابه باشد این حکم داشته باشد تا مثل ویدع الانسان ویمح الله الباطل
ویدع الداع وسندع الزبانیة خارج کرده شود ازانجهة که در ایشان واو مرسوم نیست
واز اطلاق ناظم دانسته اند که هر جا که لفظ جاؤ و باؤ باشد الفش محذوفست
واز قیدش معلوم گشت که سعوا ادراج الفش محذوف نیست و چون هر یکی از لفظ
فاؤ و عتو و تبوءو در یک محل بودند حاجه بتقیید نداشتند و لفظ یعفو که الف ازو
محذوفست بجهة آن مختص ساخت از امثال خودش تا معلوم شد که آن
در النساست و دون سائرها تاکید اوست و چون شیخ سخاوی فرموده که من در
مصاحف عراق و شام دیدم که این محل چون دیگر مواضع الفش مرسوم بود ناظم
خودش را بلفظ فیه موکد فرموده ع زیادتی الف بعد از واو اعلامست بر تمامی
کلمه یا از برای فرقست میان واو عطف و میان واو ضمیر جمع در مثل اذا زادوا
اکرم عمرو زید که احتمال دارد که تصور رود که مگر فعل اول یعنی زاد مفردست و اکرم
عطفست بر زاد و فاعل هر دو یکیست پس خوف در صورتی چند که واو منفصل
بود از ما قبل از جهة دفع این شبهه الف را زیاده کردند هر جایی که واو متصل
بود حملش بر او کردند طردا للباب و فعل مفرد را قیاس بر جمع کردند و جامع

میان

میان ایشان بودن واو است در طرف و این الف را فارق نام نهاده اند و ابن حاجب فرموده که
بعضی از کتاب در مجموع الف را زیاده نمی کنند و میگویند که اکثر آنست که شبهه میشود و حمل
را اکثر کرده اند و ع حذف واو در هر دو قسم در بعضی کلمات مخصوصه عمل بر اصل است
قال باب بعض الزیادة اقول من از برای تبعیض است یعنی این بابیست
در بیان بعضی از الفات زائد و اگر چه در ترجمه باب ذکر زیادة فرموده و لیکن ذکر بدل
و حذف نیز در او مندرج نموده اما ابتدا بذکر زیاده کرده و ازانجهة گفته شد که من از برای
تبعیض است که مجموع الفات زائده را درین باب ذکر نفرموده قال
فی الکهف شین لشایء بعده الف وقوله فی کل شیء لیس معتبرا
اقول شیخ در آخر فصل اول از باب ذکر ما رسم باثبات الالف علی اللفظ او المعنی آورده که محمد
بن عیسی اصفهانی گفت که دیدم در مجموع مصاحف لفظ شیء را بغیر الف مگر انچه در الکهف است
یعنی و لا تقولن لشایء یعنی در اینجا دیدم که بعد از شین الف را زیاده کرده بودند و هم این
محمد بن عیسی گفته که در مصحف عبد الله بن مسعود دیدم همه لفظ شیء را بالف یعنی شایء و شیخ
میگوید که نیافتم هیچ چیز را از لفظ شیء بالف نه در مصاحف اهل عراق و نه در مصاحف غیر
عراق و این معنی دلیلست برانکه مصاحف عثمانیه بر مصحف عبد الله بن مسعود راجحست
پس متابعه آنها باید نمود نه موافقه این ح در سورة الکهف در و لا تقولن لشایء الف مرسوم است
بعد از شین و قول زیادتی الف در همه لفظ شیء معتبر نیست پس معلوم شد که قول صحیح آنست
که در مصراع اول گفته و قول ضعیف آنست که در مصراع دوم فرموده و اخبار را از عدم اعتبارش

کاتبان را

الف بعدهو

فقطام

لشایء

نموده واین انست که روایة از مصحف عبدالله بن مسعود کرده ویحیی ذماری از ابن
عامر بهمین کیفیة تمیم از مصحف شامی روایة کرده همان مصحف عبدالله بن مسعود است
ولیکن تخصیص شیخ سخاوی که در مصحف شامی در من الأمر من شائ ولو کان لنا من الامر
شائ وشائ قد برأت فی خلق وشائ شهید الرجال ولاتقولن لشائ زیادتی الف را
دیده معنی در غیر این مواضع ندیدیم قول جعبری را ضعیف میکرداند زیراکه او تعمیم است
واین بر تخصیص وابن مقسم نحوی در لطائف البحا اورده که در ان الله لایخفی علیه شائ
الف را زیاده کرده اند وبس واین دو قول مخالف کلام ناظم است پس بگوییم که ناظم اقتدا
بر قول شیخ نموده واین الف را از برای معنی زیاده کرده اند نه از برای لفظ از انجهة که
میحکسی این لفظ نخوانند ع زیادتی الف یا از برای فرق است میان شی وشیا نه حتی
یا از برای تقویه همزه است وجعبری فرموده که اگر از برای تقویة بودی بایستی که بعد از یا زیاده
کردندی مثل لولوا وحال انکه نص نظم است که بعد از شین زیاده میکنند **قال**

وزاد فی مائتین الکل مع مائة وفی ابن اثباتها وصفا وقل خبرا

اقول شیخ در اول فصل از باب مذکور اورده که هیچ خلافی نیست میان اصحاب
رسم در زیادتی الف بعد از میم در قوله مائة ومائتین هر جاکه واقع شوند وحال انکه
زیاده نکرده اند الف را در فئة وفئتین ودر اخر فصل یازدهم از باب ذکر با رسم
فی المصاحف بالحذف والاثبات گفته که اجماع نموده اند کاتبان مصاحف عثمانیة
بر اثبات الف وصل در قوله عیسی ابن مریم والمسیح ابن مریم هر جاکه واقع شوند

ولفظ ابن درین صورت تابعت است وهمچنین ثابت داشته اند الف را در ابن که خبر باشد مثل
وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله ح مجموع را وباین رسم زیاده کرده اند
الف را در لفظ مائتین که صاحب مائة است وبکو که اثبات الف وصل حاصلست در لفظ
ابن خواه که لفظ ابن وصف باشند یا خبر ع زیادتی الف در مائة از برای معنی است نه لفظ
وثلث مائة در مائة داخلست ودر الکم لفظ الکل برفع میتوانند رفعا علیه لفظ زاد وجر میتوان
بر تاکید به مائتین ومائة واز انجهة هم شیخ وهم ناظم ذکر لفظ ابن کرده که اگر در غیر قران در میان
دو اسم علم واقع میکردد برسبیل وصفیه الفش را نمی نویسند وابنة مونث در احکام ابنة واقع
ونکو بیکر جائز نیست که قوله وصفا وخبرا حال از ابن واقع شود زیراکه ابن نکره است وشرطست
که ذوالحال معرفه باشد از برای انکه درینمحل لفظ ابن مراد است نه معنی ابن که ابنی از ابنا اصل
عالم بود وحرکه همزه اثباتها در نظم منقولست بما قبلش ع زیادتی الف در مائة تفریقت
میان مائة ومیان منه وچون در مائة که مفردات الف را زیاده کردند در مائتین نیز که فرع
اوست زیاده کردند وقول شیخ که حال انکه الف را در فئة وفئتین زیاده نکرده اند اعتراض
کوناییست بر زیاده کنندکان الف در مائة ومئتین یعنی چون در مائة ومائتین الف را از برای
فرق زیاده کرده اند باید که در فئة وفئتین نیز الف را زیاده کردندی از جهة فرق میان فئة
وفیه زیراکه میان صورتین هیچ فرقی نیست پس بایستی که درانجا زیاده نکردندی وچون کردند
اینجا نیز زیاده کردندی وممکن است که جواب کویند که ما را متابعة اجماع صحابه می باید نمود
که ایشان در مائة زیاده کرده بودند علما موافقة نمودند شان ودلیل بعد از وقوع برهان قائم

حکم هو

عمل بر اصلت

کردانیده‌اند و چون در نفس زیاده نکرده بودند متابعتشان نمودند و زیاده نکردند ع زیادتی
الف در وقت چنانچه مذکور شد و ع اثبات الف در این اصل قیاسی است و حذفش بین
العلین بنا بر تخفیف لفظی است قال لنسفعا ولیکونا مع اذا الف
والنون فی وکاین کلها تری اقول شیخ در فصل دوم از باب ذکر ما رسم باثبات
الالف علی اللفظ او المعنی فرموده که اجماع نموده‌اند کاتبان مصاحف بر رسم نون خفیفه
بالف در قوله تعالی در یوسف ولیکونا من الصاغرین و در العلق لنسفعا بالناصیه و نوشتن

نون هم

این الف بر مراد وقف است یعنی همچنانچه تنوین در وقت بدل بالف میکردد و از آن روی
که هر دو نون ساکن‌اند و در طرف‌اند و ماقبلشان مفتوح است بعد از آن فرموده که همچنین
نوشته‌اند ناقلان رسم نون را بالف در قوله تعالی واذا لا یلبثون و فاذا لا یؤتون الناس
واذا لاذقناک و قد ضللت اذا و مانند آن از لفظ اذن هر جا که واقع شود و علت ابدال
همانست که گفته شد و بعد از آن فرموده که همچنین نوشته‌اند تنوین را بصورت نون در قوله تعالی
وکاین هر جا که واقع شود و نوشتن تنوین بصورت نون بر مراد وصل است یعنی همچنانچه در وصل
تلفظ بنون مینمایند در خط نیز بنون نوشتند و بعد از آن فرموده که این دو مذهب یعنی
گاهی حمل کردن رسم بر وقف و گاهی بر وصل وقتیست که استعمالشان میکنند تا
دلالت باشد بر آنکه در رسم این هر دو حمل جایز اند مثل رسم رحمة بهاء که محمول بر وقف است
و بتا که محمول بر وصلست و بعد از آن فرموده که غازی بن قیس گفته که لفظ العذاب
والعقاب والحساب والبیان والغفار والجبار والساعة والنهار در مجموع مصاحف

بالف مرسوم‌اند و این رسم بالف بر مراد لفظست و بعد از آن دیگر فرموده که همچنین مرسوم
کردانیده‌اند راویان رسم یعنی بالف نوشته‌اند هر آنچه بر وزن فعال باشد بکسر فا
یا فعال بفتح فا مانند جبال و حمار و عوان یا بر وزن فاعل مانند ظالم و شارب یا بر
وزن فعال مثل خبان و جبار یا بر وزن فعلان بضم فا مانند طغیان و بنیان
یا بر وزن فعلان بکسر فا مثل صنوان و قنوان یا بر وزن مفعال همچون المیعاد والمیزان
و میقات و میراث و هر آنچه مانند اینهاست از آنهایی که الف را در آن از برای بنا زیاده
کرده‌اند یا الفش منقلبست از یا یا از واو هر جا که واقع شوند و ناظم که ذکر اینها نموده از آنچه
بود که چون او ذکر مواضع حذف کرده دانسته شد که رسم غیر آنها ثابت الالف اند
ح لنسفعا ولیکونا در حالتی که مصاحب لفظ اذا اند نون ایشان مرسوم بالف و ثبوت
نون در وکاین در مجموع قرآن همه مصاحف روشن کردانیده‌اند از آنرا یعنی در رسم بنون مرسوم است
ه مراد بنون خفیفه در قول شیخ نون تاکید است و از اطلاق ناظم عموم اذا معلوم شد و این
از قبیل ملت و دره وکاینا از قبیل اثبات و عموم این لفظ هم از اطلاق ناظم مفهوم گشت
و جایزست که لام را در کلها برفع خوانند بر فاعلیه تری و ضمیر مؤنث راجع بمصاحف باشد تا
نص باشد بر اتفاق لفظا مثل متبع و لفظ وکاین مرکبست از کاف تشبیه و ای و شیخ سخاوی
فرموده که قیاس آن بود که اذا را بنون نوشتندی زیرا که تقدیرش نزد خلیل اذ ان است که
نقل حرکه همزه به ذال کرده‌اند و لیکن چون ماقبلش مفتوح بود و تشبیهش بنون تنوین نموده
بالفش نوشتند و فرا گفته که اگر اذن داخل مضارع شود بنون نویسند و اگر نشود بالف و این

لفظهم

قتیبه گفته که در همه حال الف بسوی من دوست ترست ذ در بعض کتب رسم گفته اند که در ال عمران و کاین مرسوم است بیا و نون و در باقی بیای نون یعنی و کاین ع رسم نون در الفاظ جا رکانه در حمن کلام

قال و لیکة الایکات لحذف لهما فی صاد و الشعرا اطیبا شجرا

اقول شیخ در اخر فصل سیم از فصول یازده کانه اورده که نوشته اند در جمیع مصاحف اصحاب لیکه را در الشعرا و صاد بلام بی الف از پیش لام و بی الف از پس لام و نوشته اند در مجموع مصاحف در الحجر و در ق اصحاب الایکة بالف و ابو عبید گفته که من در مصحف امام همچنین دیدم ح لفظ لیکه که در او اند حذف رسیده باشان مر دو در الشعرا و در صاد در حالتی که این حذف خوش است و توجیه در خفت دلایل رسم او باین صورة ه نوشتن حق به اسمش یعنی صاد از جهه بیان سورة است و تحریک دال الشعرا زبرای التقای ساکنین است و فتحش از جهه انست که او اخف حرکات و تقدیم صاد بر الشعرا بنابر ضرورة بوده و از تخصیص این دو سورة معلوم شد که هر دو الف در ان دو سورة دیگر ثابتند ع حذف الفین در ان دو سورة و اثباتشان در ان دو دیگر انست که ابو عبید اورده که در بعضی از تفاسیر چنین دیدم که لیکه اسم قریه ایست که اصل ان در ان بوده و الایکه اسم مجموع بلاد است و بنابرین فرقست که نافع و ابن کثیر و ابن عامر و ابو جعفر درین دو سورة بر صورة رسم خوانده اند و در ان دو سورة دیگر هیچ اختلاف ننموده اند و بعضی از نحویان گفته اند که در ان دو محل حرکت همزه را نقل کرده اند بلام و همزه را از جهة تخفیف و الف وصل را از جهة استغنا از او بتحریک لام حذفشان کرده اند و برین تقدیر می بایستی که تا مکسور بودی نه مفتوح بس ایشان نیکو نمی نماید قال باب

دو الف هم

و نحو هم

توجیه هم

حذف الیا و ثبوتها اقول شیخ مضمون این باب را در دو باب اورده و ترجمه باب اول چنین نهاده که باب ما حذفت منه الیا اجتزا بکسر ما قبلها منها و بعد ازان یاآت محذوفه را باسنا د از ابن الانباری نحوی بترتیب سور روایه کرده و ناظم را از جهة نظم رعایه ترتیب اتفاق نیفتاده و باب دوم را باین کیفیه ترجمه گفته که باب ذکر ما رسم باثبات الیا علی الاصل و ناظم بنا بر ایجاز یاآت محذوفه را ذکر فرموده تا یاآت ثابته از مفهوم معلوم کرده ح اینجا بابیست در بیان حذف یا و ثبوتش ه از انجهه ذکر یا بر واو مقدم داشت که یا نزد دیگرانست بالف از روی مخرج از واو و چه الف از جوفست و یا از میانه دهن و واو از سوای لب و غرض از تبویب این باب شناختن یاای چندست که از خط مصحف عثمانی محذوف شده و بنابر انکه از منطوق حذف ثبوت مفهوم میشد در ترجمه باب ذکر ثبوت نیز فرمود و بعض این باب مشتملست بر دو قسم و شیخ سبحانه ازبرای یا باب را نهاده و ازبرای واو نیز دو باب اورده اما در ترجمه یا اثبات فرموده و در ترجمه واو زیادتی و یاآت محذوفه الیه در طرف می باشند و ما قبلشان مکسور و خالی نیستند ازانکه یا لام الفعل اند یا ضمیر متکلم و یا متصل بکلمه یا منفصل و یا انکه در فعل می باشد که ان ماضی و مضارع و امرست یا در اسم و اسم یا معرف بلام بود و یا غیر معرف بلام و این قسم یا متصل اللام منون مرفوع یا مجرور باشد یا منادی یا مضاف بیا یا متکلم و بیش از شروع در ترجمه ابیات این قاعده را معلوم می باید کرد که هر کلمه از کلمات این باب که متعدد است ناظم از استعداد ساخته یعنی گفته که این لفظ در فلان سوره و فلان سورة است بلی تعدد

ان از اطلاق یا از عموم مثل قوله حیث طری و حیث ارهبون یا از استثنا مانند الا بیاسین
وسوی هود معلوم میکردد والله اعلم **قال** وتعرف الیاء فی حال الثبوت اذا
حصلت محذوفها فخذه مبتکرا **اقول** ناظم تمهید قاعده کلیه را فرموده یعنی بدان که
از یاءات بعضی ثابت می باشند وبعضی محذوف پس چون من ذکر محذوف کردم انچه
می ماند ثابتست **ح** و می شناسی تو یا را در حال ثبوتش وقتی که حاصل کنی علم را به محذوف
از یاءات پس چون حال بدین طریقست فراکیر محذوف را در حالتی که تعجیل کننده باشی به فراکرفتن
ان **ع** ابتکر یعنی آمدن است در اول روز و امدن در اول روز نزد حاجت یا در پیشین دلالت
بر تعجیل میکند پس مبتکرا می تواند که حال از فاعل خذ باشد چنانچه در ترجمه مذکور شد ومیتوان
که حال از مفعول بود و از زمان نفیح کاف باید خواند یعنی فراکیر محذوف را در حالتی که
تعجیل کرده ام من در حاصل کردن ان از برای تو **قال** اطرآ
حیث ارهبون اتقون تکفرون اطیعون اسمعون وخافون اعبدون
اقول یعنی هر جا که این الفاظ مذکوره واقع شوند طاری و حاصل است حذف یا در ایشان
اکنون بدانکه ارهبون دو موضعست در البقره و در النحل وایای فارهبون واتقون پنج
محلست وایای فاتقون و واتقون یا اولی الالباب هردو در البقره ولا اله الا انا فاتقون
در النحل وانا ربکم در البقره واشکروا لی ولا تکفرون واطیعون یازده مکانست فاتقوا الله
واطیعون در ال عمران یکمحل و در الشعرا هشت موضع و در الزخرف یکمکان واتقون واطیعون
در نوح و فاسمعون قیل ادخل الجنة در یس و خافون ان کنتم مؤمنین در ال عمران لا غیر

والجوذ

واعبدون در سه محل لا اله الا انا فاعبدون وانا ربکم فاعبدون هردو در انبیا و فایای
فاعبدون در العنکبوت **ع** شیخ سخاوی فرموده که اعبدون چهار محلست و در تعداد محل
چهارم الیعبدون اورده که در والذاریاتست وحال انکه ناظم لیعبدون را علی حده بعد ازین
در بیت دینی ثم دونی اورده پس اکر جواب کوییند که کاتب سهو کرده وبعوض لفظ سه لفظ
چهار را نوشته به اوردن لفظ لیعبدون مشکل میشود واکر بکوییند که لفظ چهار از انجه کفته
که وان اعبدونی ها در یاسین در تعداد داخل کرفته وبعد از ان انرا استثنا کرده بقوله
الا بیاسین در اول بیت لاحق سمانا اشکال باقیست و موزونی شعر بر حذف مجموع کلمات بازبسته والله علم **قال**
الا بیاسین والداع دعان وکیدون سوی هود تخزون وعید عرا
اقول یعنی لفظ اعبدون هر جاکه بیاید محذوف الیا است مکر وان اعبدونی هذا صراط مستقیم
در یاسین که یا در جمله مصاحف مکتوبست والداع سه محل است دعوة الداع در البقره
ویوم یدع الداع والی الداع هردو در اقتربت ودعان مخصوص البقره است وکیدون
سه موضع است ثم کیدون فلا تنظرون در الاعراف وکید فکیدون در والمرسلات
واین دو موضع باتفاق مصاحف محذوف الیا اند ویک موضع دیکر در سورة هود
وان متفق علی الاثباتست چنانچه ناظم اشارة بدان فرموده بقوله سوی هود وتخزون
دو محل است ولا تخزون فی ضیفی در هود واتقوا الله ولا تخزون در الحجر و وعید سه
مکانست وخاف وعید در ابرهیم و فحق وعید و من یخاف وعید هردو در قاف
ح والداع تا اخر بیت رسیده است حذف به ایشان **ع** از جهة وزن نظم لفظ

دعان و وعید را بحذف یا می باید خواند و باقی را به اثبات **قال**

واخشون لا اقلا تکلمون یکذبون اولی دعاء تقبلون مر

اقول یعنی لفظ اخشون سه موضع است و موضع دوم و سوم که واخشون الیوم اکملت
و واخشون و لا تشتروا است هر دو در المائده یا ایشان محذوفست نه محل اول که ان
یعنی فلا تخشوهم و اخشون و لازم کان باتفاق همه مصاحف ثابت الیا آمده و ولا تکلمون است
در المؤمنین اخیر و یکذبون است در دو محل انی اخاف ان یکذبون در الشعرا و انی اخاف
ان یکذبون در القصص و کلمه اولی دعائی یعنی و تقبل دعاء در ابرهیم و یقتلون
در دو مکان انا اخاف ان یقتلون نه که هم در الشعرا است و هم در القصص **ح** واخشون
نه محل اول بل محل دوم و سوم و باقی کلمات این بیت نقل کننده حذف یا ایشان از
عقب ایشان رفته یعنی در مصاحف نگرسته و حرف ایشان محذوف یافته محذوف ایشان
بیرون آورده **ه** دعائی را در نظم از جهه وزن با ثبات می باید خواند و باقی را بحذف
و بقوله اولی دعائی احتراز از دعائی که الاخرا نموده چه آن در رسم ثابت الیا است باتفاق

قال وقد هدان وفی تنذیر مع نذیر تسئلن فی هود مع یات بها و عن

اقول یعنی از کلماتیکه محذوف الیا اند وقد هدن است در الانعام و کیف نذیر در
الملک و نذیر در شش محل مجموع در اقتربت و فلا تسئلن در هود و یوم یات هم در هود
ح ثابت گشته حذف یا وقد هدن و همچنین ثابت شده حذف در نذیری که مضاف
نذری است و در تسئلن که واقع است در هود در حالیکه مصاحب یا نی است هم در هود

ه لفظ هدن را به حرف قد مقید ساخته تا انی هدانی و لو ان الله هدنی خارج شوند
و بقوله فی هود هم در تسئلن و هم در یات احتراز نموده از فلا تسئلنی در الکهف و از مثل یوم
یاتی چه مجموع اینها ثابت الیا اند بلا خلاف و وزن بیت بر اثبات هدانی و نذری و یاتی
و بر حذف باقی و بر حذف هر سه نیز موزون می آید که فاعلن را فعلن کویند والله اعلم

قال وتشهدون ارجعون ان یردن نکیر ینقذون مع متاب بدرا

اقول یعنی و بعضی دیگر از کلمات محذوفه الیا حتی تشهدون است در النمل و قال رب ارجعون
در المؤمنون و ان یردن الرحمن در یس و فکیف کان نکیر در چهار محل در الحج و سبا و فاطر
و الملک و لا ینقذون در یس و الیه متاب و الیه ماب هر دو در الرعد **ح** تشهدون
و معطوفاتش خدا و خدا ن بلندی و شره اند **ه** وزن نظم بر حذف مجموع کلماتست و بر
اثبات نکیری نیز میتوان تا مستفعلن تمام باشد والله اعلم **قال**

عقاب تردین تؤتون تعلمن والباد ان ترن فکالجواب اجرا

اقول یعنی از انهایی که در رسم یا ایشان محذوفست لفظ عقابست در سه محل در الرعد و در المؤمن
فکیف کان عقاب و در صاد فحق عقاب و کدت لتردین در والصافات و تؤتون
موثقا در یوسف و علی ان تعلمن مما در الکهف و الباد در الحج و ان ترن در الکهف و جفان
کالجواب در سبا **ح** هر یکی از لفظ عقاب و معطوفاتش از روی لفظ ناقص گشته اند بنا
بر آنکه یا را از ایشان حذف کرده اند **ه** هر یکی را از الفاظ تؤتونی و تعلمنی و ان ترنی
از جهة وزن با ثبات باید خواند و باقی را بحذف و حرف بجا مهمله است و بقوله عقاب

حرى اشارت بدعاجز در شان خويش فرموده يعنى عقاب من كم با وامیدواریم که
او را و همکنان را مغفرت نمايد بايان كرامة خوانده گشت ان شاء الله وبه التوفيق قال

في الكهف يهدين نبغ وفوق بها اخرتن المهتد قل فيهما زهرا

اقول يعنى از كلماتى كه در رسم محذوفة الياء اند وقل عسى ان يهدين است وما كنا نبغ
فارتدا ... در الكهف ولئن اخرتن الى يوم القيمة در سبحان وفهو المهتد در سبحان و در الكهف
ح حذف ياء يهدين ونبغ حاصلست در الكهف و در سورتى كه بالاى سورة الكهف است
يعنى سبحان حذف ياء اخرتن ثابت گشته در او بگو كه حذف ياء المهتد در سبحان و در
الكهف روشن شده ه به تقييد في الكهف ما نبغى هذه بضاعتنا در يوسف ويهدينى سواء السبيل
در القصص بيرون رفتند وبتقييد الاسراء لولا اخرتنى در المنافقون بيرون رفت وبتقييد
فيها المهتدى در الاعراف خارج شد زيرا كه اينها باتفاق ثابت اند و موزون نظم بحذف اخرتنى

قال يهدين يسقين يشفين ويحيين يحيين تستعجلون غاب احضرا

اقول يعنى از كلمات محذوفة الياء از رسم فهو يهدين است والى ربى سيهدين ويطعمنى ويسقين
وهو يشفين وثم يحيين مرتبع در الشعراء وانى ربى سيهدين در الصافات وفانه سيهدين
در الزخرف وان يؤتين در الكهف وسأريكم اياتى فلا تستعجلون در والذاريات
ح محذوف گشته ياء يهدين ومعطوفاتش و در حالتى كه تستعجلون غايب باشد يا حاضر زيرا كه در
الانبيا بخطابست و در والذاريات بغيبه ه لفظ سيهدين سه گانه در يهدين مندرج است
بنا بر اطلاق ناظم ونص در مقنع پس در اقتصار شيخ سخاوى بر يهدين در الشعرا نظر باشد

ووزن

ووزن نظم بر اثبات يشفينى ويؤتينى ويستعجلونى است وحذف ان سه كلمه ديگر

قال تفندون ننج المؤمنين وهاد الحج والروم واد الواد طب نثرا

اقول يعنى وجماعتى ديگر از كلمات محذوفة الياء لولا ان تفندون است در يوسف وننج المؤمنين
در يونس وان الله لهاد الذين وبهاد العمى در الروم ووادى النمل در النمل وبالواد المقدس در طه
و در النازعات والواد الايمن در القصص وجابوا الصخر بالواد در والفجر ح ومحذوف شده
از رسم ياء تفندون وياء ننج المؤمنين وياء هاد در حج و در الروم وياء واد والواد در حالتى كه
اين چهار وادى خوش گشته اند خاكهاء ايشان فاكهانها ه بسبب تلفظ
بفتح نون دوم از ننج المؤمنين سورة الانبيا خارج شد زيرا كه نون دوم ان ساكن است
وبسبب اضافه بلفظ المؤمنين ثم ننجى رسلنا در يونس فننجى من نشاء در يوسف بيرون
رفته وازانجه لفظ هاد را مضاف به الحج والروم گردانيده تا بهادى العمى در النمل خارج
گرديده چون در مجموع مصاحف ثابت واز جهت طيب تعدد وادى والواد معلوم گشته
وموزون نظم بر حذف مجموع كلمات

قال اشركتمون الجواب كذبون فارسلون
صال فما تغن يكى القمر

اقول يعنى واز كلمات محذوفة الياء بعضى بما اشركتمون
من قبل در ابراهيم والجوار سه محل ومن اياته الجوار در الشورى وله الجوار در الرحمن والجوار
الكنس در التكوير وبما كذبون در سه موضع بما كذبون فاوحينا وبما كذبون قال عما سرد و در
قد افلح ورب ان قومى كذبون در الشعرا وتبا ونبيه فارسلون در يوسف وصال الجحيم در
والصافات وفما تغن النذر در اقتربت ح وحذف كرده اند ياء اشركتمون را ومعطوفاتش

درحالتی که فاتقین نزدیک سورة القرات ه بقوله یلی الثمرا احتراز از فاتقین الایات در یونس
نموده کان باتفاق ثابت الیات دیز میتوان گفت که از برای توضیح زیرا که فاتقین ثابت
ووزن شعر براثبات الجوار و تعین است و بر حذف بواقی قال

اهانن سوف یؤت الله اکرمن ان یحضرون و یقض الحق اذ سبر

اقول یعنی و همچنین حذف کرده شده یا از اهانن و اکرمن در والفجر و یا سوف یؤت الله المؤمنین
در النساء و یا رب ان یحضرون در المؤمنون و یا یقض الحق در الانعام ح محذوف شده یا از
اهانن و یا معطوفات او که از انجمله یکی یقض الحق است و از برای ان اورا از محذوفات
شمرده اند که در قراءة ضاد معجمه از مرده شده که او از قضات است پس محتمل اللامی باشد مکسور
العین که از جهت اکتفا بکسره یاش محذوف شده و اما عیلم قال

یسر بنا دالمناد تفضحون فتنجون تبعن فاعتزلون سبر

اقول یعنی والیل اذا یسر در والفجر و یوم ینادالمناد هر دو در سورة قاف و فلا
تفضحون در الحجر و ان ترجمون فاعتزلون هر دو در الدخان و الا تتبعن افعصیت
امری در طه مجموع مرسوم اند بحذف یا ح منتشر گشته حذف یا یسر و معطوفات
او ه ینادالمناد هر دو محذوف الیا اند و از نیجه در نظم مردوه مذکور شده اند و در مقنع المنادی را
در محذوفات که از ابن الانباری منقولست ذکر کرده و بعد از ان فرموده که ابن الانباری
نج یا را مهمل گذاشته و بعد از ان تعدادشان کرده که انها الواوات و سیهدین در الشعرا
و یوم ینادی در قاف و شیخ سخاوی گوید که بازوقت یوم ینادی نیفتاده و گفته که در مقنع
بیز از المناد نیاورده و لفظ نظم بر اثبات یسر و المنادی است و بر حذف بواقی قال

نی

دین تمدونن لیعبدون یطعمون المتعال فاتقوا ستمر

اقول یعنی در مجموع مصاحف ولی دین در الکافرون و تمدونن بمال در النمل و الا لیعبدون و ان
یطعمون هر دو در والذاریات و الکبیر المتعال در الرعد بحذف یا مرسوم اند ح و حذف کرده
میشود و یا دینی و یا معطوفاتش پس بنابرین سخن ملتفت شو ای کاتب در حالتی که زیاده
کرده شده باشی از بجای فرا گرفتن علم از توه از اطلاق لفظ دینی و هم انداخته که ان
کنتم فی شک من دینی در یونس و لا دینی فاعبدوا در الزمر نیز محذوف الیا اند و حال انکه یا
ایشان هر دو باجماع ثابتست و شیخ سخاوی فرموده که ناظم در اثبات این دو محل اعتماد
بران کرده که بی انکه ذکر اثبات فرماید اهل علم معلوم کرده اند که یای دو محل ثابت الیا اند
و شیخ جعبری جواب داده که اگر معرفه اهل علم با ثبات و حذف بی انکه انها را ذکر کنند عذر
بودی پس بایستی که ناظم مجموع را ذکر نفرمودی یا اطلاق نیز مودی تا علما بعلم خود معلوم
میکردندی که در فلان سورة محذوفست و در فلان سورة ثابت و به اثبات دینی و تمدونی
والمتعال و بحذف این دو کلمه دیگر نظم موزون می شود و الله اعلم قال

وخص فی آل عمران من اتبعن وخص فی اتبعون عنها سور

اقول یعنی و من اتبعن که در آل عمرانست محذوف الیا آمده و پس و لفظ اتبعون هر جا که واقع
گردد همچنین محذوف الیا آمده مگر در آل عمران فاتبعونی یحببکم الله که یا او باتفاق ثابت
و محذوف الیاده محل چهار است اتبعون اهدکم در المؤمن و واتبعون هذا صراط مستقیم
در الزخرف ح و مخصوص گردانیده اند یا مخصوص گردان من اتبعن را در آل عمران

بحذف یا مخصوص کردن حذف در اتبعونی در سورت چند غیر از آل عمران یا مخصوص ساز سورت
چند را در اتبعونی غیر از آل عمران م از تخصیص اول مفهوم شد که انا و من اتبعنی در یوسف
مثبت الیا است و از تخصیص دوم معلوم گشت که غیر آل عمران محذوف الیا آمده و لیکن این
تخصیص مشکل میشود بقوله م فاتبعونی و اطیعوا امری در طه که باتفاق ثابت و از الجهة
دور تر چه دو تقدیر کرده شد که لفظ خص احتمال دارد که ماضی مجهول باشد یا صیغه امر و در
نظم با مکان من اتبعن و اثبات اتبعونی راست می آید والله اعلم قال

بَشِّرْ عِبَادِ التَّلَاقِ وَالتَّنَادِ وَتُقْرِبُونِ مَعْ تُنْظِرُونِ نَضْرَا

اقول مراد ناظم انست که فبشر عباد الذین در الزمر و لینذر یوم التلاق و یوم التناد در المؤمن
و عندی و لا تقربون در یوسف و ثم کیدون فلا تنظرون در الاعراف و ثم اقضوا الی و لا تنظرون
در یونس و جمیعا ثم لا تنظرون در هود بحجح مرسوم اند بحذف یا ح حذف یا بشر عباد
و معطوفاتش شاخ ان خداوند تا ازل در وقفت یعنی روایه حذف بجایه مشهور و معمولٌ به
آمده ه عباد را بلفظ بشر از الجهة مقید ساخت تا مثل عبادی الشکور و عبادی الصالحون
و بنی عبادی بیرون رود چه اینها بأثبات اند و لفظ بیت بحرف مجموع کلمات قال

فِي النَّمْلِ آتَانِ فَصَادِ عَذَابِ وَمَا لِأَجْلِ تَنْوِينِهَا دِ اخْتَصِرَا

اقول یعنی بعضی دیگر از محذوفات فما آتن الله است در النمل و بل لما یذوقوا عذاب در ص
و شیخ فرموده که فبم تبشرون در الحجر و تشاقون فیهم الکسر که بکسر نون خوانند اکثا قشان محذوفات
کنند و الکسر که بفتح میخوانند از این قبیل باشد قوله لا لاجل تنوینها اشارت است بقول شیخ که هر اسمی

مخفوض یا مرفوع که در اخر او یا باشد یعنی معتل اللام بود و تنوین لاحق او گردد و بس پیوستگی
مصاحف اجماع نموده اند بر حذف این یا بنا بر انکه این یا از لفظ در حالت وصل ساقط است
از جهة سکونش و سکون تنوین یعنی چون یا از لفظ ساقط میشود در کتابه نیز حذف میکنند
و اسمی چنین مثل باغ است که اصلش باغی بوده همچون ناصر چون ضمه بر یا ثقیل بود
حذف کردند پس التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را انداختند نه تنوین زیرا که
حرف علت بحذف اولی و سزاوارتر است و لا عاد و من هاد و من وال و من واق
و باق و غواش و مستخف و دان و الازان و من راق و شیخ فرموده که حدثنا
بذلک محمد بن احمد عن الانباری و انباری گفته که من در جمیع مصاحف اما منقوصه که
یا بکفیته باشد چنین یافته ام شاذ ح و حذف یا اتن در النمل فقط است و حذف
یا عذاب مختص است در سورة ص و مراد اسمی که از جهة تنوین یا را از لفظ حذف
کرده اند در کتابه نیز یا او محذوف است ه بقوله فی النمل احتراز از مثل و آتینی رحمة و آتینی
الکتاب فرموده و بقوله فی صاد احتراز از ان عذابی لشدید و مثل آن نموده و بقوله
لاجل تنوینها احتراز کرده از یائی که حذفش نه از جهة تنوین باشد بل از جهة حرف ساکن
منفصل بود که بعد از وست مثل و المقیمی الصلوة و حاضری المسجد الحرام و محلی الصید که
اینها همه در رسم ثابت اند ع حذف مثل ارجعون و المنادی و یسری تخفیف است و اکتفاء
بکسره ع حذف مثل التقاء ساکنین چنانچه گفته شد قال

وَفِي الْمُنَادِي سِوَى تَنْزِيلِ آخِرِهَا وَالْعَنْكَبُوتِ وَخُلْفُ الزُّخْرُفِ انْتَشَرَا

بحمد الله کلمات الثلثه

اقول این بتا شارتست بکلام شیخ حیث قال حدثنی احمد بن محمد حدثنی ابوبکر الانباری قال
و مراسم منادی که متکلم از اضافه بنفس خود کرده باشد پس یا از ان ساقط است یعنی هم در
لفظ و هم در خط مثل یقوم فاعبدون یعباد فاتقون یعباد الذین امنوا اتقوا مگر دو حرف یعنی دو محل
که یا را درین دو محل ثابت داشته اند در العنکبوت یعبادی الذین امنوا و در الزمر یا عبادی
الذین اسرفوا و بعد ازان ابوبکر انباری فرموده که اختلاف نموده اند مصاحف در یک حرف
یعنی در موضع الزخرف یا عبادی لا خوف علیکم الیوم که در مصاحف اهل مدینه بیا
مرسوم است و در مصاحف ما یعنی در مصاحف اهل عراق بغیر یا دیگر با بتا در روایة
بریدی نموده و او از ابو عمرو که فرموده که دیدم یا عبادی لا خوف در مصاحف اهل مدینه
و حجاز یعنی بکه مرسوم بیا و بریدی فرموده که در مصاحف ما یعنی مصاحف بصره
بغیر یا است ح و واقع گردانیده حذف را در منادی مضاف بیا متکلم هرجا که باشد
غیر از منادائی که در آخر سورة تنزیل امده و غیر از منادائی که در العنکبوت و اختلاف
در حذف و در اثبات در منادی مخصوص کرده سورة الزخرف را ح اختراز نموده
بقول آخرها از یا عبادی الذین امنوا اتقوا و یا عباد فاتقون که در اول سورة اند و معنی
انتقار مخصوص ساختن قوی است از میان جمیع قوم بعده یعنی اختلاف سورة الزخرف را
مخصوص ساخته نه سورة دیگر و در لفظ تنزیل رفع میتوان بنابر حکایه و فتح نیز میتوان
که لا ینصرف باشد از جهة تانیث و علمیه و جر و تنوین نیز میشاید اما جر از انجهه که مضاف
الیه است و تنوین از بهر انکه اصل در اسما انصراف است و در وجه تنوین از جهه وزن تعلق باید کرد

و در لفظ اخرها جر جایز است تا بدل از تنزیل باشد و نصب نیز میتوان بر ظرفیه یعنی غیر
از منادای تنزیل که واقع است در اخران ع حذف اختصارست و الکتابکه نموده و از زیادتی و احسن معنی تجیم
قال ایلٰفهم و اخذ فاخذنهم الکوٰ یا خاطئین و الامیین مستهزئین
اقول شیخ در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار گفته که نوشته اند اهل رسم ایلفهم را
بغیر یا و حذف الف بعد از لام از پیش گفته شد و در باب ما حذفت منه احدی الیائین اختصارا
فرموده که به اکثر مجمع مصاحف اتفاق نموده اند بر حذف یکی از دو یا چون بنبئید دوم
علامت جمع و بعد ازان فرموده که یا ثابت نزد من چون یا نجیت یعنی محذوف یا
اول است و دیگر فرموده که جایز است که یا اول ثابت باشد یعنی محذوف یاء دوم بود
و فرموده که وجه اول به قیاس نزدیکتر زیرا که یا دوم را از جهة معنی اورده اند
که ان جمعیت و بحذف ان این معنی ساقط شود و تمثیل به لفظ الامیین و ربانیین
و الحواریین فرموده و لفظ علیین را ازین قاعده استثنا کرده چنانکه بعد ازین در نظم
می اید و بعد ازان فرموده که و همچنین حذف کرده اند یائی را که صورة همزه باشد
مانند متکئین و المستهزئین و خاسئین و الخاطئین مثل انبیائت و دیگر فرموده که و همچنین
حذف کرده اند صورة همزه را در قوله تو اثاثا و رئیا و فرموده که من علم گشته ام همزه
ساکنه که از پیش او کسره باشد و صورتش را حذف کرده باشند مگر در موضع خاصه
ح حذف کنند یا ایلافهم را و همچنین حذف کنند یک یا را از دو یا که با یکدیگر مجتمع شده باشند
در یک کلمه و یک کلمه که در ان دو یا مجتمع باشند مثل و رئیا است و خاطئین و الامیین در حالتی که

این یا را اتباعش نموده باشند بحذف یا حذف کنند حذف کردنی که اتباعش نموده اند
یا حذف کنند در حالی که متابعت کننده رسم باشید ج از انجملة صدیها فرموده واو لهها یا اخرهما
علی التعیین نفرموده که تا معلوم شود که جائزاست که اول ثابت باشد و دوم محذوف و بعکس
ولکن در مقنع ترجیح وجه اول کرده چنانکه گفته شد و تمثیل بسه مثال فرموده اول لکن یا اول
صورة همزه ساکنه ما قبل مکسورست دوم لکنه یا اول صورة همزه متحرکات و یا دوم
از جهة جمعیت سوم لکنه یا اول یا بنیه است و یا دوم از برای جمع و در ترجمه در تقدیر
سوم که مفتوح احال از فاعل گرفته شد چنانکه جعبری فرموده نظر است زیرا که حال از جمع
می باید که جمع باشد و اینجا مفردات النّهم مگر اگر بر تقدیر کل واحد گیرند ع حذف النّهم احتمال
قراءت که ابو جعفر بحذف یا میخوانند و با ثبات و با ثبات الف در لفظ بروزن کتاب
پس در قراءة او حذف یا رسم قیاسی باشد و حذف الف رسم اصطلاحی و عمری هم از ابو جعفر
النّهم را بروزن علیهم روایة کرده واهوازی وابو العلا همدانی وغیر هما هم از ابو جعفر
از روایة عمری النّهم بروزن عنهم نقل کرده اند و درین دو روایة که بحذف هر دو حرف است
رسم قیاسی باشد و شیخ سخاوی روایة اول عمری را که جزم لام است نسبه به ابوبکر فرموده و از
ابی بن کعب وابن مسعود النّهم را بجزم لام وضم ها نقل کرده ع حذف یا صدر البیان از
مجموع کراسة اجتماع صورتین است قال

من حیی یحیی ویستحی کذاک سوی
يُحيِيْ يُحيِيْ وعليين مقتصرا
وذي الضمير يحيكم وشيئة
في الفرد مع سيئا والسيئ اقتصرا

وشیخ در باب مذکور آورده که چون واقع گردد

یا در طرف مانند یحیی والستحی وانت ولیی وانجه شل النبیات در مصاحف اهل شام
وعراق مرسوم اند بیک یا و بعد ازان فرموده که این یا که بعد از حذف ثابتست یا متحرکه است
در نزد من و دیگر گفته یا فتم هم در مصاحف مدینه و عراق من حیی عن بینه را در الانفال
بیک یا و غازی بن قیس همچنین بیک یا حکایتش کرده و بعد ازان فرموده که نزد من انست
که من حیی را که بیک یا می نویسند بر قراءت ان کسی است که ادغام کرده یعنی بیک یا نوشته اند
تا احتمال هر دو قراءة داشته باشد و دیگر فرموده که یا فتم در مصاحف مدینه و عراق ان ولیی
الله الذی را در الاعراف ولنحیی به در الفرقان و علی ان یحیی الموتی در القیمه بیک یا و فرموده
که این یک یا که ثابتست نزد من یا مفتوحه است زیرا که او حرف اعرابست یعنی او را از برای
اضافه زیاده کرده اند و شیخ سخاوی فرموده که ان یحیی الموتی را در مصحف شام به دو یا دیدم
و در اخراین باب فرموده که اتفاق نموده اند جملهٔ مصاحف بر رسم دو یا در قوله تو در الکهف
ویهیی لنا و یهیی لکم و در فاطر ومکر السیئ و المکر السیئ و در اوائل همین باب فرموده که اجتماع
کرده اند مجموع مصاحف بر حذف یکی از دو یا چون دوم علامة جمع باشد مگر لفی علیین فقط
در المطففین که مصاحف امصار اجتماع نموده اند بر رسم دو یا در وی بر اصل و بعد ازین فرموده
که افعیینا بالخلق الاول در سورة ق همه مصاحف اجتماع نموده اند بر رسم ان به دو یا
بنا بر لفظ واصل و بعد ازان گفته که اجتماع کرده اند کل مصاحف بر رسم دو یا در یحییکم و حییتم
ویحییها ویحیین واسخه شل النبیات چون ضمیری به او متصل شود و بعد ازان فرموده
که یا فتم در مصاحف مدینه و عراق و در غیر مصاحف مدینه و عراق نیز لفظ السیئه و سیئه را

هر جا که واقع شوند ولفظ وآخر سیئا را الثو به دو یا و فرموده که یاء دوم صورت همزه است
و دیگر فرموده که یا ثم در مصاحف این سه ناحیه مذکوره سیأت والسیات وسیاتکم وسیئاتهم
وسیاته را در مجموع قرآن بیک یا و فرموده که این یک یا که مرسوم است یا منقلبه است
یعنی یاء دوم که صورت همزه است محذوف شده ع کل واحد از من حی واز یحیی ویمیت
واز لا یستحیی وافیینا مرسوم اند بیک یا مثل آنچه از پیش رفت یعنی خاطئین والامیین
غیر از یحیی ویحیی وعلیین از روی اختصار بدو یا و غیر از فعلی که خداوند ضمیر باشد واین
فعل خداوند ضمیر مثل یحییکم است و غیر از لفظ سیئه در حالة افراد و تثنیه در حالتی که او صاحب
سیأ والسیئ باشد یعنی غیر از سیأ والسیئ بعد ازین گویا سائلی بگوید که این الفاظ که
استثنا شان کردند حکمشان چیست جواب میفرماید که اقتصار کرده شوند در هر یکی از ایشان
بدو یا بر اصل ح امام جعبری من حی ودو معطوفش را عطف بر مجموع گویا گرفته واین
معنی دو فساد دارد اول آنکه لفظ کذلک استکام بی فایده می ماند ودوم آنکه انحصار
اجتماع دو یا که یاء دوم در طرف باشد و حذفش کنند درین سه کلمه لازم آید زیرا که تقدیر
کلام این شود که حذف احدی الیائین در مثل رءیا است ودر مثل خاطئین ودر مثل
الامیین ودر لفظ من حی ویحیی ویستحیی لا غیر وحنین استثنا انجه که مثل انت ولیی
ویحیی هم ازین قبیلست ودر مصحف مدینه وعراق ان ولیی الله ولیحیی بهم ازین جمله اند
پس مناسب آنست که من حی را مبتدا گیرند ویحیی ویستحیی را عطف بر او وکذلک را خبر مبتدا
وگوییم که برین تقدیر نیز محذور دوم لازم می آید زیرا که چون گفته شد که حی مثل خاطئین است

معنیش این میشود که هم در حذف احدی الیائین وهم در آنکه در حیز مثل واقع است مانند اوست
ولفظ معتصرا در افرحت اگر بفتح صاد خوانند تمییز بود واگر بکسر خوانند لفظ مثبت
وما منداه تقدیر باید کرد تا حال از فاعلش باشد یعنی چون این کلمات مستثنی اند پس
ثابت دار یا ایشان در حالتی که اقتصار کننده باشی در اثبات یا جمع بر طیبین فقط
وامام سخاوی قوله وذی الضمیر را عطف بر سوی گرفته وفسادش ظاهرست پس صلاح آنست
که گفتنی که عطفست بر سیئ واطلاق ناظم وذی الضمیر را معلوم شد که این ضمیر خواه متکلم
باشد یا مخاطب یا غایب جا بحثه در اشله مقنع رفت ومراد از سیئه خواه معرف وخواه
منکر واز قیده فی الفرد مفهوم گشت که جمع مثل السیأت بیک یا مرسوست واز عبارت
شیخ معلوم گشت که ان ولیی الله ولیحیی به وعلی ان یحیی الموتی در غیر مصاحف مدینه وعراق
به دو یا مرسوم اند واز نظم این اختلاف معلوم نشد ولفظ السیئ شامل هر دو محل است
ع حذف کراهة اجتماع مثلین است و ع حذف اول نه دوم حمل بر التقاء ساکنین که
ساکن اول را می اندازند و ع حذف دوم نه اول آنست که تکرار با سبب یاء دوم
حاصل میشود و ع حذف از بعضی واثبات در بعضی علامت بر آنکه حذف نه واجب است
ودر او امام جعبری فرموده که اختیار من در جمیع حذف اول است ودر غیر جمع حذف
دوم والله اعلم و ع حذف مثل السیأت فرموده که گویا که اصحاب رسم مکروه
داشته اند که جمع کنند میان دو یا ومیان الف با وجود ثقل جمعیت والله اعلم قال

سیئا ویهیئ مع السیئ بها الف مع یایهما رسم الغازی وقد نکرا

شیخ ج

اقول شیخ در اخر باب مذکور اورده که دیدم این مواضع سه گانه را در کتاب هجاء
السنه بالف بعد از یا و این کتاب از مصنفات غازی بن قیس است دیگر فرموده که ابو حاتم
حکایه کرده که در بعض مصاحف سیالنا و بیتیالکم مرسوم اند بیائی که صورة همزه است
و شیخ بعد ازان فرموده که رسم باین کیفیه خلاف جماعت و ناظم تعبیر ازین عبارة بقوله
بقوله وقد ذکر فرموده ح سیتا و بیتیا در حالتی که صاحب السیا اند الف بعد از یا قایل است
درین سه کلمه بعد ازان گویا که قایلی میگوید که این از چه کس منقولست جواب میفرماید که نوشته است
غازی بن قیس این را در کتاب خویش و حال انکه این رسم رسمیست غیر معروف ه شیخ سخاوی
فرموده که شیخ ابو عمرو این سخن را که گفته که رسم الف بعد از یا خلاف جماعت نه از سر یقین
فرموده بل این سخن از غلبه ظن و از عدم اطلاع صادر شده و حال انکه من دیدم این
مواضع را در مصحف شامی که همچنان بود که غازی گفته و شیخ جعبری گفته که غازی از مصحف
مدنی عام روایه میکند و شاید که در بنا باین کیفیه مرسوم باشد و در باقی نوع رسم الف
بعد از یا اختیار دست از اجتماع صورتین و تعلیق است به قلب که از حذف اولی است
زیراکه وجود بر عدم رجحان دارد **قال** بآیة وبآیت العراق بها
یا آن عن بعضهم ولیس مشتهرا **اقول** شیخ در اواخر باب مذکور اورده که دیدم در بعضی
از مصاحف عراق لفظ بآیة و بآیت و بآیتنا را هر جا که واقعست در قران چون در اول
ایشان حرف یاست که مرسوم بوده بدو یا بر انکه بعضی از اعلال اصلشان دو یا بوده
و دیدم در بعضی دیگر که بیک یا مرسوم بوده بنا بر لفظ و بیشتر اصل رسم بر یا اند و امام سخاوی

گفته ندیدم من این کلمات مذکوره را در مجموع مصاحف عراقیه مگر بدو یا و در مصحف شامی
نیز بدو یاشان دیدم و امام جعبری گفته که رسم این کلمات بدو یا موافق سیتا و بیتیا اند از رد
ابدال و مخالف مجموع این باب اند زیراکه اجتماع صورتین است ح لفظ بآیة و بآیت
در بعضی از مصاحف عراق دو یا ثابت اند درین کلمات در حالتی که رسم باین کیفیه منقولست
از بعضی راویان رسم و حال انکه این نقل مشهور نیست ه از منطوق ممتنع شرط وجود
یاء اول این کلمات معلوم شد و از قضیه از لفظ نظم و شیخ بقوله وسوا الاکثر اشاره
بان کرده که بیشتر رسم بیک یا اند و ناظم تعبیر ازین معنی بلفظ بعضهم فرموده و از مفهوم
وسوا الاکثر دانسته شد که رسم بدو یا اندکست و از منطوق نظم که ولیس مشتهرا این معنی
مفهوم گشت و از عبارة شیخ که بعضی از اعلال اصلشان دو یا بوده معلوم شد که اعلالی حذف
درین کلمات رفته و امام جعبری از اسه نوع بیاورده اول انکه اصل ایة أییة بوده
بر وزن تمرة و از جهه متحرک بودن یای اول و فتح ما قبلش یا الف کرده دویم انکه اصلش
أییة بوده بر وزن حییة و الف را بدل از اهدی للضاعفین اورده سوم انکه در
اصل آییة بوده بر وزن ناصره بعد از جهه ثقل یک یا را انداختند و بعد ازان انرا بدو یا
نوشته اند تا یای اول صورة الف باشد و یای دوم صورة یای تا اعلام شود با انکه اماله درو
جایز است چنانچه از قتیبه از کسایی منقولست و امام سخاوی برین وجه رفته والله اعلم
ذ در بعضی از کتب رسم اورده اند که فبای الاء و بای ذنب قالت بدو یا مرسوم اند
یعنی فبیییی و این بر طریق خواندن اصفهانی باشد از ورش **قال**

والمنشئت بها بالیا بلا الف وفی الهجا عن الغازی کذا کثیرا

اول شیخ در باب مذکور بیش از ذکر باب یا اورده که یا فتم در مصاحف اصل عراق لفظ
المنشئت را در الرحمن بیا از غیر الف یعنی صورة همزه بیا نوشته بود و بعد از یا الف
جمع نبود و بعد از ان فرموده که غازی بن قیس نیز در کتاب خود همچنین نوشته ح
والمنشئت در مصاحف عراقیه مرسومست بیای الف بعد از یا والمنشئت دیده ور میشود
در هجا السنه از غازی بن قیس دیده ور شدن شکل دیده ور شدن در مصاحف عراقیه یعنی
باین کیفیه که در مصاحف عراق بود و در کتاب هجا السنه نیز اینچنان بود ع امام شاطبی که لفظ ذکر
المنشئت در متن نیست و حال انکه هست چنانچه منقول شد پس سخن او محمول بران شود
که در نسخهٔ او این نبوده و هم او فرموده که در مصحف شامی نیز دیدیم که باین کیفیه بود و از
تخصیص رسم یا بمصاحف عراقیه معلوم میشود که در مصاحف باقیه بیا والف باشد یا نی
و بی الف یعنی بحذف یا و باثبات الف و احتمال دارد نیز که باثبات یا و حذف الف باشد
همچون مصاحف عراق و در وجه دوم دوم رسم بر قرأة فتح شین باشد پس در دو وجه که
بیا مرسومست در یک وجه الف محذوف بود از جهه اختصار و در یک وجه دیگر ثابت
بنا بر اصل و در ان دو وجه که یا مرسوم نیست در یک وجه که الف ثابتست یکی الف دیگر که
صورة همزه است محذوف بود بنا بر کراهة اجتماع صورتین و در وجه دوم هم صورة همزه
محذوف بود بنا بر علة مذکوره و هم الف از جهة اختصار ع رسم یا و حذف الف انست که
شیخ فرموده که این بر قرأة کسی است که شین را مکسور خواند یعنی هر همزه که مفتوح است

وما قبلش مکسور در حالة تخفیف ابدالش بیا میکنند پس در خط نیز بصورة تخفیفش نوشتند تا لفظ
و خط موافق یکدیگر اینه بدان که ناظم باب مادرم باثبات الیا علی الاصل را از متن نظم نموده
بنا بر انکه اعتماد نموده که از مفهوم باب مذکور معلوم میشود اما از جهه سهولة بر طالبان ان
نیز نوشته میکرد و با بی اندیشه بسیار و تعب بی شمار آنرا ادراک نماینده وان جمل یاآت
که بعضی اصلی اند و بعضی زائده و زیادتیشان از برای اضافت چنانچه در یاآت محذوفه
مذکور گشت و این یاآت در البقره واخشونی ولاتم اتت وفان الله یاتی بالشمس و در
آل عمران فاتبعونی یحببکم الله و در الانعام لئن لم یهدنی ربی واتحاجونی فی الله و یوم یاتی
بعض ایات ربک وقل اننی هدنی و در الاعراف یوم یاتی تاویله ولن ترنی و فصرف
ترینی واستضعفونی وکادوا یقتلوننی وفهو المهتدی و در هود فکیدونی جمیعا و در یوسف
ما نبغی هذه وانا ومن اتبعنی و در ابراهیم فلا تلوموننی وفمن تبعنی و در الحجر قال ابشرتمونی
وسبحان المثانی و در النحل یوم تاتی کل نفس و در سبحان وقل لعبادی و در الکهف فان
اتبعتنی فلا تسئلنی و در مریم فاتبعنی اهدک و در طه ان اسر بعبادی فاتبعونی و در
النور الزانیه والزانی وانما یعبدوننی و در القصص ان یهدینی سوا السبیل و در یس وان
اعبدونی هذا و در ص اولی الایدی و در الزمر افغیر تامرونی ولوان الله هدینی و در الدخان فاسر
بعبادی و در الرحمن فیوخذ بالنواصی و در الصف لم توذوننی و برسول یاتی من بعدی
و در المنافقون لولا اخرتنی و در والفجر فی عبادی دیگر فرموده که فصل هر بابی که از
لفظ ساقط شده از برای انکه ساکنی دیگر که در کلمه دیگر است با و رسیده یعنی ز مان از جهة

الثقفا ساکنین یا ساکن دولت از لفظ افتاده پس این یا ثابت در رسم مانند قوله یؤتی الحکمة
در البقره وما تغنی الآیات در یونس وانی اوفی الکیل در یوسف وانا نأتی الارض در الرعد والانبیا
والا آتی الرحمن در مریم وبهادی العمی در النمل ولا نبتغی الجاهلین در القصص واین انما سح
الروم وان الله لا یهدی القوم هر جا که واقع شود ویلقی الروح در حم المؤمن واخشه مثل اینها
غیر از یازده موضع که مجموع مصاحف اتفاق دارند بر حذف یا دران یازده موضع وذکر
آن در جمله یا آت محذوفه مذکور شد مثل وسوف یؤت الله واخشون الیوم ونقص
الحق وننج المؤمنین ومانند ان وچون مجموع مذکور شده اعاده تکرار باشد والله اعلم

قال باب ما زیدت فیه الیا **اقول** یعنی این بابیست در بیان
لفظی چند که زیاده کرده اند دران لفظها یا را وشیخ در ترجمه این باب فرموده که باب
ما رسم باثبات الیا زیادة او لمعنی یعنی این باب در بیان چیزی چندست که مرسوم گشته اند
در مصاحف باثبات یا واین اثبات از جهه زیادتیست یا از برای معنیی از معانی که
ان ممتاز شدن کلمه ایست از کلمه دیگر بسبب این زیادتی واین ترجمه از ترجمه ناظم
عام ترست زیراکه شامل هر دو قسمست وترجمه ناظم مخصوص است در قسم زیادتی مگر آنکه تقدیر شکل
چنین کنند که باب ما زیدت فیه الیا علی اللفظ او رسمت یعنی کجا نسخه امام جبره فرموده **قال**

أو من وراء حجاب زیدت یاؤه وفی تلقاء نفسی ومن آناء لا غیرا
وفی وإیتائی ذی القربی بأییکم بأیید ان مات مع افان مت طب عمرا
من نبائ المرسلین ثم فی ملائه اذا أضیفا الی اضمار من سترا

لقائی عن الروم للغازی وکلهم بأنبیا بلا الف فی ألئی قبل یرا

اقول شیخ در باب مذکور آورده که بدانکه کاتبان مصحف زیاده کرده اند یا را در نه موضع در آل
عمران افائن مات ودر الانعام من نبای المرسلین ودر یونس من تلقای نفسی ودر النحل وایتای
ذی القربی ودر طه ومن انای اللیل ودر الانبیا افائن مت ودر الشوری او من ورای حجاب
ودر الذاریات والسماء بنیناها بأیید ودر ن والقلم بأییکم المفتون وبعد از ان فرموده که
در کتاب غازی بن قیس بلقای ربهم وبلقای الآخرة هر دو در الروم به یا مرسوم اند وذکر
فرموده که دیدم در مصاحف عراق ودر غیر مصاحف عراق نیز لفظ وملائه وملائهم را
در همه قرآن که مرسوم بودند بیا بعد از همزه یعنی بعد از الفی که صورة همزه مکسوره است
وبعد از ان فرموده که غازی بن قیس این دو لفظ را ومجموع ان الفاظ دیگر را که از
پیش رفت در کتاب هجاء السنة که از اهل مدینه روایت کرده بیا مرسوم کرده این وبعد
الاین روایتها زیادتی یا را در یک کلمه یا در دو کلمه ازین کلمات مذکوره از یک کس یا از دو
کس نقل کرده وبگویم که این روایات متفرقه تأکید روایه اولست وبعد از ان چنین
فرموده که در مصاحف اهل مدینه وسایر عراق اللائی تظهرون واللائی یئسن
واللائی لم یحضن مرسوم اند بیای والف پیش از یا یعنی بصورة الی که حرف جرست
مکتوب اند وشیخ سخاوی فرموده که دیدم در مصحف شامی که الف از تلقای نفسی
واز ایتای محذوف بود یعنی باین صورة بودند تلقی وایتی ودر انای اللیل
واو من ورای حجاب ثابت ح او من وراء حجاب زیاده کرده شده یا در او وچنین

زیاده کرده شده یا در لقائی نفسی و در منا ثانی در حالتی که در زیادتی این یا هیچ صعوبتی
و دشواری نیست و همچنین زیاده کرده اند یا را در وایتائی ذی القربی و در بایکم و در باید
و دران مات که مصاحب ان مثبت یعنی در ان مت نیز زیاده کرده اند پس تحریر در
هذه الم بهمین کیفیه می نویس که عمرت در خوش که زان یاد و همچنین زیاده کرده اند یا را
در من نبائی المرسلین و بعد از ان در لفظ ملائه وقتی که این لفظ ملائی را اضافت کرده شد بسوی
بضمیر اسمی که از اوابو شیده اند یعنی تلفظ بام صحرائ نکرده باشند و زیاده کرده اند یا را
در لفظ لقاء در دو محل در سورة الروم از برای غازی و همه را و باین رسم نوشته اند یا ثبات
یا و واقع گردانیده اند حذف الفی را که دیده و میشود از بعض یا در اللائی یعنی مرسوم گردانیده اند
آنرا با ثبات یا و حذف الفی که بعض از یاآت ج بقید لفظا و فسکلو من من وراء حجاب
خارج شد و بلفظ حجاب من وراء اسحق و مثل ان بیرون رفت و بواسطه کلمه نفسی اقرا زاد
تلقاء اصحاب النار فرموده و بحرف من اقرار از انا اللیل ساجدا نموده و بقوله لا عشرا
اشارة بان نموده که هیچ اشکال درین کلمات نیست زیرا که بقید ها از دیگر کلمات ممتاز
میگردند و لفظ ایتاء را به ذی القربی مقید ساخته تا ایتاء الزکوة خارج گردد و تخصیص
بایکم فرموده تا ایتم و اما تخرجن و مثل ان بیرون شوند و تلفظ بکلها باید فرموده تا ذا
الاید خارج شود و چون ممکن نبود در نظم که تلفظ بتمام کلمات نماید مات و افائن
مت نماید بانچه میسرش بود تکلم فرموده و غرض نیکو مفهوم میشود و وزن شعر تقبل حرکه
همزه ان مات است و از انجهة که لفظ مت فرموده از عقب ان طب عمر اکتفا تا موجب

تفرح بعد از تعمیم شود و لفظ نبا را بر دو قید مقید ساخته تا به قید من مثل نبا الذین و نبا نوح
بیرون رود و بقید المرسلین من نبا موسی خارج گردد و از قوله لا اذا ضیف معلوم گشت که زیاده
یا در لفظ ملائه در موضعی است که همزه اش مکسور بود و مضاف بضمیر مفرد مذکر و جمع مذکر
مردو غائب پس در ملائه که همزه اش مفتوح است اگرچه مضافست و در مثل قال
الملاء که نه مضافست و همزه اش نه مکسور یا را زیاده نکنند و از اطلاقش مفهوم گشت
که همه مصاحف برین زیادتی اتفاق دارند خلاف شیخ اشارة بانی معنی با بن عباد
فرموده که در مصاحف عراق و در غیر مصاحف عراق ملائه و ملائهم را حینئذ دیدم
و همچنین از اطلاق ناظم دانسته اند که زیادتی یا در لقاء در هر دو موضع سورة الروم
مثل لقاء نا و لقاء الله خارج شد و چون غازی بن قیس زیادتی یا را در لقاء روایه کرده
از مصحف مدینه که از برای عوام نوشته بود بنا احتمال دارد که در مصاحف دیگر بغیر
یا باشد و احتمال دارد که هم بیا باشد و شیخ سخاوی گفته که در مصحف شامی دیدم
که محل اول بغیر یا مرسوم بود و محل دوم بیا و امام جعبری فرموده که احتمال دارد که
بهر دو سور یا از محل خود محو گشته باشد و سخاوی نموده که این روایة را در مقنع
ذکر نکرده بل در غیر مقنع گفته که لقاء دو محل در الروم بدان طریق که غازی بن قیس
از مصاحف مدینه روایه کرده مرسوم اند بیا پس بنا برین اختلافات این دو
موضع از مواضع مختلف فیها باشد و از لفظ کلهم اتفاق کتاب بر حذف الف
در اللائی معلوم شد و از اطلاقش دانسته اند که حذف در هر سه محل هست و در مقنع

هر سه محل را ذکر کرده وحذف یاء اول اللائی از عموم قوله واحذف واحدهما دانسته می اید وچون الفش از قوله لکنا ولنک واللائی معلوم شده ودیگر باز درین محل ذکر میفرماید چنین مینماید که مکرر باشد ع زیادتی یا در او من ورا حجاب وتلقائی واناء وایتائی وتلقائی انست که تشبیه کرده اند همزه متطرفه را بمتوسطه در تصویرش بیاء مثل الملئکة واولئک یا انکه تا یا اشارة یا شد بانکه اگر این همزه را تسهیل کنند کالیاء گویند یا انکه تا یا صورة کسره باشد زیراکه در خط قدیم علامة کسره یای کوچک را در زیر حرف می نوشته اند وعلامة ضمه واوی کوچک را از پیش حرف وعلامة فتحه نیم الفی را بر سر حرف وع زیادتی یا در نبائی ودر ملائه وملائهم وافائن ودر بایید وبایکم دو وجه اخرینست ازین سه وجه مذکور یا انکه تا یا صورة همزه شود بنابرانکه تخفیفش بابدال بیاء است در نبائی در تخفیف رسمی ودر بایید وبایکم وتسهیل کالیاءات در بواقی والف که از پیش یااست از برای تقویه همزه باشد بمچنانچه در ملائه ودر نبائی وجه این هم دیگر میتوان گفت که الف از برای فرقست میان نبای ومیان نبی ونبی ودر ملائهم تا فرق باشد میان او ومیان ملئهم ودر بایکم در علة زیادتی یا این نیز میتوان گفت که صورة مدغم ومدغم فیه را هر دو نوشته اند ووجه بهترین در مجموع این کلمات در زیادتی یا انست که تخفیفش در حالة وقف بابدالست یا بتسهیل وع حذف الف از اللائی اختصارست همچنانچه از تلقاء یعنی حذف کردند ودر صورة باقی که الی است یا صورة همزه باشد نزد کسی که یا را حذف میکند خواه از تسهیل کنده وخواه از تحقیق

خوانند نزد کسی که همزه را بدل بیاء ساکنه میکند یا صورة یا باشد ونزد کسی که هر دو یا را ثابت میدارد احدی الیائین محذوف بود بنابر اجتماع صورتین وظاهر انست که صورة همزه محذوفست جنانچه در قوله فاحذف واحد هما گفته شد والله اعلم قال باب حذف الواو وزیادتها اقول یعنی این بابیست در بیان حذف واو وزیاده کردن واو ومقنع حذف را در باب جهارم اورده ودر ترجمه اش جنین گفته که باب ما حذفت منه الواو اکتفاء بالضمة منها او لمعنی غیره وزیادتی را در باب دهم اورده ودر ترجمه ان جنین فرموده که باب ما زیدت الواو فی رسمه للفرقان اوبیانا للهمزة وناظم که هر دو را در یک باب اورده بنابر انست که این هر دو قسم اندک بودند بخلاف یا که جون بحثشان بسیار بود در دو باب اورده ع شیخ بقوله اکتفاء بالضمة منها احتراز از واوی نموده که حذف واو از برای جزم باشد ومراد از قوله او لمعنی غیره انست که حذف از برای کراهة اجتماع صورتین باشد وجون در ترجمه باب ابتدا بذکر حذف فرموده در نظم نیز اول بیان حذف نموده قال

وواو یدع ولدى سبحان واقترب یمحو بحامیم ندعو فاقرا اختصرا
وسم ننسوا الله قل والواو زید اولوا اولى اولات وفی اولئک انتشرا
والخلف فی ساوریکم قل وسولدکا وصلبنکم طه مع الشعرا

اقول شیخ در باب ما حذفت الواو باسناد روایه از ابن الانباری کرده که گفت که حذف کرده اند واو را از جهار فعل مرفوع یعنی فعل مضارع که نه منصوب باشد ونه

مجزوم اول در سبحان ویدع الانسان بالشر و در عسق و یمح الله الباطل و در القمر یدع
الداع و در العلق سندع الزبانیة بعد ازان فرموده که مجموع مصاحف اختلاف نموده اند
یعنی اتفاق نموده اند برانکه واو ازین مواضع ساقطست دیگر فرموده که همچنین اتفاق
کرده اند مجموع مصاحف بر حذف واو از قوله در التحریم و صالح المؤمنین از انجهة که
او مفردیست که او را معنی جمع میکند بعد ازان باسناد از فرا نقل کرده که گفت که حذف
کرده اند واو جمع را در مصحف در قوله نسوا الله یعنی نسوا الله فنسیهم در التوبه و نسوا الله
فانسیهم در الحشر بعد ازان چنین فرموده که ما نمی دانیم که نسوا الله بحذف واوست در هیچ
مصحفی از مصاحف اهل امصار و انچیزی را که حکایه کرده اند از فرا غلطیست از ناقل
و بعد ازان در باب ما زیدت الواو چنین اورده که بدانکه کاتبان مصاحف اجتماع
کرده اند بر زیاده کردن واو بعد از همزه در قوله اولئک و فاولئک و اولئکم و اولی
و اولوا و اولات هرجاکه واقع شود یعنی مثل یا اولی الالباب و اولوا الارحام و اولات
الاحمال و قال سأوریکم دیگر فرموده که یافتم در مصاحف اهل مدینه و سایر عراق سأوریکم
ایاتی در الانبیاء بزیادتی واو بعد از الف و بعد ازان فرموده که اختلاف نموده اند
مصاحف در قوله و لاصلبنکم در طه و الشعرا از برای انکه در بعضی مصاحف باثبات
واو اند و اجتماع کرده اند مجموع مصاحف بر حذف واو دران حرفی که در الاعرافست
یعنی ثم لاصلبنکم اجمعین و بعد ازان باسناد روایه کرده از محمد بن عیسی که گفته که انجه
در طه و الشعرا است بواوست و دیگر هم او گفته که از اصحاب رسم کسی هست که می نو یسد

این لفظ را بغیر واو یعنی در هر سه سوره و شیخ سخاوی گفته که زیادتی واو بعد از همزه
که ابو عمرو ذکر کرده من در هیچ مصحفی از مصاحف ندیدم و در مصحف شامی نیز بغیر واوست
ح و واو یدع و که واقعست در نزد سوره سبحان و سوره اقتربت و واو یمحو که در حم
و واو ندع و که حاصلست در سوره اقرا اختصارشان کرده اند یعنی محذوفشان ساخته اند
و حذف واو نسوا الله و نسیم است و بگو که واو را زیاده کرده در اولوا و اولی و اولات
و در اولئک و واو ننتشر و منتشر گشته در این الفاظ و در امثال این الفاظ مثل فاولئک
و اولئکم و اولا و اختلاف اند کسیکه در سأوریکم و اختلاف حاصلست در نزد لاصلبنکم
که در طه و الشعرا است ط از اطلاق ناظم اجماع بر حذف افعال چهارگانه معلوم شد
و از تخصیص شیخ و ناظم حذف را بلفظ یدع در سبحان و اقتربت و بلفظ یمح در حم عسق
و به لفظ ندع در اقرا او دانسته اند که انجه غیر اینها اند مثل یدعوا من دون الله و یمحوا
الله ما یشاء در الرعد و مثل یوم ندعوا واو در ایشان ثابتست و صالح المؤمنین را از انجهة
ذکر نکرد که در لفظا و واو نیست زیراکه او مفردیست که او را معنی جمع میکند چنانچه گفته
شد و در تخصیص امام جعبری نسوا الله را بسورة التوبه و در تخصیص بعضی دیگر بسورة الحشر
نظر است زیراکه حکم مطلق است و بقوله انتشر اشارة بدان فرموده که واو در لفظ
اولئکم و فاولئک و اولا نیز خواه در قران و خواه در غیر قران هست نه انکه منحصرست
درین الفاظ که ذکر کردم و اجماع مجموع مصاحف برین زیادتی از اطلاقش مفهوم گشت
و چون اثبات واو در سأوریکم در مصاحف مدینه و عراقست که بعضی مصاحف عکس اند

زیراکه عراق بصره است وکوفه وحذفش در مصاحف مکه وشام است که اکثر مصاحف بلاد اند
ناظم باین عبارة واختلف فی ساوریکم قل اشارة بان فرموده که اثبات اختلاف کمان حرف
واو ساقط گشت ورفع اختلاف کردن اثبات واوست بسیار واز اطلاقش معلوم میشود
که این حکم شامل هر دو سورة است واز اضافة اصلبنکم بسورة طه والشعرا مفهوم میگردد
که بر حذف واو در الاعراف اتفاق است وازانجه که اصلبنکم را از ساوریکم جدا کانه
یاد کرد که طرف اثبات در ساوریکم بیشتر است از طرف حذف ودر اصلبنکم هر دو
طرف مساوی اند ذ وابن مهران گفته که ساوریکم در الاعراف بواو مرسوم است
ودر الانبیا بغیر واو ع حذف در انچه اکتفی بضمه نموده اند انست که چون واو از جهة
التقاء ساکنین از لفظ ساقط میشد از خط نیز انداخته شد تا لفظ وخط موافق یکدیگر باشند ع
زیادتی در اولئک واولئکم فرقت میان ایشان ومیان الیک والیکم ودر اولی
فرقت میان او ومیان الی وچون در اولی زیاده کردند در اولوا واولات نیز هم را
للباب زیاده کردند ونیز میتوان که واو صورة ضمه همزه باشد چنانچه در خط قدیم زیاده
کردند ونیز میتوان که از برای تقویه همزه باشد ونیز شاید که از اشباع ضمه حاصل شده باشد
ع زیادتی در ساوریکم ولاصلبنکم انست که واو صورة همزه است والف که از پیش واوست
زیاده است یا انکه واو علامة ضمه است چنانچه گفته شد یا انکه الف صورة همزه است
بر فرض اتصال یعنی همچنانچه همزه مضمومه متوسطه را در مثل نساؤکم بصورة واو
مینگارند اینجا نیز بسبب سین ولام که داخل ایشان شده اند متوسط شان انگاشته شد

وصورة همزه شان بواو نگاشته شد والله الموفق والمعین بعد ازین شروع در بیان حذف یای زائد که از جهة اجتماع مثلین فرموده

قال وحذف احد هما فیما تزاد به بناً وصورة والجمع عم سوی
داود توئیه مشولا وغیری قل وفی تیوء اوفی الموؤدة ابتکرا

اقول شیخ در اثنای باب ما حذفت منه الواو الخ لفظ فصل اورده وبعد ازان فرموده که
اتفاق نموده اند همه مصاحف بر حذف واوی که صورة همزه است تا این حذف دلالت
کند بر تخفیف همزه در قوله تعالی یا وری یالی الیک والتی توئیه وبعد ازان فرموده که
منع میدانم هیچ همزه ساکنه را که پیش ازو ضمه باشد که اورا صورتی ننویسند مگر درین
مواضع لاغیر یعنی می باید که همزه ساکنه را بصورة حرفی نویسند که مناسب حرکة ما قبلش
باشد مگر درین چند لفظ مخصوص که ننویسند ودیگر فرموده که حذف کرده اند احدی الواوین
از رسم از جهة اکتفا بیکی از بین دو واو ازان یکی دیگر وقتی که باشد دوم علامة جمع یا وقتی
که این واو واخل لفظی گشته باشد از برای بنا بسیار ان واوی که از برای جمع امده مثل
ولا تلوون علی احد است ولا یستوون والغاوون ولیسوا وجوهکم وفادروا وفاؤوا الی
الکهف وجاؤکم ویراؤن وماننده ان وبعد ازان فرموده که وهمچنین است یدرؤن
ولا یطؤن وهم بدؤکم اول مرة ومستهزؤن ومتکئون وفمالؤن وانبوئی ولیطفئوا
ولیواطئوا ویستنبئونک وماننده ان از انهایی که واقع است پیش از واو جمع در و همزه
که پیش ازو فتحه باشد یا کسره وامام جعبری فرموده که تمثیل بماننده مستهزؤن بر مذهب
سیبویه است زیراکه همزه مضمومه ما قبل مکسور را در مذهب او بصورة واو می نویسند

در جمیع قران وهمچنین حذف کرده اند
واو را در قوله تعالی توی الیه

جاوهم

و در مذهب اخفش بصورة یا پس بگوییم که شیخ ازین جهة این قسم از قسم سابق جدا کرده دیگر
شیخ فرموده که واماان واوی که از برای بناست پس ان مثل قوله لم یلک ماوری
عنهما والموؤدة و یؤوسا و داود و ما ننداان و بعد ازان فرموده که واو ثابتة نزد من
در مجموع انجا ازینش رفت در خط واو دوم است زیرا که این واو در امده است در کلمه
از برای معنی که زائل میشود این معنی بسبب زائل شدن واو یعنی واو را بمعنی جمعیت از برای
زیاده کرده اند پس اگر این واو را حذف کنند معنی جمعیت زائل شود و بعد ازان
فرموده که و جائزست نیز نزد من که باشد واو ثابته واو اول زیرا که این واو از نفس
کلمات و بعد ازان ترجیح وجه دوم در بنا نهاده و گفته که وان که واو ثابته واو
اولست نزد من موجه ترست از ان لفظی که واو از برای بنا فقط داخل او شده ح
و حذف یکی از دو واو در لفظیست که زیاده کرده اند احدی الواوین یا در ان لفظ
از روی بنا کلمه یا از جهة صورة همزه و هر دو واو در جنب یکدیگر باشند و لفظ جمع
عام گشته انتشار حذف واو در او مثل الغاون و بگو که انچه زیادتی واو در او از
برای بنا آمده مثل داودات والموؤدة و مسؤلا و انچه از برای صورتست مانند توئیه
امده و قوله ابتدا یعنی شتافته اند در گردانیدن لفظ یسؤا در قرأة جمع و لفظ الموؤده را
مثال قسم بنا زیرا که دو واو از دو طرف همزه در هر دو مثال موجود اند م از لفظ احدهما
دانسته شد که حذف اول و دوم مساویست چنانچه در عبارة شیخ مذکور شد الا انکه
او ترجیح وجه دوم در بنا نهاده و غرض از بناست که بنا کلمه که متکلم قصد ان کرده

از برای معنی از معانی بزیادتی ان واو تمام میشود مثل انکه چون متکلم از بیخ قصد
موزون مفعول کند تا بعد از حذف حرف مضارعة و اتیان میم واو را زیاده میکند
این بنا مقصود تمام نمیگردد و مراد از صورتان که واو صورة همزه باشد و از بنا موصوله
یا موصولا از قوله ضیا که بعضی لفظات معلوم شد که می باید که این دو واو در یک لفظ باشند
تا مثل قالوا و اقبلوا بیرون رود و همچنین قید رفت که هر دو واو در جنب یکدیگر باشند
تا مثل وامنوا خارج شود و وزن شعر بنقل حرکة همزه لفظ اوتوا و امام جعبری فرموده
که در تمثیل ناظم به مسؤلا در قسم صورة نظرست زیرا که همزه متحرک ما قبل ساکن را قیاس
انست که صورتش نباشد و بعضی از امام مذکور که با وجود ایراد گفته که لفظ یسؤا در
قرأة جمع مثال قسم صورتست و حال انکه این همزه مثل ان همزه است که او بر ان اعتراض
کرده بعضی از قسم بناست مثل الموؤدة چنانچه در ترجمه بیت مذکور گشت و شیخ جعبری گفته
که در متتبع متعرض واوی که صورة همزه است نشده و حال انکه عبارة او در قسم صورة
در اول معنی بیت به گوشت رسانید پس گویا که در نسخه او این عبارة از قلم افتاده
والله اعلم و در مسؤلا واو مکتوب صورة همزه است و واوی را که از جهة فرق زیاده
کرده اند میان اولا موصوله و الا و حرف تنبیه محذوفست بدانکه در والذین تبوؤ
الدار سه واوست اول عین الفعل و دوم صورة همزه و سیم علامة جمع و همچنین مدیه
این فقیر حقیر شک داشت در انکه این لفظ را به دو واو می باید نوشت بنا بر انکه واو از اصل
کلمات و ان دو واو دیگر اگر چنانچه زائد اند اگر هر دو را بیکبار حذف میکنند گر حذف

لازم نماید یا آنکه بیک واو می باید نوشت قیاس بر آمنتم که با وجود سه همزه بیک همزه می نویسند
و بنا بران نیز که از رسم دو واو اجتماع صورتین لازم می آید و اصحاب رسم حذف احدی الواوین که
میکنند خود از جهت کراهة این جنسیت و از بعضی از اکابر این فن شیخنا استفسار رفت و جواب
فرموده که بیک واو می باید نوشت و بعد از چند گاهی بر نصوص جماعتی از ائمه این صنعة زکیه
مثل رازی و دانی شعور یافت که نص بر رسم دو واو نموده بودند و با وجود آن از جهت صدق
کلام آن بعض اکابر مستغفر منه این معنی در خاطر فاتر صورة ثبوت نمی بست تا بعد از چند
وقت دیگر در مقنع در آخر باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار وقوف
یافت بر نص قاطع امام ائمه اقاصی و ادانی شیخ ابو عمرو الدانی علیه الرحمة و الرضوان
که ذکر کتبوا ان کل اصحاب الرسم فی الحشر والذین تبوؤو بواوین من غیر الف این معنی در خاطر
نشست و شک برخاست اکنون وظیفه آنکه در هر دو مصحف که بیک واو مرسوم باشد
یک واو دیگر الحاق نمایند والله سبحانه اعلم بالصواب ع حذف واو کراهة اجتماع مثلین است
اگر گویند که در مثل آووا و نصروا و لا تلووا نیز اجتماع صورتین است پس باید که بیک
واو نوشته شدی و حال آنکه بدو واو می نویسند جواب گفته شود که هر جا که حذف کرده اند
بنا بر آنست که ضمه بوده که دلالت بر واو کند و در امثال اینها ضمه نیست بل ما قبل واو مفتوح
و فتحه دلالت بر واو نمیکند قال ان امرؤا و الربوا بالواو مع الف
ولیس خلف بها فی الروم محتقر اقول شیخ در آخر باب ذکر الهمزه و احکام رسمها
فی المصاحف که باب بیست و سیم است چنین آورده که اگر پیش از همزه ضمه باشد آن همزه مرسوم

شود بواو مانند ان امرؤا و در باب ما رسمت الالف فیه واوا علی لفظ التفخیم و الاصل که
باب یازدهم است آورده که مرسوم گردانیده اند در مجموع مصاحف لفظ الربوا را بواو هر جا که
واقع شود و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار که باب بیستم است فرموده
که در الروم در بعض مصاحف و ما آتیتم من ربا مرسومست بالف بغیر واو و در بعضی دیگر
مرسومست بواو یعنی و الالف و شیخ سخاوی آورده که من ربا را در مصحف شامی بغیر واو دیدم
و در غیر مصحف شامی بواو انتهی و دلیلت بر شهرة اختلاف در او ح لفظان امرؤا
و کلمه الربوا در مجموع قران مرسوم اند بواو و الفی بعد از واو و نیست اختلاف در لفظ
ربا در الروم اندک و حقیر بل کثیر است و کبیر چنانچه عبارة شیخ دیدی و معنیش
شنیدی ع در مقنع که متعرض الف بعد از واو در این دو لفظ نشده از آنجهت است
که در فصل ششم از باب دوم فرموده که الف را بعد از واو اصلی بغیر منفرد ثابت میدارند
و اعتماد بران نموده و ناظم که متعرض گشته دفع وهم کسی کرده که در خاطرش آید که
چون در مثل جاءو و تبوءو و تبلوا والو در لفظ بود الف را زیاده کرده شده و در این دو لفظ چون
واو در تلفظ نیست بل در لفظ اول همزه هست و در لفظ دوم الف که عوض آنست از واو
پس باید که الف را زیاده نکنند پس از جهت نص نموده که الف را زیاده میکنند تا بدانند که
حکم بل حکم اصل دارد ع رسم بواو در ان امرؤا مضموم بودن ما قبل همزه است
و ع رسم الف الربوا بواو آنست که تا بدانند که اصلش واو بوده چه او را از ربا یربو
گرفته اند که از ذوات الواوات پس در اصل واوش متحرک بوده و از جهت ثقل حرکه

بر واو ساکنش گردانیده اند و بنا بر متحرک بودن واو در اصل و مفتوح بودن ما قبلش
بالف کرده اند و در بعضی بواو نوشته اند تا اعلام از اصل نماید چنانچه از فرا سوال کردند
که در یوم ندعوا کل اناس بضم واو که قراة امام حسن بصری است چه میگوئی جواب داد که
من از آن نمی شناسم و این جواب دلیل بر آنست که قیاس اسکانست چه هر آنچه از
قیاس بیرون است خطر و منع است سماع آن اندر ب و چون فرا این را اسماع نموده
منع فرموده ع زیادتی الف بعد از واو در ان امرؤا و جزاء شاؤا آنکه چون
واو که صورة همزه است در طرف بود مشابهتی با واو قالوا داشت و چون آنجا زیاده
میکنند اینجا نیز زیاده کردند دفع آنکه واو چون صورت همزه آمده و همزه حرفی است
خفائی و بعد مخرجی دارد پس صورتش را بالف تقویه نمودند در خط همچنانکه همزه را
در لفظ تقویه بالف میکنند ع زیادتی الف بعد از واو الربوا مشابهة این واو است
بواو جمع از این که هر دو در طرف اند والله اعلم قال باب حروف من الهمز
وقعت فی الرسم علی غیر قیاس اقول یعنی این بابیست در بیان حرفی چند که
این حروف صورتها همزه اند و واقع اند این حروف در رسم بر خلاف قیاس رسم
این حروف مثل النشأة و سولا و موئلا که الف در مثال اول و یا در مثال سیم صورة
همزه اند و قیاس آنست که همزه متحرک ما قبل ساکن را صورة نباشد و واو در مثال
دوم صورة همزه است و همزه مبتدا قیاسش آنست که بصورة الف نویسند ○ شیخ
در متن از برای این قسم بابی را علیحده منعقد نساخته بل مسائل این باب را

در اثنای دیگر ابواب آورده چنانچه در آخر باب ذکر الهمزة و احکام رسمها فی المصاحف
اشارة باین معنی فرموده بعبارتی که متضمن شان بیانات که بهر تیکه حرفی چند وارد شده در رسم
که خارج اند از قیاس بنا بر معنی چند و این حروف مذکور گشته اند در مواضع خویش در میان
ابواب پس سزاوارست که اولا آنچه بر قیاس است ثبت باشند تا آنچه بر خلاف قیاس آمده فرق
توان کرد چنانچه در باب ذکر الهمزة و احکام رسمها فی المصاحف این قواعد را ممهد ساخته
و عبارة را از این نوع پرداخته که همزه بر دو نوعست ساکن و متحرک اما ساکن خواه که در
میان کلمه باشد یا در آخرش بحرفی نویسند که مناسب حرکة ما قبل همزه باشد یعنی اگر ما قبلش
مفتوح باشد بالف نویسند مثل یاکل والباسا و ان یشا و ام لم ینبأ الا در محلی چند که
خواهد آمد و اگر مضموم باشد بواو مانند مؤمنت و یؤمن واللؤلؤ و همزه ساکنه متطرفه
ما قبل مضموم در قرآن وارد نیست و اگر مکسور باشد بیا همچو نبئت و بئس و بئر مگر در قوله
وریا چنانچه رفت و محلی دیگر و اما متحرک هم در ابتدا و هم در میان و هم در آخر واقع میشود
پس اگر در اولست او را بصورة الف می باید نوشت خواه که مفتوح باشد یا مضموم یا مکسور
مگر در لفظ مخصوص که بعد ازین می آید و خواه که همزه قطع باشد یا وصل و خواه که اصلی
باشد یا مبدل مانند ادم و احد و اتی و الا و مثل اذن و امرت و انزل و اضطر را
و همچو تا ربیهم و اعلم و اضرب و الی و مثال مبدل کلا احد است که اصلش وحد بوده
و اگر در وسط است بنگریم که ما قبلش هم متحرکست یا ساکن پس اگر متحرکست او را بصورة
حرفی نویسند که حرکة همزه را از آن فرا گرفته اند یعنی اگر مفتوح باشد و ما قبلش مضموم یا

ونه مکسور بالفش نویسند مانند سال انشاکم واگر همزه مضموم باشد وماقبلش مفتوح بواو نویسند
ومثل یذرؤکم ونقرؤه وتؤزهم واگر مکسور باشد وماقبلش مکسور یا مضموم بیا همچنانکه
سئل وتطمئن واگر مفتوح باشد وماقبلش مضموم بواو نویسند مثل الفؤاد ونبؤا الذی اخذ
ویؤلف ونبرؤا واگر مفتوح باشد یا مضموم وماقبلشان مکسور بیا نویسند مانند لخاطئة
وفئة ونبئتکم ومثل سنقرئک ونبئکم واگر ساکن است خواه که این ساکن حرف صحیح باشد
یا حرف علة وخواه که حرف علة اصلی باشد یا زایده او را در خط صورتی نویسند مگر در
موضعی چند که مذکور خواهد شد همچنانکه یسئلون ویجئرون والمشئمة وجز او ومثل سوءاتکم
وسیئة وسیئت ولیسئوا در قراءة جمع وبرءون وشیا مگر که این ساکن الف باشد که از پیشا
اگر همزه مضموم است صورتش بواو نویسند واگر مکسور است بیا مثل نساءکم واولیاءهم واگر
مفتوح است صورتش ننویسند مثل ابناءکم وجاءکم وهمچنین اگر همزه متوسط مفتوح باشد
وما بعدش الف یا مکسور باشد وما بعدش یا یا مضموم بود وما بعدش واو او را هیچ
صورتی ننگارند مانند وشنئان وقرآن تبوءو اوراءک ومثل خاطئین وخاسئین
والصابئین واسرائیل ومتکئین ووراءی وشرکاءی وهمچون یستهزءون وبرءوسکم
ورءوف واگر همزه در آخرست خالی نیست که ماقبلش ساکنست یا متحرک پس اگر ساکن
آمده اعم از آنکه این ساکن حرف سالمه است یا حرف مد ولین واعم از آنکه اصلی
باشد یا زایده چنانکه در متوسطه گفته شد صورتشان نمی نگارند مثل الخبء وملء
والمرء وجزء ومثل السوء والسوء وسوء وشیء والمسیء وبریء وقروء وجاء

ویشاء ومن السماء وسواء ومن آمن واگر متحرک است اعم از آنکه مفتوح بود یا مکسور یا مضموم او را
بصورت حرفی باید نوشت که مناسب حرکه ماقبلش است پس اگر ماقبلش مفتوح است بصورت
الف نگارند مانند بدأ ویستهزئ وتبوأ وسبإ والنبإ واگر مکسورست بصورة یا مثل واذا
قرئ ویستهزئ وشاطئ واگر مضموم است بصورة واو مثل ان امرؤا واللؤلؤ واللؤلؤ
واگر همزه مبتداه است وبسبب حرفی زایده که داخل او شده این همزه باز متوسطه شده
اعتبار اصل نمایند وبصورة الف نویسند لابیه ولابراهیم مگر در محلی چند که اعتبار لفظ نمایند
وحکم متوسط الاصل بدهند چنانچه ناظم در مصراع دوم از بیت لاحق اشارت بآن کرده وقال

والهمز الاولی فی المرسوم الف سوی الذی یراد الوصل قد سطرا

اقول یعنی میگوید که همزه که در اول کلمه واقع شده باشد صورة او در رسم مصاحف است غیر از همزه
که بقصد وصلش نوشته باشد یعنی دو کلمه را بمنزله یک کلمه انگاشته باشند که از آن الف
ننویسند بل بحرفی که مناسب حرکه همزه باشد ه چون ناظم احکام رسم همزات را تمام ذکر
نکرده بود مجموع احوالشان از حرکات وسکنات بطریق مضمون متتبع مذکور شد تا طالب
برسم صاحب وقوف گردد و شیخ در آخر فصل دوم از باب ذکر ما حذفت منه الواو اورده که
در کتاب هجاء السنه ودر مصاحف قدیمه ما در یوسف فما جزاؤه وقالوا جزاؤه فهو جزاؤه
مرسم بغیر واو اند وبعد از آن یا شنا ودر روایة از نافع کرده که او گفته که در این سه موضع واو در
رسم هست وبعد از آن فرموده که ابتناسا و شیخ اعلام نمایند مرد ما نزا باطلاق قیاس
و بهره ما آنجه از قیاس بیرون است کران روایة کتاب هجاء السنه است پس از این دو روایة

اختلافی حاصل شده و نظم بنقل همزه الاول موزون می آید ع تصویر همزه بحرف مناسب
ما قبلش اشعارست بانکه این همزه در حالهٔ تخفیف مُبدَل بآن حروف میشود و ع
رسم مستهزاء بالف تنبیه است برانکه اصل تحقیق است و مستهزاء را تخفیف نمینماید از انجهة که
اگر تخفیفش کنند نزدیک بحرفی ساکن گردد و حرف ساکن در اول واقع نمیشود و از انجهة
اورا بیک صورة نگاشتند و ع بالف فقط نوشتنش نه بواو و یا انست که همزه و
الف در مخرج مشارکه دارد و در خفا از واو و یا مفارقه و ع تصویر همزه بحرفی
که موافق حرکة خودش است انست که تا دلالة نماید که در هنگام تخفیفش منقلب بآن
حروف میگردد و ع عدم صورة همزه انست که تا معلوم شود که در حالهٔ تخفیف این
همزه از لفظ ساقط میشود یا بسبب نقل یا بسبب ادغام و ع تصویرش در مثل ابا وکم
وابنائکم با وجود سکون ما قبل همزه انست که تا تنبیه باشد برانکه تخفیفش بهمزه کالواو
وکالیاء است و نقل حرکتش بما قبل نمی توان زیراکه انهنگام الف متحرک گردد پس همزه
باشد نه الف و ع عدم صورتش در مثل نساءکم بحذف با وجود انکه ما قبلش الف است
ان گوئید که از پیش مذکور شد که همزه مفتوحه رسمش یا الف است و از مانع اجتماع الفین
باشد و این معنی نزد اصحاب رسم مکروه است و ع عدمش در مثل وشنان و خاطئین
وجاءوکم کراهة اجتماع صورتین است یعنی واو و الف دو و واو دو یا و ع حذف
واو در جزاوه در یوسف علامة علامة جزری یار کسامه فی عمره فرموده که انست
که در خط قدیم زای را نزدیک بشکل واو می نوشتند و در رسم الف درمیان زای و واو

نمی نویسند پس گویا که اجتماع صورتین لازم می آید پس از ینجهة واو را حذف میکنند والله اعلم

قال فهؤلاء بواو ینبئهم به وینبئهم فصله کله سطرا

اقول شیخ در اخر فصل یازدهم از باب ذکر ما رسم فی المصاحف فرموده که نوشته اند واو
رسم لفظ سوءاة را بحذف الف یعنی بعد از ساو به واو و بعد از ان فرموده که واو نزد
من صورة همزه است در باب ذکر ما اتفقت علیه مصاحف اهل الامصار که باب
نوزدهم است اورده که نوشته اند اصحاب رسم قالوا ینبئوهم را در سورة طه موصول چنانچه
میان نون و واو الف نیست ح پس بنا برانکه بعضی از همزات مستهزاء را بر مراد
احتمال می نویسند لفظ سوءاة رسم همزه او بواو است و لفظ ینبئوهم همچنین رسم همزه او
بواو است و لفظ ینبئوهم پس حاصل کن مرد و حرف ساوراء یعنی هر سه کلمه را بوسته بیکدیگر
نویسی که تا قلان رسم مجموع این مذکور را بوصل نوشته اند ه چون حذف الفاظ ها تنبیه
از پیش معلوم شده بود ناظم متوجه ان نشده و شیخ که متوجه شده یا از جهة تجدید عهد
باشد یا بگوئید که مکرر است و گفتار شیخ که واو نزد من صورة همزه است اشارتست
بدفع وهم کسی که تصور نماید که مکرر این واو ان واویست که بعد از همزه در مثل اولئک
زیاده کرده اند بل این واو صورة همزه است و اکتفا از ان واو یا این واو نموده اند تا
جمع بین الصورتین لازم نیاید چنانچه از پیش گفته شده و هم از گفتار او که در ینبئوهم درمیان
نون و واو الف نیست مفهوم گشت که صورة همزه را بواو نوشته اند و از نظم معلوم میگردد که
هر سه کلمه را پیوسته بهم نویسند چنانچه در بیت دیدی که رسم الف بعد از یا و رسم الف ابن حذف

کرده‌اند و یا را بیوسته بنون و نون را بیوسته بواو که صورة همزه است نوشته‌اند اما شیخ
سخاوی فرموده و علامه جزری بارک الله فی عمره متابعتش نموده که در مصحف شام
دیدم که باین صورة بود که یابنؤم یعنی الف بعد از یا حذف کرده بودند و همزه این را
متصل بیا نوشته و ظاهر قول شیخ مؤید قول ایشان می‌آید چه عبارة مقنع اینست
که وکتبوا یابنؤم موصولة لیس بین النون والواو الف وازین عبارة لازم می‌آید
که مجموع را متصل نوشته باشند الا آنکه علامه جزری مدظله فرموده که من دران
اثر حک مشاهده نمودم و گمان می‌برم که این حک بعد از سخاوی بوده و دیگر هم علامه
جزری دام الله برکته فرموده که در مصحف کبیر شامی و در مصحف امام در دیار مصر
دیدم که یابنوم بود یعنی باثبات همزه ابن و از مقنع از لفظ بطه و از نظم از
لفظ به یبنؤم باثبات یا معلوم شد که در الاعراف ابن ام منفصل است ع
رسم اتصال مولا و سوانهم متمسکی حرف تنبیه است به آنکس که تنبیه بیکند و در
یابنؤم امتزاج حرف ندا است بر منادی و اختلاط مضاف بمضاف الیه تا بر سیان
در حالت تخفیف کاهی حکم اتصال که تحقیق جاری شود و کاهی حکم انفصال که تخفیف است

قال أئنكم بيائي العنكبوت وفي الانعام مع فصلت والنمل قد زهر

اقول شیخ در باب ذکر ما رسمت فیه بالیا علی مراد التلیین للهمزة باسناد روایة
از محمد بن عیسی فرموده که لفظ ائنکم بیا و نون چهار موضع است در الانعام ائنکم لتشهدون
و در النمل ائنکم لتاتون الرجال و در العنکبوت ائنکم لتاتون و در حم السجدة ائنکم لتکفرون

ح و همزه دوم لفظ ائنکم بیا ظاهر شده یعنی بیا مرسوم است در موضع دوم
العنکبوت و در الانعام در حالتی که الانعام مصاحبت با سورة فصلت و با سورة
النمل درین حکم ه هم از لفظ مقنع و هم از عبارة نظم معلوم شد که ائنکم لتاتون الفاحشة
در اول العنکبوت بغیر یا مکتوبست و قاعده کلیات که موضعی که در اخبار و استفهام
ان قرارا اختلافست از ایک همزه مرسوم کردانیده‌اند تا احتمال قراتین داشته
باشد جنانچه از عموم حکم و کل ما زاد اولته علی الف مفهوم گشت پس هرجا که اختلاف
نکرده‌اند همزه دوم را بیا یا بواو می‌نویسند تا تنبیه باشد برآنکه این همزه در حالة
تخفیف کالیا یا کالواو ملفوظ میکردد ع اثبات یا اعبار لفظست بنا برآنکه همزه
متوسطه مکسوره که ماقبلش مفتوحست قیاسش انست که بیا مرسوم شد جنانچه در اول باب دانسته آمد

قال وخص فائنا امتنا اذا وقعت وقل ائن لنا بخص فی الشعرا

اقول شیخ در باب مذکور هم از محمد بن عیسی و هم از نافع و هم از هشام بن عمار
باسناد نقل کرده که ائذا متنا در الواقعة بیا مکتوبست و از محمد بن نصیر روایة
کرده که نوشته‌اند اصحاب رسم ائن لنا لاجرا را در الشعرا بیا و در الاعراف ان لنا لاجرا
بغیر یا ح و مخصوص کردانیده ائذا وقعت را در اثبات یا ائذا متنا و بگو که اثبات یا
در ائن لنا مخصوص کرده میشود در الشعرا ه محمد بن عیسی گفته که نیست در قران
غیر از ائذا و مثلش نه انست که در مجموع قران لفظ ائذا همینست و بس بل مثلش
انست که ائذا که بیا مرسومست غیر ازین موضع در قران نیست و قوله خص اشارة بای

معنی است وچون اثنٰنا در الاعراف از منطوق الشعر امفهوم میشد نظم ذکر الاعراف نفرموده چنانچه شیخ فرموده وبقوله نَخصّ اشارة باین معنی نموده

ع اثبات یا سماعیست که در اثنکم گفته شد وع حذف اراده اخبار شیخ والله اعلم

قال وفوق صاد اثنانا انبا کم سُموا فزد الیه الذی فی النمل بعد کرا

اقول شیخ هم درین باب نقل از محمد بن عیسی فرموده که اثنکه بیا و نون مرسوم دو موضع است در طس النمل اتنا لمخرجون و در والصافات ائنا لتارکوا او ازیزیدی نقل کرده که ائنا لمخرجون و ائنا لتارکوا مرسوم اند بیا ح نوشته اند را و یان رسم لفظ اثنا در الا سورة صاد یعنی والصافات با ثبات یا در حالتی که ائنا موضع دوم است در زیاده کن بر موضع والصافات آن موضعی را که در النمل است در حالتی که تو متذکر این معنی باشی که موضع النمل لفظ ائنات نه لفظ اذا ه در متمنع موضع دوم والصافات را بلفظ لتارکوا تعریف فرموده و در نظم بقید الثانی مقیدش ساخته تا از ائنا لمبعوثون و ائنا لمدینون بیرون رود ع اثبات سماعیست که مذکور گشت الا آنکه اثنا در سورة النمل احتمال دارد که حرف دوم یا باشد واحتمال دارد که نون باشد والله اعلم

قال آئمة وائن ذکرتم وائفکا بالعراق ولا نص فیجتبا

اقول شیخ درهمین باب فرموده که در زمانی که نقل نمیدیدم درانکه در باقی این باب یعنی در غیر این کلمات مذکوره همزهٔ دوم را بیای باید نوشت یا بغیر یا بنا بر روی مصاحف مدینه و عراق قدیمه

اصلیه که کوفه وبصره است کردم پس یافتم درین مصاحف مذکوره ائن ذکرتم را در یس وائفکا را در والصافات وائمة الکفر وائمة یهدون ومانند ازان ازلفظ ائن یعنی در سه مکان دیگر مرسوم بیا واین الفاظ در کتاب هجاء السنه همچنین مرسوم بیا اند وبعد ازان فرموده ویافتم ائنک لانت یوسف را در یوسف وائله مع الله را مجموع هر سه در سورة النمل آمده وان پنج محل است وائنک لمن المصدقین را در والصافات وائنا لمردودون را در والنازعات بغیر یا ودیگر فرموده که همچنین یافتم ائنکم لتاتون را در الاعراف وموضع اول را از العنکبوت بغیر یا وبعد ازان فرموده که اخبار باین روایة که نموده بنا بر آنست که نصر بن یوسف حکایة کرده که در مجموع مصاحف موضع الاعراف مرسوم است بیا ودیگر فرموده که این وهمی عجیب وغلطی غریبست ازاو وامام سخاوی تصدیق شیخ نموده وگفته که من نیز در مصحف شامی همچنین بغیر یا دیدم وشیخ جعبری عذر طرفین نهاده وگفته که شاید که نصر بن یوسف به اثبات دیده وحکایة کرده وبعد ازانکه بهم ورد سور اثر یا از مصحف رفته سخاوی مشاهده نموده وحکایة نرا ازان فرموده وبعد ازان باسناد روایه از ابو عبید نموده که دیدم در مصحف عثمان ائنکم لتاتون الفاحشة را در العنکبوت مرسوم بیک حرف یعنی بیک نون بعد از همزه ودیدم دوم را که ائنکم لتاتون الرجال است بدو حرف یعنی بیا و نون بعد از همزه واین تکرار بنا بر تاکید است ح ائمة وائن ذکرتم وائفکا مرسوم اند در مصاحف عراقیه بیا وهیچ نقلی وارد نشده که در غیر

نقل ج

این الفاظ مذکوره به یا می باید نوشت تا خفوش ممتنع باشد یا آنکه بحذف می باید ساخت
تا اثباتش جائز نباشد پس متابعت رسم باید نمود یا رجوع باصل ع روایه انک لانت
یوسف تا آخر که در نظم نیست از الجمة است که از مفهومش معلوم میشود زیرا که چون
اخبار نموده که این الفاظ مذکوره مرسومه اند بیا البته الجمة غیر اینهاست بحذف یا خواهد
بود ذ و منقولست از رسم ابن مهران که آنچه ذکر تم در پس بغیر یا مرسوم است و علتش
احتمال قرائتین باشد ع رسم یا اراده تعمیم است و ع رسم یا اراده تبیین است
و ع عدم یا اعتبار اصل خبا لحجة در قوله وکل بازاد اوله مقرر شده که چون همزه استفهام
و اهمزه اصلی جمع شوند یک همزه بنویسند قال

ویومئذ ولئلا وحینئذ ولکن ولام الف لاهب بنسبة الامام سرا

اقول شیخ در آخر باب مذکور فرموده که از الفاظی که بیا مرسوم اند بر مراد وصل و بر غرض
تبیین باجماع ائمة اصحاب رسم قوله تعالى لئلا است در سه محل و لکن ویومئذ و حینئذ
هر جا که واقع کرده و در آخر باب ما رسم بالالف علی اللفظ او المعنی که باب نهم است
باسناد روایه کرده از ابو عبید که مجموع مصاحف اجتماع نموده اند بر رسم الف بعد از
لام در قوله تعالى در سورة مریم لاهب لک ح همزه یومئذ و همزه معطوفات
سه گانه اش مرسوم گشته اند بیا و لام لاهب و الف لاهب مصحف امام که در کمال
صحة و وفور شهرة همچون بدرست کشف و روشن گردانیده اند همچنانکه
سائر مصاحف عثمانیه نیز اینها را ظاهر و هویدا گردانیده اند یا تقدیرش چنین که

نه در رسم امام سرایه کرده است در باقی مصاحف یعنی در مجموع بلام الف نوشته ع رسم کلمات
چهارگانه از عطف بر ما قبل معلوم میگردد و کسی انیر سد که بگوید که چون در مجموع مصاحف
لاهب بلام الف مرسوم است پس قراءة ابو جعفر و ابو عمرو و روایه قالون در یک وجه از دو
وجهش و روایه ورش و روح و قراءة ابن عامر نیز نه از طرق شاطبیه که لیهب بیا است
مخالف مصاحف باشد زیرا که این نیز مثل الصراطات که در مجموع مصاحف به صاد مرسوم شده
و بعضی بسین میخوانند پس گران مخالفه این نیز مخالف والانقطاع و وصل همزه بما کش
در ان چهار کلمه اعلامت بر آنکه مضاف محتاجست بمضاف الیه ع رسمش به یا جاری گردن
این همزهاست در مجری همزه متوسطه الاصلی یعنی حقیقی و از بحث معلوم گشت که قیاس رسم همزه مکسوره
ما قبل مفتوح و همزه مفتوحه ما قبل مکسور به یا است و ع رسم لاهب بلام الف اعتبار اصل
چه همزه مبتدا خواه که حرفی داخل او شده باشد قیاسش انست که با الف نویسند والله اعلم قال

وفي اؤنبئكم واو ويحيى فى الرؤيا ورئيا ورءيا كل الصور

اقول شیخ در آخر باب ما رسمت فیه الواو صورة للهمزة که باب دوازدهم است چنین فرموده
که و همچنین اتفاق نموده اند جمیع مصاحف بر رسم واو بعد از همزه مبتدا در آل عمران در قوله تعالى
قل اؤنبئکم یعنی آن واو صورة همزه دوم باشد و مرسوم نگردانیده اند اصحاب رسم واو را
در اؤنزل علیه الذکر و ألقى الذکر یعنی در این دو موضع صورة همزه دوم را بواو ننوشته اند و در
اول فصل اول از باب چهارم که باب ذکر ما حذفت منه الواو است گفته که اتفاق دارند همه
مصاحف بر حذف واوی که صورة همزهاست در قوله تعالى الرؤیا و رئیا که در جمیع قرآن ح

واو مرسومست در موضع همزهٔ مضمومه در اونبئکم و همه اصحاب رسم حذف میکنند صورتها
همزه یعنی واو را و یا را در الرءیا و رءیاو و رءیا ع از تخصیص تصویر در اونبئکم بواو معلوم شد
که در ان دو محل دیگر واو مرسوم نیست و شیخ جعبری نص نموده بر انکه ذکر لفظ ورءیا و الفظ
الرءیا و رءیا مستقیم نیست زیرا که حکم ان از قوله واخذ نوا احد بهما کورءیا ازپیش معلوم شده و دیگر
انکه در مثل الرءیا متعین است که محذوف صورة همزه است بخلاف ورءیا احتمال دارد که محذوف
یا اول باشد یا یاء دوم و از اطلاق قوله الصورا دانسته اند که محذوف هم واوست و هم یا ع
تصویر بواو اراده تسهیل است و اگر نه قیاس انست که همزه مرسوم بود و نیز همچنان دو محل
دیگر که در اینجا اراده تحقیق نموده اند و اعتبار اصل ع حذف واو اجتماع مثلین است تعذرا
چنانچه علامه جزری در خلاف نص نموده که در خط قدیم راء ورءیا را مشابه بواو می نوشتند پس گو یا
که اجتماع مثلین لازم امده ع حذف یا اجتماع صورتین است تخفیفا و نیز میتوان که رسم
در هر دو صورت تخفیف یا ادغام باشد چه مدغم و مدغم فیه را یک حرف می نویسند

تتمه

قال والنشأة الالف المرسوم بعد همزتها او مده وفبأی موئلا ندرا

اقول شیخ در اثنا فصل اول از باب ذکر ما رسم باثبات الالف علی اللفظ او المعنی اخبار فرموده
که اتفاق نموده اند بر انکه نوشته اند الف را بعد از شین در قوله النشأة در
العنکبوت و در والنجم و در الواقعه و بعد از ان فرموده که نمیدانم من همزهٔ متوسطه که پیش از و حرف
ساکن باشد که مرسوم کرده باشند در مصحف مگر درین کلمه و در قوله موئلا در الکهف لاغیر و از
عقب این سخن دلیل رسمی صورة همزه را چنین گفته که جائز است نزد من که این الف را که نوشته اند بر قراءة

کسی

کسی باشد که شین را مفتوح میسازد و مد میکند ذ کرمانی از ذوبان روایه کرده که در نشأه در
الفتح الف بعد از طا نوشته یعنی قیاس بر النشأة ح والنشأة التی که بعد از شین مرسوم است
صورة همزه است یا صورة الف و موئلا نادره و انکه امده به یاء ع عموم حکم والنشأة در هر سه
محل از اطلاق ناظم معلوم میشود و انکه صورة همزه در موئلا یا وا است در تکملة از قرینه کسر مفهوم
میگردد و در نظم از تصریح بان و قیاس انست که درین دو کلمه و در قوله اخرج شطأه در الفتح
صورة همزه نبود ع بود داش در النشأة احتمال قراءتین است چنانچه در نظم اشارة باین
معنی فرموده که الف مرسوم یا صورة همزه است بر قراءة ساکن کننده شین یا انکه صورة الف
بر قراءة مفتوح سازنده شین و مد کننده و برین تقدیر صورة همزه بعد از الف مرسوم نباشد
بر قیاس ع بود داش در شطأه هم احتمال قراءتین است ع تصویرش در موئلا از انست که
چون نقل حرکه همزه بواو کننده موئلا شود و کسره واو و سکون همزه پس مثل باشد و در مثل همزه را
بصورة یا حرکت است پس در موئلا نیز چنین کرده اند یا گویند که از جهت مناسبت ما قبل و ما بعد

[illegible] والله اعلم

قال وان تبوأ مع السوأى تفاؤ بهما قد صورت الفا منه القیاس برا

اقول شیخ هم در فصل اول از باب مذکور گفته که اتفاق نموده اند کاتبان مصاحف بر رسم الف بعد
از واو تا صورة همزه باشد در قوله در المائده ان تبوأ باثمی و در قوله در القصص لتنوأ بالعصبة
و بعد از ان از روی تاکید فرموده که من نمیدانم هیچ همزه منتظره که پیش از و حرفی ساکن باشد
که صورة سازند او را در خط در مصاحف مگر درین دو موضع لاغیر و در فصل سیم از باب ذکر ما رسم
فی المصاحف بالاثبات والحذف فرموده که نوشته اند اصحاب رسم بعد از همزه که لام الفعل است

یا تاییئس را در قوله یود الروم اسئوا السوای ح و همزه ان تبوا که مصاحب است و ا
لفظ السوای و در لفظ لتنوا بر پستی که صورتش ساخته اند با لفی که قیاس این الف بریں و بیز آ
ع تکرار کردن ناظم لفظ السوای را از انجهت است که در باب الحذف فی کلمات بقوله بالیا مع
الف السوای کذا اسقطا ابیات رسم یا بعد از همزه خواسته و درین باب بیان انکه تصویر همزه
بعد از حرف ساکن خلاف قیاس است و در مقنع بذکران درین باب قناعه نموده و شیخ
جعبری فرموده که اگر دعوی صاحب مقنع و ناظم بعد از واو صورة همزه است واین همزه را مصور
نمی باید کرد صحیح است پس مرا اینه باید که همزه لتنوا را بصورة واو ننویسند از جهة نقصش همچنانچه
همزه موئلا را بیا نوشته اند بنا بر موافقه کسرش و همزه النشاة و ان تبوا ولیسوا با الف
از بهر مطابقه فتحشان و علامه جزری بارک الله فی عمره نقض فرموده که صواب انست که صورة
همزه از لتنوا خود محذوف باشد بنا بر قیاس و الفی که بعد از واو مرسوم است زائد است مثل الف
یعبوا و تفتوا که از جهة مشابهتی که با واو جمع دارند افزاریاده کرده اند و بعد از ان فرموده که
در ان تبوا با شش نیز این احتمال دارد و هزوا و کفوا در قراة اسکان هم ازین قبیل اند که بایستی
که صورتشان نبودی اما نوشته اند شان از جهة احتمال قرات والله اعلم و بعضی گفته اند که و لا
تا یئسوا من روح الله و از لا یایئس من روح الله و افلم یائیس الذین نیز ازین قبیل اند که همزه
مصورات یعنی الفی که مرسوست صورة همزه است و حال انکه اگر ازین قبیل بودی صورتشان
لا تیاسوا و لا ییاس و افلم ییاس بتقدیم یا بر الف بودی بل زیادتی الف درین الفاظ
ثلثه یا بروایة بزی و ابن ذکوان است یا از جهة فرق است میان این کلمات و میان

یئس الذین کفروا و قد یئسوا من الاخرة مثل زیادتی الف در مائة از برای فرق میان او
و میان منه همچون زیادتی الف در لفظ لشای در الکهف خاصه یا در مائة قران
چنانچه قول بعضی دیگر است و در لفظ و جیء نه از جهة انچه که اگر چنین بودی
بایستی که صورة لشیء بو و یا بودی و صورة و جیء و جیا بیا و الف ع تصویر همزه
با لف در السوای انست که چون صورت الف تاییئس را بیا نوشتند بنا بر مراد اماله صورة
همزه را که بیش از وست بالف نوشتند تا اجاری باشند بانکه این همزه تابع الف تاییئس است در اماله والله اعلم

قال وصورت طرفا بالواو مع الف فی الرفع فی احرف وقد علت خطرا

اقول یعنی اتفاق نموده اند مجموع مصاحف بر رسم همزه متطرفه مضمومه بواو خواه که
این منون باشد مثل نبؤا عظیم و خواه غیر منون مانند انبؤا و خواه که پیش ازین
همزه الفی باشد خواه منقلب مثل نشؤا و خواه زائد مانند شرکؤا و خواه که زیادتی
الف از برای بنا مصدر باشد مثل بلؤا و جزؤا و خواه از جهة تکسیر همچون العلمؤا و خواه
که الف نباشد مثل یعبؤا و همچنین اتفاق نموده اند بر زیاده کردن الفی بعد ازین
واو که صورة همزه است و بر حذف الفی که پیش از همزه است ح و مصور کرده اند همزه را
در حالة رفعش در کلمتی چند مخصوصه به واو و از زیادتی الف بعد از واو در حالتی که این همزه
در طرف باشد و بدرستی که مرتفع شده قدر این همزه ع بقوله طرفا احتراز از متوسط
نموده چه حکم ان از پیش مذکور شده مثل دعاؤکم و بقوله فی الرفع مفتوحه و مکسوره را
ازین حکم بیرون کرده مثل شرکاءکم و یا ملا الا علی و من انبا و بقوله فی احرف

یعنی علامه جزری ... ع تصویر همزه ع

اشعار فرموده که این حکم عام نیست بل خاص است به بعضی از مواضع و بقوله وقد علت خطرا
اشارة به ان فرموده که تصویر این همزه بواو و زیاده کردن الف بعد از واو دلیلشان
از روی عربیة قوتی ندارد ع تصویر بواو تخفیف است و ع زیادتی الف یا از برای
مشابهة این واوات بواو جمع و این قول ابو عمرو بن العلا بصری است یا از برای تقویه
همزات تا از تتمه صورة باشد و این قول کسائی است والله اعلم و ناظم رحمه الله
بعد از انکه تمهید این قاعده فرموده اشاره نموده به تعیین این کلمات مخصوصه

بقوله انبؤا مع شفعؤا مع دعؤا بغافر نشؤا بهود وحده شهرا
جزؤا حشر وشورى والعقود معا في الاولين وفي الاولى خلفه الزمرا

اقول شیخ در باب ذکر ما رسمت فیه الواو صورة الهمزه علی مراد الانفصال و التسهیل
باسناد از محمد بن عیسی اصفهانی روایه فرموده که در الانعام فسوف یاتیهم انبؤا ما کانوا
بواو و الف و هم از و روایه کرده که هر لفظ شفعا که در قران نیست در و واو و الف
مگر من شرکائهم شفعؤا که در الروم است و هم از و نقل کرده و از ابی حفص خزاز که
لفظ دعؤا که مرسوم است بواو و الف یکیست در غافر و نیست در قران غیر از ان و ان
وما دعؤا الکافرین است در حم المؤمن و هم از محمد بن عیسی روایه فرموده که نیست
در قران لفظ نشؤا که مرسوم بواو و الف باشد مگر انچه در سورة هود است فی اموالنا
ما نشؤا و هم از و نقل نموده که در المائده انما جزؤا الذین و ذلک جزؤا الظالمین و در
الزمر و ذلک جزؤا المحسنین و در عسق و جزؤا سیئة و در الحشر و ذلک جزؤا الظالمین

مجموع مرسوم اند بواو و الف و بعد از ان تاکید فرموده که این پنج موضع اند و بعد از ان فرموده که
هر که که دعوی میکنند که چهار موضعست باطل میگرداند یعنی بیرون میکنند انچه در الزمر است
از این حکم پس از اینجا معلوم میشود که در سورة الزمر اختلاف است و از عاصم جحدری نقل کرده که در
امام مصاحف لفظ جزؤا که بواو و الف مرسوم امده سه است دو محل اول المائده و یک محل در عسق
و این نقل باز اعلام است باختلاف در الحشر که زیاده امده بر نظم ح و این مواضع مخصوصه
بواو و الف لفظ انبؤا است که مصاحب لفظ شفعؤا امده در حالتی که این لفظ شفعؤا مصاحب
دعؤا الکافرین است در غافر و لفظ نشؤا است در هود و معروف و مشهور گشته لفظ نشؤا
در حالتی که او باین حکم منفرد شده از میان امثال خویش و لفظ جزؤا است در الحشر و در الشوری
و در دو موضع اول در العقود که المائده و مشابهة نموده اختلاف لفظ جزؤا سورة الزمر را
ه از ترتیب نظم معلوم شد که مراد بلفظ انبؤا محل الانعام است زیرا که حکم موضع الشعرا
بعد از این میاید و از ضابطه مفهوم گشت که مثل من الانباء و من انباء خارج اند و نمیگوید
که میباید که علیهم الانباء داخل باشد از جهة زعمش بنا بر تلفظ ناظم بغیر لام و هم از ضابطه دانسته
امد که شفعؤا المخصوص بالروم است زیرا که ضابطه بر او واست مثل ایس شمل شفعاء و کم
من دونه شفعاء خارج شوند و بقوله بغافر احتراز از الرعد فرموده پس در قول الکسی که
لفظ بغافر از برای ایضاح است نظر باشد و بنا بر ضابطه ما سند الا دعاء و الضم الدعاء و لولا
دعاؤکم نیز بیرون روند و قول شیخ سخاوی که در مصحف شامی و ما دعاء بغیر واو و الف و هم
نقل زاید باشد هم بر مقنع و هم بر قصیده و قوله وحده شهر ای توان که ضمیرش راجع به لفظ

نشوا فقط باشد خاصة در ترجمه گفته شد و نیز میتوان که راجع به هر یکی از لفظ دعوا و لفظ
نشوا باشد بنابر قرینهٔ حصر در هر دو لفظ در عبارهٔ شیخ چنانکه از پیش دیدی و چون
از اطلاق ناظم عموم حکم لازم می آید ازا بکلمهٔ معا خاص کرد این به دو محل و دیگر باز چون
این دو محل احتمال آن داشته که سورة الشوری باشد و اول المائده یعنی انما جزاء یا اول
الانعام و دو ش یعنی جزاء الظالمین یا دوم و سوم ش یعنی فما جزاء من یفعل ذلک یا سوم
و چهارم ش یعنی و ذلک جزاء المحسنین یا چهارم و پنجم ش یعنی جزاء مثل ما دفع این احتمالا
فرموده بقوله فی الاولین و بقوله والی خلفه الزمر اشارة نموده به دو روایه متفق در محل
الزمر ادبا نسخه گفته شد و ضابطه که نهاده مثل جزاؤکم و جزاء را بیرون کرده و شیخ سخاوی
گفته که در مصحف شامی محل الحشر را بغیر واو دیدم و این سخن مقوی روایه عاصم جحدری

قال ظلّه عراق ومعها کهفها نبؤا سوی براءة قل والعلمؤا اغرا

اقول شیخ در باب مذکور روایه هم از محمد بن عیسی نموده که ظله جزؤا الحسنی در الکهف
در مصاحف اهل عراق بواو و الف مکتوب شده و در مصاحف اهل مدینه بغیر واو
والف پس ازین دو روایه خلافی حاصل آمد و نسبهٔ رسم الف که بمصاحف مدینه فقط
فرموده و مصاحف مکه و شام را و ان ذکر نکرده بنابران باشد که در مصاحف
مدینه فقط چنین دیده یا شنیده و همچنین محمد بن عیسی درین باب روایه کرده که
در ابرهیم نبؤا الذین و در ص نبؤا عظیم و در التغابن نبؤا الذین مجموع اینها مرسوم اند
بواو والف و شیخ نص فرموده که نبؤا الخصم همین حکم دارد و بعد ازان محمد بن عیسی دیگر

چنین گوید هر آنچه در قرآنست از لفظ نبا که واقع بر وجه رفعست پس واو و الف درآن نیست
یعنی نبؤات بالف پس در روایه اول سورة البراءة داخل نباشد و در روایه دوم
داخل باشد و شیخ سخاوی فرموده که مصحف شامی موافق روایه اولست و شیخ جعبری
چنین نموده که احتمال دارد که این دو مذهب باشد پس برین تقدیر سورهٔ براءة محل
خلاف بود و لیکن ناظم اعتماد بر اول کرده و موافق نظم و مصحف شامی و دلیل
بر قوع روایه اول و هم شیخ از محمد بن عیسی نقل فرموده در باب مذکور که در مصاحف
اهل عراق در الشعراء علمؤا بنی اسرائیل و در فاطر من عباده العلمؤا مرسوم اند
بواو والف و تخصیص مصاحف عراق اقتضا آن میکند که در مصاحف حجاز و شام
بالف فقط بوده باشد و ازینجا و هم خلافی حاصل می شد و بعد ازان چون فرموده
که این دو لفظ در کتاب هجاء السنة مرسوم اند بواو و یا رفع این وهم را نموده که مصاحف
باقی موافق مصاحف عراق اند زیرا که نقل هجاء السنة از غیر مصاحف عراق ثابت و از جهة
که ناظم نص باتفاق نموده که علمؤا را در بیتی دیگر ذکر کرده بنابر ضرورة شعر باشد و لیکن
شیخ سخاوی چنین تقریر فرموده که علمؤا بنی اسرائیل را در مصحف شامی بالف دیدم و این معنی نص است
بر خلاف پس برین تقدیر احتمال دارد که یاد کردن ناظم هر یکی را جداگانه بنابرین اختلاف باشد
و تاکید العلمؤا بلفظ غرا بنابر اتفاق ح جزؤا بواو و الف مرسوم مصحف عراقیست و جزؤا
سورة الکهف که از سور قرآنست مصاحب جزؤا ظلّه است یعنی او نیز در مصحف عراقی بواو و الف
مرسومست و بگو که مجموع لفظ نبؤا همچنین مرسوم اند بواو و الف غیر از نبؤا براءة و لفظ العلمؤا اغراء

در خاقانی است که همیشه در زمین باقی اند و این معنی دلالت بر بقا و شهرت و اتفاق مینماید شعر

قال وفی ثلاث الملؤا فی النمل اولا وما فی المؤمنین نعمت ادبعا زهر

اقول شیخ رحمه الله بغفرانه در باب مذکور هم از محمد بن عیسی روایه کرده که نوشته اند اصحاب
رسم فقال الملؤا را که موضع اول سورة المؤمنین است و سه محل در النمل یعنی یا ایها الملؤا
انی و یا ایها الملؤا افتونی و یا ایها الملؤا ایکم بواو والف و محمد بن عیسی بعد ازین نقل چنین
گفته و انچه غیر این مواضع چهارگانه است مرسومست بالف بی واو و شیخ بعد ازین
باسناد روایه کرده از ابن الانباری که نوشته اند ما خلاف رسم موضع اول را از سورة
المؤمنین که فقال الملؤا است بواو والف لا غیر و بعد ازان شیخ فرموده که صواب انست
که محمد بن عیسی گفته که یعنی چهار محلست و بعد ازان از جهة نصرة قول محمد بن عیسی و دلیل
بر صواب داشتن خویش باسناد نقل کرده از عاصم جحدری که او گفته که این چهار محل در
مصحف امام بواو والف مرسوم اند و شیخ سخاوی نیز گفته که در مصحف شام همچنین چهار محل را
دیدم و شیخ جعبری فرموده که حکمت که قول ابن الانباری را حمل بر ان کنند که او در بعضی از
مصاحف چنین دیده و نقل کرده ح اول لفظ الملؤا که در المؤمنونست صاحب عده و ا
سه لفظ الملؤا که واقع اند در النمل پس بنا برین مصاحبت تمام شدند مواضع الملؤا در حالتی
که چهار محل اند که در روشنی مثل ستارگان درخشنده اند ع همزهٔ الملؤا را ساکن کرده
بنابر ضرورة و بعد ازانش ابدال نموده از جهة تخفیف و از منطوق نظم مفهوم شده که
انچه غیر این چهار موضع است بالف مرسوم است نیز واو و در بعضی از کتب رسم حکم را در مجموع

مواضع عام کرده اند و در همه قران بواو والف نوشته اند و اعلم

قال تفتؤا مع تفیؤا والبلؤا وقل اتظمؤا مع اتوکؤا یبدؤا انشا
یدرؤا مع علمؤا یعبؤا الضعفؤا وقل بلؤا مبین بالغافر
و فیکم شرکؤا ام لهم شرکؤا شوری وانبؤا فیه الخلف قد خطر

اقول شیخ در باب مذکور نص فرموده که نوشته اند جمیع راویان رسم در همه مصاحف در یوسف
تفتؤا را و در النحل تتفیؤا را و در طه اتوکؤا علیها و انک لا تظمؤا فیها را و در النور و یدرؤا
عنها را و در الفرقان قل ما یعبؤا را و یبدؤا الخلق را هر جا که واقع شوند بواو والف و بعد ازان
از محمد بن عیسی روایه کرده واو از ضیر که البلؤا المبین در الصافات و بلؤا مبین در الدخان
مرسوم اند بواو والف در جمیع مصاحف و ذکر علمؤا از پیش رفت و هم از محمد بن عیسی نقل کرده
که الضعفؤا در موضع رفع واو والف درو ثابت اند هر جا که واقع شود و شیخ بعد ازین فرموده
که بنابر قید الف ولام و قید موضع رفع موضعی که در ابرهیم است و موضعی که در المؤمن است
درین حکم داخل باشند و حال انکه ابو جعفر فراز مخالفه محمد بن عیسی نموده و چنین فرموده که الضعفؤا
که بواو والف مرسوم است یک محل است در سورة ابرهیم فقال الضعفؤا و شیخ بعد ازین تاکید سخن
محمد بن عیسی فرموده و گفته که در کتاب غازی بن قیس یعنی هجاء السنة هر دو موضع مرسوم اند بواو
والف و لفظ هر دو موضع فقال الضعفؤا است و دیگر هم از محمد بن عیسی روایه کرده که لفظ شرکؤا بواو
والف دو محل است در الانعام فیکم شرکؤا و در عسق ام لهم شرکؤا و در باب ما اتفقت علیه مصاحف
العراق فرموده که انشر اشیاعهم انبؤا مرسوم است بواو والف پس مفهوم شد این که در

مصاحف حجاز و شام بالف فقط است و این معنی نص است در خلاف و از جمله است که
موضع الانعام را درین باب ذکر نکرده و محمد بن عیسی نیز در کتاب خود اشاره باختلاف
نموده و چنین فرموده که در الانعام انبؤا مرسوم بواو و الف و دیگر تاکید نموده که این واو جش
از الفات و دیگر گفته که در الشعرا انبؤا مرسوم است بالف بغیر واو از برای اهل مدینه و به
واو بغیر الف از برای اهل کوفه و بصره و شیخ سخاوی فرموده که من در مصحف شامی هر دو موضع را
بواو و الف دیدم و این خبر اقتضا آن میکند که مصحف شامی موافق مصحف عراق باشد
ح و بگو که رسم واو تفتؤا که مصاحب یتفیؤا و البلؤا و تظمؤا است در حالتی که تظمؤا مصاحب
اتوکؤا و یبدؤا است منتشر و مشهور گشته و بگو که همچنین رسم واو یدرؤا که مصاحب علمؤا و یعبؤا
و الضعفؤا و بلؤا مبین است معروف و موصوف شده در حالتی که تو رسنده بمراد و مقصود خوش
و همچنین بگو که فیکم شرکؤا و ام لهم شرکؤا که در الشوری است مرسوم اند بواو و الف و لفظ انبؤا
اختلاف در و نظم ایشان شده ه تکرار لفظ البلؤا و بلؤا از برای آنست که تا معلوم شود
که خواه معرف و خواه منکر حکمشان یکیست و اسکان همزه یتفیؤا و اتوکؤا در بیت
اول و حذف همزه الضعفؤا در دوم و حذف همزه ام لهم شرکؤا در بیت سوم از جهة
وزن است و بنابر مخالفه ضابطه بالاحسنا خارج شده و از جهة اطلاق الضعفؤا در
المؤمن داخل گشت و بقوله یبدؤا انتشر المجموع لفظ یبدؤا که مفتوح الاول اند در حکم در امدند
و بتقیید لفظ فیکم اشارة به الانعام فرموده و به تقیید الشوری احتراز از نون والقلم نموده و شیخ
در اثنا باب مذکور اورده که یستهزؤا بیا در النسا و خطأ در التوبه و ملأ من قومه در سو

وقال

وقال الملأ خواه در الاعراف و خواه در غیر آن در مجموع مصاحف مرسوم اند بالف فقط غیر الملؤا ازه
در اول المؤمنون و سه محل در النمل که بواو و الف مرسوم اند چنانچه مذکور شد و بعد از آن فرموده که
این کلمات که بالف فقط مرسوم شده اند بنابر مراد انفصال و تحقیق است و مجموع این منقوطات از مفهوم نظم معلوم میشود والله اعلم
قال وفی ینبؤا الانسان الخلاف ومن ینشؤا فی مقنع بالواو مستطرا
اقول شیخ در همین باب اورده که در الزخرف او من ینشؤا و در القیمه ینبؤا الانسان مرسوم اند
بواو و الف و در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل العراق فرموده که او من ینشؤا ام — سهو است
بواو و الف ح و در ینبؤا الانسان و در او من ینشؤا اختلاف در آن که بواو و الف مرسوم اند
یا بالف فقط و حال آنکه مرسوم گشته اند این دو لفظ در مقنع بواو و الف در حالتی که این او
مکتوبست ه منشا اختلاف در او من ینشؤا آنست که چون فرموده که در مصاحف عراق بواو
و الف است پس مفهومش آن شود که در مصاحف حجاز و شام بالف فقط است و محمد بن عیسی
در کتاب خود ذکر کرده که ینبؤا الانسان مکتوبست بواو و الف از برای اهل کوفه و بالف فقط
از برای اهل مدینه و چون شیخ در باب اول قطع نموده که هر دو مرسوم اند بواو و الف و در باب
دوم ذکر اختلاف نموده ناظم بر وفق نظم اول حکایه اختلاف کرده و بعد از آن اخبار از قطع
شیخ نموده بقوله و فی مقنع الی آخره و از جهة وزن نظم نقل حرکه همزه را اعلام کرده در الانسان
و همزه را در ینشأ ساکن ساخته و بعد از آن از جهة تخفیف ابدال کرده و شیخ بعد از آنکه ذکر
اینها فرموده چنین گفته که نوشته اند همه اصحاب ... را در یوسف و تفتؤا من الجنة را
در الزمر بالف فقط و بعد از آن فرموده که نوشتن این دو موضع را بالف لا غیر از الجنة است

که تا جمع نکرده باشند میان دو واو در رسم یعنی واو عین الفعل و واو صورة همزه والله اعلم

قال وبعد را ابر وآء الواو مع الالف ولؤلؤا ما قد مضی للباب معترض

اقول شیخ در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف اهل الامصار اورده که نوشته اند مجموع
ناقلان رسم الف بر وآؤا در الممتحنة بواو و الف در حالتی که در میان راء و واو الف نباشد ح
و واوی که مصاحب الف حاصل آید بعد از راء در برآؤا لفظ لؤلؤا ابدا درست که از پیش رفت ذکر او
حالتی که او مرین باب را ملجأ و پناه گاه است در توجیه زیادتی الف بعد از واو ه غرض
از ذکر برآؤا اخبار است بآنکه الفی که بعد از همزهٔ مفتوحه است محذوف شده بنا بر کراهت
اجتماع صورتین و صورهٔ همزهٔ مفتوحه درین لفظ می نویسند و از جهة را متصل بواو شده
چنانچه مشاهده می شود که بصورت برآؤا نوشته و شیخ در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف
اهل الامصار فرموده که وقالت الیهود والنصاری نحن ابنؤا الله در بعض مصاحف مرسوم است
بواو و الف و در بعضی دیگر بالف و این مسئله در قصیده نیست والله اعلم

قال ومع ضمیر جمیع اولیاء بلا واو ولا یاء فی مخفوضه کثر

اقول شیخ در فصل دوم از باب ما حذفت منه الواو قاعدهٔ چنین بیان فرموده که هر همزه که
از پیش او الف باشد و ضمیری به این همزه متصل شود پس اگر این همزه مکسوره باشد انرا بصورة
یا نویسند و اگر مضمومه بصورة واو مانند جزاؤهم و ابناؤهم و بعد ازان فرموده که در مصاحف
اهل عراق اولیاؤهم الطاغوت در البقرة و قال اولیاؤهم و الی اولیائهم در الانعام و الی اولیائکم
معروفا در الاحزاب و نحن اولیاؤکم در فصلت مرسوم اند بغیر واو یعنی در مرفوع و بغیر یا یعنی

در مکسور بغیر الف یعنی پیش از همزه و اندکی بیشتر ازین فرموده که در هجاء السنه و در مصاحف
قدیمه ان اولیاءه در الانعام مرسوم است بغیر واو پس در کلام شیخ سخاوی که ان اولیاءه
در مقنع مذکور نیست نظر باشد ح و لفظ اولیا که واقع است و ضمیر جمع مذکر مرسوم است
بی واو یعنی در مرفوعش و بی یا در مخفوضش و حذف واو و یا بسیار شده و بعضی گفته اند که
ان اولیاؤه نیز مرسوم است یعنی بغیر واو و حذفی که ثابت است بمجموع ثبوت دیوارها حاصل
آمده در الف بناء درین مجموع ه از لفظ ضمیر معلوم گشته و از اطلاقش دانسته اند که حرکه
همزه مختلف است و از لفظ اولیاء مفهوم شد که این همزه در اصل متطرف بوده و ماقبلش الف
و از قوله کثر دو چیز دانسته شد اول آنکه درین حذف اختلاف و دوم آنکه حذف از اثبات
بیشتر است و از لفظ قیل معلوم شد که در ان اولیاؤه اثبات بیشتر از حذف و مراد از
الف بنا الفی است که واقع پیش از همزه در قوله و انبؤا که اول باب تا ان اولیاؤه
که آخر باب است یعنی از اول باب تا آخرش الفی که پیش از همزه است مثل انبؤا محذوفست ع حذف
الف از جمیع مثل انبؤا و شفعؤا و اولیاء هم آنست که این الف را از جهة بنا کلمه زیاده کرده
بودند و تخفیف مطلوبست تخصیص در چیزی که زیاده باشد ع حذف همزه از جهة آنکه
الفش مشابه الف آمده پس چون این منه دخان نیز محذوف و حذف نشود بنا بر اطراد
باشد ع رسم واو در اولیاؤهم و یا در اولیائهم علی الاصل ع حذف یا به مخفوض کراهة
اجتماع صورتین است چون الف را در میان [illegible] حذف کنند چنانچه دیدی و در مرفوع حمل بر
مخفوض و آنهنگام صورتشان یکی باشد یعنی اولیائهم اما اعراب کرده ع اثبات

سوز افقه وماکانوا اولیاءه

واو دران اولیٰئِ استصحاب اصل و ع حذفش موافقه وا و ما کانوا اولیاءه بنا بر مجاورة
صورتش ان زمان اولیئه باشد و ع تصویر همزه بواو اشعارست ازان معنی که چون
این همزه را تسهیل کنند بین الهمزة والواو دستش گویند والموفق قال باب
رسم الالف واوا یعنی این بابیست که مذکور میشود درا و هر کلمه که کاتب الف را بواو
نوشته و شیخ این باب را نیز دیگر ابواب مقتبع ساخته و ترجمه این باب را بدین
عبارة پرداخته که باب ذکر ما رسمت الالف فیه واوا علی لفظ التفخیم و مراد الاصل یعنی
بابی که نوشته شده الف او به واو بنا بر لفظ تفخیم یعنی فتح و بنا بر مراد اصل یعنی تا دلالت
کند بر آنکه بناء الف را اماله نمی کنند و اصلش واو بوده قال

والواو فی الفات کالزکوة ومشکوة منوة النجوة واضح صوره ربوا
وفی الصلوة الحیوة وانجلی الف المضاف والحذف فی خلف العراق
وفی الفات المضاف والعمیم بها الذی حیوة زکوة واو من خبرا

اقول شیخ در باب مذکور چنین فرموده که نوشته اند همه اصحاب رسم در جمیع مصاحف الف را
بواو در چهار اصل مطرد یعنی در چهار کلمه که هر کلمه ازانها در چند موضع مکرر می شود و در چهار
حرف متفرقه یعنی در چهار کلمه که یکی ازان در دو محل است و سه دیگر هر یکی در یک محل بعد ازان
بیان فرموده که اصول چهارگانه لفظ الصلوة والزکوة والحیوة والربوا است هر جاکه واقع
شوند و حروف متفرقه الغدوة است در الانعام و الکهف و کمشکوة در النور و النجوة در حم
المؤمن و منوة در والنجم و بعد ازان فرموده که وما کان صلاتهم و عن صلاتهم و فی

صلاتهم

صلوتهم هر جاکه واقع شوند و قل ان صلاتی در الانعام و لا تجهر بصلاتک در سبحان و صلاته و تسبیحه
در النور و حیاتنا الدنیا هر جاکه واقع شود و فی حیاتکم الدنیا در الاحقاف و لحیاتی در و الفجر
بجمیع این کلمات مضافه بضمیر در همه مصاحف مرسوم اند بغیر واو یعنی الف را درین کلمات
هم بصورت الف نویسند و بعد ازان فرموده که در بعضی از مصاحف صورة این الف
مرسومست و بیشتر برین اند و در بعضی دیگر مرسوم نیست و اکثر برین اند و بعد ازان فرموده که
این اختلاف در مصاحف اهل عراق حمیس یافتم و بعد ازان فرموده که در عامه یعنی در بیشتر
مصاحف اهل عراق واو را یافتم در قوله من زکوة در الکهف و من زکوة در الروم و علی حیوة
در البقرة و حیوة طیبة در النحل و لا حیوة در الفرقان و بعد ازان فرموده که یافتم در جمیع مصاحف
اهل عراق لفظ مرضات را هر جاکه واقع شود و مرضاتی را مرسوم بالف بنا بر لفظ نه بر اصل
ح در رسم واو ثابت شد در محل الفات و این معنی مثل الزکوة معروف و مشکوة و منوة و النجوة
واین بودن واو در محل الف نوشتن ازین روی که این واو ها صورتهاء الفات و همچنین
واو ثابت گشته در مکان الف در لفظ الصلوة که هر دو معروف باشند و ظاهر گشته الف در لفظ
حیوة و صلوة چون مضاف باشند بضمیری و حذف الف دیده ور شده در اختلاف مصاحف
عراق در الفات مضاف و مشهور در مصاحف اهل عراق اثبات واو کسی است که خبر داده
علم رسوم عراقیه را در حیوة و زکوة منکر ● حکم الربوا والغدوة از بحثش معلوم شد
والفات بر رسم واو در کلمات غیر مضاف در نظم از اطلاق دانسته اند و محلی بودن
الصلوة و الزکوة و الحیوة بلام و مضاف نا بودن و مفرد بودن نشان ازان مفهوم گشت

که بعد ازینجا ذکر منکر و مضاف و جمع جداگانه فرموده و چون خوف آن بود که تصور کنند که مگر اختلاف
در حذف الف در مضاف و در غیر مضافست دفع این وهم نموده و فرموده که الفات اضاف
و دانکه مراد از اضافه اضافه بضمیر است نه بصریح اعتماد بر رسم مصاحف اختلاف در مصاحف
بضمیر است و دران بیان نکرده که طرف اثبات مرجحات یا حذف اعتماد بر اصل کرده زیراکه
اصل اثباتست و تعمیم حکم در حیوة و زکوة در مجموع از اطلاقش معلوم گشته و شیخ سخاوی فرموده
که من در مصاحف شامی این هر دو لفظ را دیدم که مرسوم بودند بواو و این معنی دلیلست برآنکه
این دو لفظ در غیر مصاحف عراق هم مرسوم بواو بوده اند و ازانجه ناظم ذکر مرضات الله
و مرضاتی نکرد که از مفهوم نظم معلوم شد که انچه غیر کلمات مذکوره است از الفات ذوات
الواو که نه در طرف باشند مجموع بالف مرسوم اند مثل قال و خاف و طال ع رسم الف بواو
انست که تا دلالت کند که اصل این الفات واو بوده مثل الکه الزکوة و زکوة از زکا یزکوا خد
والنجوه ازنجا ینجوا و مشکوة از شکا یشکوا و الحیوة و حیوة از حیوان و الصلوة خواه مفرد
و خواه مضاف از صلوتین گرد در طرفست دنبال جبار ربای و از جمع نیز مثل صلوات معلوم میشود
و اصل صلوة از صلوات که جمع اوست مفهوم میگردد و تصویر الف مضاف هم بالف
بیان انست که اصل انست که الف را بالف نویسند و ع اثبات و حذف این الفات
بیان اصلیت و تخفیف و ع تصویر الف در بعضی بواو و در بعضی بالف دلالت بر اصل و لفظ

قال وفی الف صلوات خلف بعضهم والواو تثبت فیها مجمعا

اقول شیخ در باب مذکور حکایه فرموده که یافتم در جمیع مصاحف عراق و صلوات

الرسول را و صلواتک سکن لهم را هر دو در التوبه و اصلوتک را در هود و علی صلواتهم یحافظون را
در المؤمنین این چهار موضع را بواو و بسا انکه الف بعد از واو را در بعض مصاحف عراق
ثابت داشته بودند و بسا انکه محذوف و مصاحف باقی هم بر حذف اند و از بعض شیخ
سخاوی فرموده که من در مصحف شامی بواو بی الف دیدم ح و خلاف بعض از اهل رسم عراق
را حاصل است در رسم الف صلوات و واو ثابت داشته میشود یا ثابت میکرده در این
مواضع چهارگانه در مصاحف عراق در حالتی که این واو جمع کننده است مجموع عند اهل
و طرق را بر اثبات خویش یا اجماع کرده اند بر اثبات او ع اسکان فاء الف
بنابر ضرورة شعرست چنانچه امرئ القیس درین رجز استعمال نموده که شعر
فالیوم اشرب غیر مستحقب اثما من الله ولا واغل و مگویید که ناظم نیت
وقف فا را ساکن ساخته زیراکه الف مضافست بلفظ صلوات و مضاف و مضاف
الیه در حکم یک کلمه اند و معلوم است که درمیان کلمه وقف نیست و بقوله خلف بعضهم
اشارة بقول شیخ فرموده که بسا انکه الف ثابت می باشد و بسا انکه محذوف ع
رسم واو در و صلوات الرسول استعمال قیاسی است و ع رسم واو دران سه محل دیگر
در قراة جمع استعمال قیاس و در قراة افراد استعمال اصطلاح و ع حذف الف بعد از واو
در لفظ اول اختصارات و تخفیف و دران سه موضع دیگر احتمال قرائتین والله اعلم قال

باب رسم بنات الیاء والواو اقول یعنی این بابیست که مذکور میکرده
در و کیفیه رسم الفی چند که در طرف باشند و از یا یا از واو متولد باشند و این الف

بر دو قسم است اصلی و زائد و اصلی بر دو نوع است **اول** منقلب از یا مانند الهدی
و سُدی **دوم** منقلب از واو در فعل چهار حرفی مثل اَعطَی در بیشتر از چهار حرفی مانند
اعتدی و استعلی و زائد بر چهار نوع است **اول** الف تأنیث مثل الحبلی و السلوی
واحدی **دوم** الف از برای نُدبه مثل یا حسرتی و یا اسفی **سوم** الف از برای الحاق همچون
یحیی و موسی و عیسی **چهارم** الف تکثیر چنانکه خطایا و اکوایا و شیخ این باب را در دو
باب آورده اول باب ذکر ما رُسِم بالالف من ذوات الیاء و دوم باب ذکر ما رسم
بالیاء من ذوات الواو و ما رسم منها ای من ذوات الواو بالالف و شیخ جعبری
فرموده که بایستی که در ترجمه باب اول این مقدار دیگر افزوده بودی که و ما رسم
منها ای من ذوات الیاء بالیاء زیرا که هر یک مشتمل اند بر دو قسم پس چهار قسم شد
اول آنکه الف منقلب باشد از یاء و هم بیاء نویسند **دوم** آنکه منقلب از یا باشد چنانکه بالف
نویسند **سوم** آنکه منقلب از واو بود و به یاء نویسند **چهارم** آنکه منقلب از واو
بود و بالف مرسوم کرده اند و در چند نسخه دیگر در ترجمه هر دو باب ذکر قسم دوم نیست
و لکن در باب اول جدا از ترجمه علی اللفظ است و در باب دوم بمعنی ... ناظم در
ترجمه باب از آنجهة یاء را بر واو مقدم داشته که الف منقلب از یاء بیشتر است از الف

قال وَالیاءُ فی الفٍ عن یاءٍ انقلبت مَعَ الضمیرِ و من دونِ الضمیرِ ترا
سِوَی عصایَ تَعَ لَاهُ طَغَا وَمَعَا اَقصَی وَالاَقصَی وَ سِیمَا الفتحِ مُشتَهِرا
و غیرَ ما بعدَ یاءٍ خوفَ جمعِهِما لکن یَحیَی وَ سُقیَهَا بِهَا خَبَرا

اقول شیخ در اول باب اول عبارتی فرموده که مضمونش اینست که بدانکه مجموع مصاحف
اتفاق نموده اند بر آنکه هر الفی که اصل او یا بوده بیا نویسند خواه در اسما و خواه در افعال
و خواه که این افعال ثلاثی باشند یا مزید فیه و خواه که الف متصل باشد بضمیری و خواه
که متصل نباشد و خواه که بعد از این الف حرفی ساکن باشد در اول کلمه که بعد از وست
و خواه که حرفی متحرک اسما مانند الهُدَی و الثری و عَمًی و قُرًی و غُزًّی و الهوی و الموتی
و الاسری و شتّی و أتقی و ازکی و الاعلی و المولی و مُسمًّی و موسی و عیسی و البشری
و الذکری و النجوی و المنتهی و مثویه و مجریها و مرسیها واحدیهما واحدیهن و اخریکم
واحد نکن و افعال مثل سعی و رمی و سدی و ابتلی و اعتدی و تردّی و استوی
و استعلی و اتنسی و رمیت و سوّیک و نهیکما و انجیهم و جلّیها و ارسیها
و فسوّیهن و تتلی و ترضی و یتوفیکم و لا یخشی و تماری و مانند اینها را و بعد از
ایراد این مثالها استثنا از این قاعده فرموده و گفته که مگر در یک اصل مطرد و در
هفت کلمه متفرقه که مجموع مصاحف هیچ اختلاف نموده اند در آن که ایشان را بالف
می باید نوشت و بعد از آنکه بیان فرموده که اصل مطرد هر کلمه ایست که واقع گردد
از پیش یایی که در آن کلمات یایی دیگر مثل الدنیا و العلیا و الرؤیا و زکریا
و اکوایا و محیاهم و فاحیا و فاحیاکم و ثم احیاهم و من احیاها و امات و احیا
و نموت و نحیی و یا آنکه بعد از این یا یایی دیگر باشد و مثل هدایَ و مثوایَ و بشرایَ
و یا آنکه از هر دو طرفش یا باشد مانند رؤیای و محیای و آنچه مثل اینهاست

نباشد هم

هرجاکه واقع شوند و بعد ازان فرموده که در مصاحف مدنی و بیشتر مصاحف کوفی و بصری که تابعین
وغیر تابعین انها نوشته اند یافتم بُشرای را در یوسف و سقیاها را در والشمس که مرسوم بودند
بغیر یا و بغیر الف یعنی یای اول ایشان که قبل حا است که بالف نویسند نه بصورة یا مرسوم بود
و نه بصورة الف و این نقل زیاده نیست بر نظم و بعد ازان دیگر فرموده که در بعضی ازین مصاحف
مذکوره یافتم هُدای و محیای و مثوی را همچنین یعنی یای اول ایشان نه بصورة یا مرسوم بود
و نه بصورة الف و بعد ازان فرموده که پنج کلمه را در بیشتر این مصاحف بالف یافتم و این معنی
نقل است بر اختلاف در حذف الف درین پنج کلمه و ناظم اعتماد برین نقل نموده و فرموده که
و سقیاها بواو یا مرسوم است و دیگر فرموده که در کتاب غازی بن قیس لفظ هُدای را بالف
یافتم و محیای و بُشری و سقیاها را نه بالف و نه به یا و بعد ازان خبر داده که لفظ یحیی خواه که
اسم باشد مانند و یحیی و عیسی و خواه که فعل باشد مثل و یحیی من حی در الانفال و لا یموت فیها و لا
یحیی در طه و هیچ اسم مرسوم است بیا و بعد ازان فرموده که هفت کلمه متفرقه و من عصانی
در ابرهیم و الاقصا الذی در سبحان و انه من تولاه در الحج من اقصا المدینه در القصص
و یس و سیماهم در الفتح و طغا الما در الحاقة و دیگر از ابو حفص خزاز نقل فرموده که
طوی در طه الف او مرسوم است بالف و در قران غیر ازین محل نیست که مرسوم است
بالف و شیخ میفرماید که من تامل در مصاحف اهل عراق و مصاحف غیر اهل عراق نمودم
و نیافتم این محل را در ان مصاحف الا مرسوم بیا همچنان یک محل دیگر که در والنازعات
و یا مرسوم است در مکان الفی که منقلب باشد این الف از یا در حالتی که دیده و ری شود

این الف و اخیر وار غیر ضمیر بغیر از لفظ عصانی و تولاه و طغا الما و اقصا در دو محل
و الاقصا و سیما در الفتح که استثنا کرده میشود و این مجموع در حالتی که مشهور شوند
این مجموع در مجموع مصاحف با که مرسوم اند بالف و بغیر از یاهایی که واقع شده بعد از یای
دیگر که مرسوم گشته این یای دوم بالف از جهة خوف جمع دو یا و لکن یای دوم یحیی خواه
اسم و خواه فعل و یای دوم و سقیاها هم بصورة یا مرسوم شده اند اتصال بضمیر از
نص ناظم معلوم شد اما رسیدن الف منقلب بحرف ساکن یا متحرک از اطلاق مفهوم
گشته و چون استثنا از رسم بیا نموده معلوم شد که رسم مستثنی بالف خواهد بود
و باطلاق عصانی عصانی و عصی ادم بیرون رفتند و از انجمله اقصی و الاقصی را
مکرر فرموده که تا معلوم شود که خواه معرف و خواه غیر معرف در حکم داخل اند و ارقیه
سیماهم الفتح دانسته اند که انجه در البقره و الاعراف و الرحمن اند رسمشان بیا است
و چون و هم ان بود که تصور کنند که مگر یای دوم و یحیی و سقیاها را نیز بالف می باید نوشت
طرد اللباب استدراک فرموده که درین دو لفظ بصورة یا نویسند و اگر کسی گوید که
از اطلاق ناظم معلوم میشود که هر جا که لفظ طغی واقعست این حکم شامل اوست و نه
چنین است بل مخصوص است به طغا الما در الحاقة چنانچه منصوص ائمه است
جواب است گوییم که ناظم به تخصیص عقلی رها کرده زیرا که هر کلمه که الفش منقلب
از واو چون در اواخر ایات واقع شده اند بنابر مناسبة ما قبل و ما بعد صورة ان
الف را بیا می نویسند پس لفظ طغی در طه و والنازعات چون الفش منقلب است

ازیا خود بطرق اولی که از ابیا نویسند پس حکم منحصر شد در لفظ الغا فقط والله اعلم ع رسم الغات
بیاانست که تا دلالت کند که اصل ایشان یا بوده و ع رسم الغات منقلبه از یا بیکه اصلش واو
بوده بیا علامت باکه ایاالف درحالت تثنیه و درحالت اتصال ضمایر با او در لفظ یا الغته میشود
و ع رسم الغات کلمات منفکانه دلالت بر لفظت و حمل بر اصل جه بر اینکه قبلش
مفتوح اند و اصل انست که او را بصورت الف نویسند و دیگر آنکه تا بدانند که اعلام یا اصل
واجب نیست و ع رسم بالف دراصل مطرد کراهت اجتماع صورتین است در قسم اول
و دوم و کراهت اجتماع سه صورت در قسم سیوم ونکو بنه که جون یکی یا را قلب بالغا
کردند دو یا دیگر می ماند پس اجتماع صورتین باشد زیرا که این الف فاصلات در میان
هر دو یا پس اجتماع صورتین باشد و ع حذف در نُحَیِّیَ و رسم دو یا در یحییٰ سقیها
اخبار ست از جواز اجتماع صورتین و ع حذف الف در هدای و در غیر آن اختصار است
و ع اختلاف در میان حذف و اثبات جمعیت بین الامرین و ع حذف از سقیها کراهت
اجتماع صورتین است جنانچه در جنت و احد فوا احدهما مقرر شده والله اعلم

قال کلتا و تترا جمیعا فیهما الف و فی یقولون نخشی الخلف قد ذکرا

اقول شیخ در باب مذکور اخبار فرموده که یا فتم من در مصاحف اهل عراق کلتا الجنتین را
در سلتنا تترا مرسوم بالف و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار از محمد
بن عیسی نقل کرده که نخشی ان تصیبنا در المائده در بعض مصاحف مرسوم است بالف و در
بعضی دیگر بیا ح کلتا و تترا الف مرسوم است در ایشان هر دو و اختلاف در تقولون

نخش

نخش در آنکه الفش بیا مرسوم است یا بالف مذکور شده در کتب رسم ع از آنجهت که مصاحف
عراق غیر انها بر رسم الف کلتا و تترا اتفاق داشتند ناظم نص بر اتفاق نموده و از برای
آن تصریح بر رسم الف در این دو کلمه نموده تا وهم نکنند که مگر عطف بر یحیی و سقیها
که بدو یا می باید نوشت و جداگانه ذکر کردن این دو کلمه از آن جهت کلمه بنا بر موافقه
شیخ است و همچنانچه شیخ خلاف را در نخشی مبهم آورده ذ کرهای نص نموده که
و بعضی مثل الاولین در الزخرف و جنا الجنتین بالف مرسوم اند و از رسم این مهران
نقل کرده اند که اذ ربی من امة در النحل و عسی الله هر جاکه باشد هم بالف مرسوم اند و هم
متبع و نظم انست که بیا مرسوم اند پس از رسم خلاف حاصل شود ع رسم بالف اشعار
بر آنکه جایز است که بیان اصل واجب نیست و ع اختلاف در رسم بالف و به یا نیز
بر آنکه جایز است که بیان اصل کنند و جایز است که نکنند قال

و بعد یاء خطایا حذفهم الفا و قبل الف ثم بالحذف قد کثرا

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم بالالف فرموده که لفظ خطایا نا و خطایاکم و خطایاهم یعنی جون
متصل باشد بضمیر متکلم یا بضمیر مخاطب یا بضمیر غایب هر جاکه واقع شوند الفی که بعد از
یاست در جمیع مصاحف نه بصورت یا مرسوم است و نه بصورت الف و بعد از آن
فرموده که الفی نیز که بعد از طاست در بیشتر مصاحف محذوفست پس صورتشان جنین
باشد که خطینا و خطیکم و خطیهم ح حذف کردن راویان رسم الف را واقع است
از پس یاء خطایا و بیشتر راویان رسم غالباً حذف الفی که واقع است از

بش یا خطایا کان الف بعد از طا است ه ناظم که لفظ بکلمه خطایا متصل بضمیر جمع مخ
شیخ فرموده نفرموده واعتماد بران نموده که قاری میداند که لفظ خطایا که متصل بضمیر نیست
در قران وارد نیست و از اطلاقش معلوم میشود که حذف در مجموع لفظ خطایا واقع است
واز لفظ اکثر رسم مفهوم گشت که کمتر راویان رسم بر اثبات الف بعد از طا اند ع حذف در
الف اختصار است الا انکه در الف دوم این وجه دیگر می توان گفت که شاید که الف را
بصورة یا نوشته باشند و از جهة اجتماع صورتین حذفش کرده باشند و ع اثبات الف
اول در بعض مصاحف علی الاصل قال

بالیا تقته وهی تقاته الف العراق فاختلفوا فی حذفها اذ برا

اقول شیخ در باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف
اهل العراق خبر داده که در مصاحف اهل عراق در آل عمران ان تتقوا منهم تقیة مرسوم است
الف او بیاء و بعد از یا و بعد از ان فرموده که نوشته اند عراقیان حق تقاته را
بغیر یا یعنی الفش را اسم بصورة الف نوشته اند نه بصورة یا و بعد از ان اخبار نموده که دیدم
من این الف را در بعض مصاحف عراقیان ثابت داشته شده و در بعضی دیگر محذوف
گشته ح لفظ تقته مرسومست الف او بیا و الف در مصاحف عراق مرسومست در تقاته
واختلاف نموده اند اهل عراق در حذف و در اثبات این الف از روی رسم مصاحف
نه از روی لفظ ه ناظم در قید تقته اختصار به یا فقط نموده یعنی موافقة شیخ نفرموده
که بگوید که بیا و بعد از ان اخنة که هیچ اختلافی در تا تانیث نیست و بقوله ز برای جمع زبر است
معنی کتابت اشارة بان فرموده که این اختلاف در رسمست نه در لفظ و از قوله الف العراق

معلوم شده که در مصاحف غیر عراق بیا مرسوم است یا بحذف ع رسم تقته بیا تنبیها ت
واحتمال قراتین زیراکه از صحابه عثمان و علی و از صحابه زادگان زید بن علی و زید
بن اسلم و از تابعین امام حسن بصری و ابو رجاء و از تبع تابعین یعقوب رضی الله عنهم
تقیة را بروزن غنیة خوانده اند و ع رسم الف تقاته بالف دلالة بر لفظ است و ع اثبات
این الف علی الاصل و ع حذفش بتخفیف والله اعلم قال

یا ویلتی اسفی حتی علی والی انی عسی وبلی یا حسرتی ز ربی

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم بالالف من ذوات الیا فرموده که مرسوم گردانیده اند
در مجموع لفظ علی والی وحتی را بیا و بعد از ان فرموده که و همچنین مرسوم گردانیده اند بیا
یا ویلتی و یا حسرتی و انی را که بمعنی کیف است و متی و عسی و بلی را هر جا که واقع شود ح
الف یا ویلتی و معطوفاتش مرسوم شده بصورة یا ه شیخ جعبری فرموده که در شاطبیه قید
نموده که وانی فی الاستفهام و در اینجا قید نفرموده یعنی بس معلوم نشود که انی استفهامیه است
یا انکار یا اثباتیه بعد از ان هم خود عذر خواهیش مینماید که در اینجا اعتماد بران نموده که کلاس
در مفردات است واتا استفهامیه مفرد است زیرا که اثناکه بالف می نویسند از مرکبات
نباء بر الکاف والف که اسم است دو کلمه اند و همچنین شیخ جعبری فرموده که ناظم را سزاوار
بود که قید فرمودی که لفظ علی که از حروف جر است بیا مرسوم میباشد تا مثل ان فرعون
علا فی الارض و لعلا بعضهم که فعل اند بیرون رفتنی قال

جاءتهم رسلهم وجاء امر للرجال رءیتهم ابی یاء ها شهر

جاؤ او جاءتهم المکی وطاب الی الامام یعزی وکل لیس مغتفرا

اقول شیخ در آخر باب مذکور آورده که کسائی گفت که دیدم در مصحف ابی بن کعب
که وللرجال وجائتهم رسلهم وجاءهم کتابنشان والانجیل وجائتهم وجاءهم بود یعنی
در لفظ اول بعد از جیم یا و بعد از یا الف و از ابو حاتم نقل کرده که در مصاحف اهل مکه
لفظ جاؤ که جمع مذکر غائبست جاءو نوشته و جاءتهم جاءتهم و بعد از ان ابو حاتم
فرموده که این دو لفظ را بر اصل نوشته اند یعنی چون معتل العین یایی اند الفشان
بصورة یا نوشته اند و شیخ از عاصم جحدری روایت کرده که دیدم در مصحف خاص عثمان
که ما طاب لکم در النساء طئب به یا نوشته بود و بعد از آنکه این نقلها فرموده گفته که
نیافتیم این کلمات را در هیچ مصحف از مصاحف امصار که باین کیفیه مرسوم بود ح
جائتهم رسلهم وجاءهم هر جا که واقع شود وللرجال هر جا که بیاید رسم مصحف ابی بن کعب
مشهور کرده است یا الفات این سه لفظ را و یا جاؤ و یا جائتهم را بمصحف مکی است
و یا ما طاب لکم نسبة کرده اند شیخ رحمه مصحف امام و هر یکی از رسم مصحف ابی بن کعب
و رسم مصحف مکی و رسم مصحف امام متابعة کرده میشد ع رسم الف بیا آن عطف بر بیت
سابق معلوم شد و از تخصیص این سه مصحف دانسته اند که در غیر اینها الف هم بصورة الف
مرسومست و از حصر این حکم در مذکورات مفهوم گشت که هر فعل اجوف ثلاثی یایی که غیر
این مذکوراتند الفشان بصورة الف مکتوب شده ع رسم بیا دلالت بر اصل و اشارت
بر جواز اماله و ع رسم به الف بنا بر لفظ است قال

کیف الضحی والقوی دحی تلی وطحی سجی زکی واوها بالیاء قد سطرا

اقول شیخ در اول باب ذکر ما رسم بالیاء من ذوات الواو والمعنی چنین آورده که اتفاق
نموده اند جمیع مصاحف بر رسم الفات ذوات الواو به الف در حالتی که این الفات از اسمای
و از افعال باشد که مبنی باشند بر سه حرف مگر یازده حرف که ایشان مرسوم اند بیا و این
یازده حرف ضحی و هم یلعبون است در الاعراف و ان یحشر الناس ضحی در طه و ما زکی
منکم در النور و ضحیها دو موضع و دحیها سه در والنازعات و ضحیها و طحیها سه
در والشمس و والضحی و سجی هر دو در والضحی ح بهر نوع که واقع شود لفظ الضحی یعنی خواه معرف
و خواه منکر و خواه مضاف بضمیر و خواه غیر مضاف و لفظ القوی و دحیها و تلیها
و طحیها و سجی و ما زکی و او این الفاظ مذکوره نوشته گشته به یا ع در نظم لفظ القوی
هست و در مقنع نیست و آوردن این الفاظ بی ضمیر از جهة ضرورة نظم است و از
اختصار رسم الف منقلب از واو بیا در این یازده کلمه معلوم شد که در غیر این الفاظ
به الف می باید نوشت مانند الصفا و شفا و سنا و ابا احد و خلا و دعا و عفا و نجا
و بدا و علا و تعالی ع رسم یا در این الفاظ مذکوره مناسبة ما قبل و ما بعد است و ع رسم
ضحی در الاعراف حمل کردن اوست بر ضحی در طه تا کلمه بر یک طریق باشد و ع رسم الف
در بواقی عمل بر اصل و لفظ است ذ کرمانی گفته از رسم ابن مهران نیز نقل کرده اند که
در بعض مصاحف دنا در والنجم مرسومست بیا و وجهش آن گوینده که از مجاورة دنی است والله اعلم

قال باب حذف احدی اللامین اقول یعنی این بابیست که
مذکور میشود در حذف یکی از دو لام و در مقنع چنین است که باب حذف احدی اللامین

و تلیها م

لفظ م

في الرسم المصحف وما اُثبتتْ فيه على الاصل يعني اين باب حذف يك لام از دو لام در رسم
نه در لفظ از براي معني كي ان كثرة استعمالست يا كراهة اجتماع صورتين متفقتين و اين
باب بخير نيست كه ثابت داشته اند لام را در و بر اصل و ازانجمله تعيين نفرموده كه
حذف لام اول يا لام دوم كرده و مذهب شيخ بعد ازين خواهد امد ان شاء الله تعالى

قال لام التي اللاءِ والتي وكيف اتى الذي مع اليل فاحذف واضد

اقول شيخ در باب مذكور اورده كه بدرستي جميع مصاحف اجتماع نموده اند بر حذف يكي از دو لام
در قوله تعالى اليل والذي والذين والذان والذين والتي والتي ارضعنكم واللئي تظاهرون
و در مانند هر يكي ازين الفاظ از لفظ ان در جميع قران و از براي ان قيد كرده كه از لفظ
ان كه تا وهم نكنند كه مگر در هر لفظي كه دو لام باشد يكي محذوفست و بعد ازان فرموده كه لام
محذوفه در نزد من لام اصلي است و ديگر فرموده كه جائز است كه محذوفه لام معرفه باشد
بنا بر انكه چون لام اول را در لام دوم ادغام كرده اند هر دو لام يكي گشته و اين لام كه
مرسوم شده لام دوم است زيرا كه لام اول بسبب ادغام رفته و بعد ازان فرموده كه
وجه اول مشهور تر است ازانجهة كه لام معرفه از همزه وصل هرگز جدا نميشود پس ازينجهة
لام معرفه را حذف نميكنند و بعد ازان بيان اثبات دو لام نموده و فرموده كه جميع
مصاحف اتفاق كرده اند بعد از حذف لام ازين الفاظ مذكوره بر اثبات هر دو لام
بر اصل در قوله تعالى اللعنون واللعنة ومن اللعبين واللغو واللهو واللؤلؤ واللت
والعزى واللهم واللهب واللطيف واللوامة هر جاكه واقع شود ازين كلمات و بعد ازان

فرمود

فرموده كه و همچنين اين دو لام ثابت اند در قوله عز و جل اللهم هر جاكه واقع شود و بعد ازان اجماع
فرموده كه در مصاحف اهل عراق و غير عراق نظر كردم در حذف و اثبات لام را همچنين يافتم
كه انرا ذكر كردم و اما علم ح لام لفظ التي و اللاتي و هر گونه كه واقع باشد لفظ الذي يعني خواه
مثنى و خواه مجموع چون مشتبه نشود در حالتي كه لفظ الذي مصاحب لفظ اليل باشد پس
گفته ميشود در شان اين لام كه حذف كن تو اين لام را ازين كلمات مذكوره و رات گردان
حكمهاي خويش را يعني اصطلاح من نيكو تامل نماي و احتراز كن از انكه ميخته گرداني لفظي را
كه لام از و محذوفست كه منطوق نظم است بلفظي كه لام از و نه محذوفست كه ان مفهوم نظم است
ح اگر لفظ لام را در نظم مرفوع خوانند مبتدا باشد و جمله فاحذف خبرش و عائد محذوف
اي منها و اگر منصوب پس [illegible] باب و ثنايك قطعه باشد اي لام التي و ازانجمله تعيين
نفرمود كه كدام لام محذوفست كه در ان اختلاف نموده اند كه لام اولست يا دوم چنانچه در
كلام شيخ مشاهده نمودي و درين مقام عائد نخواهد و اتفاق مصاحف از اطلاق ناظم معلوم
ميشود و قسم محذوف اللام را ذكر كرده تا مفهوم ان شود كه هر چه غير انهاست هر دو لام
در انها ثابت اند و سزاوارست كه لام را از تثنيه لفظ الذي كه اللذين است در حالت نصب و جر
حذف نكنند تا بلفظ الذين كه جمعست ملتبس نگردد و ازينجهة بود كه در ترجمه بيت قيد عدم اشتباه
رفت و ابن حاجب خود در شافيه تصريح باثبات هر دو لام فرموده بقوله ونحو اللذين بلامين
للفرق اي بينه و بين الجمع ثم قال ويحمل اللتين عليها اي على اللذين لان تثنية المونث فرع المذكر
ثم قال وكذا اللذان اي في حالة الرفع محمول على اللذين و هر جاكه سه لام باشد مانند لله في

فاحذف صح

السموات همین حکم دارد ع حذف واثبات سمات که صاحب مقنع فرموده والله اعلم

قال باب المقطوع والموصول **اقول** یعنی این بابیست در بیان آنکه کدام دو کلمه در مصاحف عثمانی از یکدیگر جدا نوشته اند و کدام واصل شل فی ماکه در بعضی مواضع از یکدیگر جدا مرسوم اند و در بعضی دیگر واصل و ترجمه این باب در مقنع برین کیفیتست که باب ذکر مارسم فی المصاحف من الحروف المقطوعة علی الاصل والموصولة علی اللفظ یعنی این باب در ذکر چیزی چندست از حروف قرانیه که در مصاحف عثمانیه بعضی مقطوع مرسوم شده اند بنا بر آنکه اصل قطعست و بعضی دیگر موصول بنا بر آنکه در هنگام تلفظ متصل بیکدیگر ملفوظ میگردند ❊ نسبة قطع و وصل بحرف نه بکلمه یعنی اینکه شیخ حروف مقطوعه و موصوله فرموده نه کلمات مقطوعه و موصوله از انجهتست که قطع و وصل تعلق بحرف اول و آخر کلمه میگیرد نه بتمام کلمه و انچه اورا کلمه میگویند اصل در او آنست که منفصل از ماقبل و مابعدش نویسند این انفصال دلالت کند بر آنکه این مکتوب کلماتست و انچه او را حرف میخوانند اصل در وانست که متصلشان بیکدیگر نویسند تا این اتصال تنبیه باشد بر آنکه این مسطور حرفست و شیخ انواع این باب را بلفظ ذکر از یکدیگر جدا فرموده مثل ذکر ان و ذکر فی ما و ناظم بلفظ باب این امر را بتقدیم رسانیده و شیخ جعبری فرموده که قول مقنع که والموصولة علی اللفظ در ترجمه باب نیکو نیست زیراکه ازین عبارة لازم می اید که دو کلمه که پیوسته بیکدیگر باشند از الفاظ گویند که اگر پیوسته نباشند لفظشان نگویند و حال آنکه در هر دو حالت لفظ اند والله اعلم **قال**

وَقُلْ عَلَى الْأَصْلِ مَقْطُوعُ الْحُرُوفِ أَتَى وَالْوَصْلُ فَرْعٌ فَلَا تُلْغِي بِهِ حَصَرَا

اقول یعنی بگوای طالب که هر کلمه که منفصل از مابعد و ماقبلش نوشته اند آن بر اصلست زیراکه هر کلمه که مستقل باشد یعنی ابتدا بان و وقف بان توان کرد اصل آنست که اورا در خط پیوسته بکلمه دیگر نکنند و اگرچه که در لفظ متصل بیکدیگر اند از انجهه که ایشان دو کلمه اند و هر کلمه که در خط پیوسته بیکدیگر نوشته اند فرعست بر این اصل از انجهه که چون این دو کلمه دائم مصاحب یکدیگر اند و در کلام ایشان دائم استعمال میکنند پس گوییا که نازل منزله یک کلمه اند و از انجهه شان مخلوط بیکدیگر می نویسند پس چون این قاعده را معلوم کردی که اتصال فرع انفصالست ای پس باید که ترا بهر یکی ازینها اصل و فرع بخیل نیاید یعنی اگر ازین معنی از تو سوال کنند حاصر بدرسی و فهم خویش را از ان قاصر نکرد ان که گویی که نمیدانم ❊ مراد باصل در نظم چیزیست که موافق دلیل اید و غرض از فرع انست که مخالفش اید و مقصود از قطع نا امیختن کلمه بکلمه دیگر در خط و مراد بوصل امیختن انهاست بیکدیگر یا از روی حس مثل هولا یا از روی حکم مانند مال هذا الکتاب که هر چند که لام از ها جدا نوشته ابتدا بهذا نمی توان کرد و علامه انکه قطع اصلست و وصل فرع در ضمن ترجمه مذکور شد والله اعلم **قال** باب

أَنْ لَا وَأَنْ مَا **اقول** این بابیست در ذکر قطع ان لا و ان ما بفتح همزه در اول و بکسرش در دوم و به تخفیف نون در هر دو **قال**

أَنْ لَا يَقُولُوا اقْطَعُوا أَنْ لَا أَقُولَ وَأَنْ لَا مَلْجَأَ أَنْ لَا إِلَهَ هُودَ الِابْتِدَا

وَالْخُلْفُ فِي الْأَنْبِيَا وَاقْطَعْ بِهُودَ بِأَنْ لَا تَعْبُدُوا الثَّانِ مَعْ يَس لَا حَصَرَا

فى الحج مع نون ان لا والدخان والامتحان فى الرعد ان ما وحده ظهرا

اقول شیخ علیه الرحمه در دل حیین اورده که حدثنی محمد حدثنا ابن الانباری که جمیع الحجه در کتاب الله
عزوجل است از قوله والا بفتح همزه مرسومست بغیر نون مکروه حرف یعنی تنها بنون مرسوم شده
و بعد ازان بیان فرموده که این ده محل ان لا اقول علی الله الا الحق و ان لا یقولوا علی الله الا الحق
هر دو در الاعراف و ان لا ملجا من الله الا الیه در التوبه و ان لا اله الا هو و ان لا تعبدوا الا الله
هر دو در هود و ان لا تشرک بی شیئا در الحج و ان لا تعبدوا الشیطان در یس و ان لا تعلوا
علی الله در الدخان و ان لا یشرکن بالله شیئا در الممتحنه و ان لا یدخلنها الیوم در ن و القلم
و بعد ازان بنابر تاکید از حمزه و از ابی حفص خزاز نیز روایه کرده که ایشان گفته که
ان لا مقطوعه ده مکانست و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار فرموده
که در سورة الانبیا در بعض مصاحف ان لا اله الا انت مرسوم است بنون و در بعضی
دیگر بغیر نون پس درو خلاف باشد و در ذکر چهارم باسناد نقل از حمزه و ابی حفص مذکورین
نموده که گفته که نیست در قرآن لفظ و ان ما مرسوم بنون مگر در یک محل در سورة الرعد
و ان ما نرینک که این یک محل مرسومست بنون و از خلف نیز نقل کرده که او گفته که اما
در مصحف مقطوع نیست در هیچ موضع مگر در الرعد که مقطوعست ح قطع کنید ای
اصحاب رسم نون را از لام از قوله و ان لا یقولوا و ازان اقول و ازان لا ملجا و از
ان لا اله الا هو در هود در حالتی که قطع بجانب این کلمات شتافته و اختلاف حاصل
در قطع نون از لام در ان لا اله الا انت در الانبیا و قطع کن نون را از لام ازان لا تعبدوا

دوم در هود در حالتی که ان لا تعبدوا اسود مصاحب ان لا تعبدوا الشیطانست در قطع در حالتیکه
هیچ نادان حاصل نیست تا در قطع نون ازین کلمات مذکوره و همچنین قطع کن نون را از لام
در ان لا در سورة الحج که واسورة نونست و در الدخان و در الممتحنه نیز قطع کن نون را از میم
از قوله و ان ما در الرعد در حالتی که این موضع متفردات در قطع از دیگر مواضع وضوح نیابد
اظهار شده در رسم ح از منطوق نظم مفهوم شد که مرجه غیر این مواضع مذکوره است موصول
مرسوم شد و بقوله الثان احتراز از اول سود نموده یعنی الا تعبدوا الا الله اننی لکم و بقوله
لا حصر اشاره باین فرموده که در ضبط این کلمات منقطعه هیچ خللی نیست و در الا تفعلوه
در الانفال و در الا تنفروا و الا تنصروه هر دو در التوبه و الا تغفر لی در هود و الا تصرف
عنی در یوسف که همزه شان مکسوره نون موصولست بلام باتفاق و در بیت اول حرکه
همزه ان لا را می باید اخذ از جهة وزن و لفظ والرعد بجر منقولست تا عطف
بر کلمه فی باشد و فی الرعد باظهار فی و حذف واو نیز مرویست و نیز می توان که الرعد مرفوع
باشد بلکه مبتدا باشد و ان ما مبتدا دوم و ظهر نونه فی الرسم خبر دوم و مجموع خبر اول
و نصب نیز جائزست که ان ما مبتدا باشد و ظهر خبرش و وحده حال از فاعل
خبر و الرعد ظرف شای ان ما ظهر بقطع النون فی الرعد حال کونه متفردا فی القطع
و تقدیر وجه تصریح فی همین است والله اعلم ع قطع عمل است بر اصل و ع وصل
قصد امتزاج والله اعلم قال باب قطع من ما و نحو من مال
و وصل ممن و مهما اقول یعنی این بابیست در بیان قطع نون از میم

از من ما وان مانند من مال ودر بیان وصل نون به میم در ممن ورثم قال

فی الروم قل والنساء من قبل ما ملکت وخلف من ما الذی المنافقین تر

لا خلف فی قطع من مع ظاهر ذکروا ممن جمیعا فصل و میز معتبرا

اقول شیخ این باب را در ذکر دوم اورده وچنین فرموده که ذکر من ما بالنون وبعد ازان

باشد ودر روایة از محمد بن عیسی کرده که من ما مقطوعه سه حرفست در النساء فمن ما ملکت ایمانکم

ودر الروم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء ودر المنافقون وانفقوا من ما رزقناکم ودر باب

ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار اورده که در سورة المنافقون مما رزقناکم در بعض

من ما مقطوعست ودر بعض دیگر موصول پس ازینجا معلوم شد که در سورة المنافقون خلافست

وبعد ازان فرموده که اما قوله من مال الله ومن ما ومانند ان ازانهایی که لفظ من داخل

اسمی ظاهر شده در جمیع مصاحف مقطوع اند هر جا که واقع شده اند وبعد ازان دیگر فرموده که

چون کلمه من داخل لفظ من شود مثل ممن منع وممن افتری هیچ خلافی نیست در مجموع مصاحف

درانکه میم را پیوسته بمیم بنویسند چنانچه نونی درمیان ایشان نباشد واصحاب رسم

ممن خلق را نیز همین کیفیه نوشته اند ح وبگو که مقطوع کرد ان نون من را از میم ما در

حالتی که واقعست لفظ من ما از پیش ما ملکت در سورة النساء ودر سورة الروم وخلاف

در قطع نون من ما در نزد سورة المنافقون جاری شده وهیچ خلافی نیست یعنی در

مصاحف در قطع نون من که مصاحب اسمی ظاهر باشد چنانچه اصحاب رسم ازان ذکر کرده اند

واما لفظ ممن در همه قران ولفظ مم در الطارق پس وصل کن تو انرا در حالتی که

امثال نماینه امر اصحاب رسم باشی ح در بعض نسخها این باب را باب چهارم گرفته اند

اما اصح انست که باب دوم است تا موافق مقنع باشد که او نیز این باب را در ذکر

دوم اورده واز منطوق نظم مفهوم شد که هرچه غیر این سه محلست در رسم منفصل است

مانند مما رزقکم الله ومما عملت ایدینا وناظم در قطع مما دو بیت را گفته واصحاب رسم

مخیر فرموده که هر کدام که خواهند بنویسند زیرا که مقصود از هر دو یکیست وبیت دیگر اینست

که من قبل ما ملکت فاقطع وتنوزع فی المنافقین لدی حما والا ضر او تفاوت درمیان

این دو بیت انست که در بیت اول تصریح بخلاف فرموده وموضع مما ملکت را بازنموده

که در الروم والنساء است ولیکن اظهار قطع نفرموده ودر بیت دوم قطع را اظهار

فرموده وبلفظ تنوزع اشارة بخلاف نموده واز جهة انکه ممن مکرر بود تاکیدش

بلفظ جمیعا فرموده واو را از لفظ مم جدا اگر دو ع قطع من ما درین سه محل مخصوص

کردن علامت بر اصل وع وصل غیر این سه محل اعلامت بانکه هرکس انعامل معمول

احتیاج بیکدیگر دارند ع خلاف جمع است بین المعنیین والله اعلم

قال باب ام ممن اقول یعنی این بابیست که مذکور میشود

در قطع میم ام از میم من قال فی فصلت والنساء وفوق صاد وفی

برأة قطع ام ممن عن فتی سبرا اقول شیخ این باب را در ذکر سیم اورده وچنین

فرموده که ذکر ام من بعد ازان اخبار نموده که محمد بن عیسی وابن الانباری

هر دو گفته اند که هرچند لفظ ام من که در قران امده در مصحف موصول اند مگر در چهار حرف

که در مصحف مقطوع اند یعنی هر یکی را بدو میم نوشته اند و بعد ازان بیان
فرموده که این چهار محل ام من یکون علیهم وکیلا است در النساء و ام من اسس در
التوبه و ام من خلقنا در والصافات و ام من یاتی امنا در فصلت ج قطع
میم ام از میم من واقع است در النساء و در التوبه و در بالای سورة صاد یعنی
والصافات و در فصلت در حالتی که این قطع منقولست از دانشمندی که رسم را
نیکو دانسته و ازو کشف عنه و تمیز کرده موصول را از مفصول و احتمال دارد
که این دانشمند ناظم باشد یا صاحب مقنع یا محمد بن عیسی یا ابن الانباری
ع قطع درین چهار محل عمل را صلست ع وصل در بواقی بتقویه میم اول میم دوم را والله اعلم

قال باب قطع عمن و وصل الن اقول یعنی

این باب در بیان قطع نون عن است از میم من و در بیان وصل نون ان بلام لن

قال فی النور و النجم عن من و القیامة صل فیهما مع الکهف الن من ذکا

اقول شیخ در ذکر هفتم چنین فرموده که نوشته اند همه اصحاب رسم در مجموع مصاحف
ویصرفه عن من یشاء را در النور و عن من تولی در والنجم به نون یعنی بعد از عین
و بعد ازان فرموده که و نیست در قرآن غیر ازین دو موضع یعنی نه مقطوع و نه موصول
و در ذکر هشتم چنین بیان کرده که گفت ما را محمد بن احمد او نقل کرده از
ابن الانباری که نوشته اند لفظ الن را بغیر نون یعنی بعد از همزه در دو موضع
در الکهف الن نجعل لکم موعدا و در القیمة الن نجمع عظامه و بعد ازان فرموده که قیاس

انست

انست که ان لن نقدر در الانبیاء بنون بعد از همزه مرسوم باشد و بعد ازان فرموده که
انچه غیر این مواضعست باثبات نون بعد از همزه مرسوم است و بعد ازان فرموده بعض
حمزه و ابو حفص خزاز روایه کرده اند از محمد بن عیسی که بعضی از اصحاب رسم گفته اند
که در المزمل ان لن تحصوه مرسوم است بنون و غازی بن قیس نیز در کتاب خود
گفته که این محل بنون بعد از همزه مرسوم است پس معلوم شد که در الانبیاء و در المزمل
ناقلان رسم را خلافست و ابن مهران نیز در کتاب خود در المزمل ذکر خلاف نموده
ج قطع کن نون عن را از میم من در النور و در والنجم و سورة القیمه و وصل کن نون
ان را بلام لن در او و ا سورة الکهف و هر کس که نیکو کرده اند فهم خویش را بدانند که ناظم
ذکر قطع را که در عن من در بعث نکرده اعتماد بر ترجمه باب فرموده که باب
قطع عن من ع مفهوم نظم انست که شل عم متصلست و ان لن سوره غیر ازین
دو موضع مقطوعست و از روایه غیر قصیده مفهوم گشت که در ان دو محل
اختلافست و اگر لفظ القیمه را در نظم مجرور خوانده و هم انست که مقصود کنند که مکرر
عن من و ان لن هر دو معمول کله اصل اند پس بهتر انست که القیمه را برفع خوانند
تا مبتدا باشد و جمله که بعد ازوست خبرش و متعین کرده که الن در القیمه و الکهف
معمول صل است و عن من معمول اقطع محذوف ع قطع عن من و ان لن
علت را صل و وصل الن اعلامت با که عمل هر دو آنکه نصب کند والله اعلم

قال باب عن ما و فالم و اما اقول یعنی درین باب بیان

قطع نون عن است از میم ما و وصل نون فان بلام لم و نون ان بمیم ما **قال**
بالقطع عن ما نهوا عنه و بعد فالقصص یستجیبوا لکم فصل و کن حذرا
و اقطع سواه و ما المفتوح همزته فاقطع و اما فصل بالفتح قد نبرا

اقول شیخ برداسته ترتیبه در ذکر مرسوم این باب اورده که هرجا که در قران لفظ عما واقعست
پس ان مرسوم شده بغیر نون مکرر یک موضع در الاعراف عن ما نهوا که ان مرسومست
بنون و باسناد نقل از ابن کبیشه کرده که او گفت که عما نهوا عنه در خط عن جدا است
و ما جدا و از ابن الانباری روایه نموده که او گفت که عن ما نهوا عنه و کلا انرا در
قران غیر این محل را مقطوع نساخته اند و بعد از ان در ذکر نیم هم این باب
چنین گفته که نوشته اند در مجموع مصاحف در سورة هود فالم یستجیبوا لکم بغیر نون
و در القصص فان لم یستجیبوا لک با اثبات نون و در اخر ذکر ان گفته که ان لم
بفتح همزه مرسوم شده در جمیع مصاحف بنون و در اخبار ذکر امن اخبار فرموده که
اما اشتملت در مصحف نوشته بعنی بیک میم شده مرسومست **ح** نون عن
ما نهوا عنه مرسوم است بقطع و بعد از ذکر عن ما پس وصل کن فالم یستجیبوا لکم را
و باش تو حذر کننده و مقطوع ساز نون را از لام در هر محلی که غیر این محل است
و هر لفظ ان لم که همزه او مفتوح باشد پس نون او را قطع کن از لام وش و لفظ اما
که همزه او ملتبس باشد بفتح پس وصل کن نون او را بمیم در حالتی که عموم وصل در
مجموع لفظ اما در قران منقول و مرتفع گشته   قوله عن ما را بقوله نهوا عنه مقید ساخت

تا معلوم شود که استخه غیر این مواضعست مثل عما قلیل موصول است و قوله و کن حذرا
امر است به حذر نمودن از اشتباهی که جماعتی را از روایه ابن الانباری و عبارت
مقنع از ذکر فالم روی نموده و این اشتباه انست که شیخ از ابن الانباری نقل کرده که
فالم یستجیبوا در هود بغیر نون است و در القصص بنون و هیچ کدام ذکر نکرده اند
که غیر این دو موضع مقطوعست یا موصول پس از نتیجه قومی مثل ابو العباس بن محمد
بن حرب گمان برده اند که انچه در القصص است مقطوع امده و باقی موصول و جمهور
مثل جعبری و محمد بن احمد المعروف به اوس و محمد بن عیسی اصفهانی و غیر ایشان
از نا قلان رسم رانند که در سورة هود موصولست و باقی مقطوع و شیخ نیز بعد از انکه
ان عبارة را فرموده دانسته که از ان عبارة التباس حاصل می اید پس استدراکش
نموده در اخر ذکر ان و فرموده که ان لم بکسر همزه در جمیع مصاحف مرسومست بنون هرجا که
واقع شود مگر در هود که در انجا بغیر نون نوشت چنانچه ناظم نیز اشارة باین معنی فرموده
بقوله و اقطع سواه و عجب از امام سخاوی که باوجود انچنین نصی ظاهر بر قطع که در
مقنع است فرموده که شیخ ابو عمرو بیان نکرده که غیر ان دو موضع را چگونه می باید
نوشت که جواب گویند که شاید که در نسخه او این استدراک نبوده و اگر بوده
باز وقتش نیفتاده والله اعلم و چون در اخر ذکر امن از مخصوص کردن شیخ
اما اشتملت را بوصل لازم می اید که اما در همه قران غیر این یک لفظ مقطوعست
ناظم دفع این وهم نموده بقوله و قد نبرا یعنی حکم بوصل عام است در مجموع مواضع

ذ و در بعضی از کتب رسم آورده اند که أن لم یکن در الانعام وان لم یره در البلد
مقطوع اند و باقی موصول ع قطع استعمال اصلست و ع وصل عمل بر لفظ زیرا که
هرچه مدغم شد از لفظ ساقط گشت پس خط نیز تابع لفظ گردانیدند قال

باب قطع فی ما وان ما اقول یعنی این باب در بیان قطع فی ما
وان ما مکسور الهمزه مشدد النون است قال

فی ما فعلن اقطعوا الثانی لیبلوکم فی ما ءاتٰکم فی ما اوحی اقتفرا
فی النور والانبیا وتحت صاد معا وفی اذا وقعت والروم والشعرا
وفی سوی الشعرا بالوصل بعضهم وان ما توعدون الاول اعتبرا

اقول شیخ در ذکر نهم چنین فرموده که گفت محمد بن عیسی که شمرده اند ناقلان
رسم فی ما مقطوع را یازده محل و بعد از آن چون قطع متفق علیه بود اعلام فرموده
که درین یازده محل اختلاف کرده اند یعنی در قطع و در وصلشان و بعد از آن
تعداد مواضع یازده گانه فرموده که در البقره فی ما فعلن فی انفسهن من معروف است
و در المائده لیبلوکم فی ما اتکم و در الانعام دو محل قل لا اجد فی ما اوحی الی و لیبلوکم
فی ما اتکم و در الانبیا فی ما اشتهت انفسهم و در النور فی ما افضتم فیه و در الشعراء
فی ما ههنا آمنین و در الروم فی ما رزقناکم و در الزمر فی ما هم فیه یختلفون و در الواقعه
وننشئکم فی ما لا تعلمون و محمد بن عیسی بعد ازین فرموده که اکثر اصحاب رسم کتب
که آنچه در الشعرات منقطوع میدارد و ده محل دیگر را موصول و بعد از آن در ذکر یازدهم

آورده که نوشته اند ارباب کتابت إن ما را در یکمحل در الانعام مقطوع و آن إن
ما توعدون لآت است ح مقطوع ساختند یا را از فی از باور فی ما فعلن دوم از برای
بعضی از اصحاب رسم و همچنین کنند در لیبلوکم فی ما اتکم در المائده و بعد از ان نیز
فعل بجا آورده در فی ما اوحی در الانعام ولیبلوکم فی ما اتکم هم در آخر الانعام که متابعتشان
کرده اند بقطع و همچنین مقطوع کنند فی ما را در النور و در الانبیاء و در زیر صاد در دو محل و در
اذا وقعت و در الروم و در الشعرا و بعضی از راویان رسم قائل گشته اند بوصل در غیر سورة
الشعرا و إن ما توعدون اول را از یاد رقش کرد مانند قطع ه از قول اقطعوا که
اصل را بر قطع نهاده اند معلوم شد که طرف قطع ارجح است از طرف وصل و بقید
الثانی مفهوم گشت که مرادش فی ما فعلن فی انفسهن من معروف است و از تخصیص
این مواضع مذکوره دانسته اند که فیما در دیگر مواضع موصولست و هم از عبارة مفهوم
و هم از نظم معلوم شد که در الشعرا بر قطعش اتفاقست و در آن ده محل دیگر اختلاف
و بقول الاول احتراز از انما توعدون لصادق در والطور و انما توعدون لواقع در
والمرسلات فرموده ذ و از رسم ابن مهران نقل کرده اند که فی ما فعلن در سر دو موضع
البقره مقطوع گرفته ع قطع علت بر اصل و ع وصل شده اتصال عامل بمعمول

قال باب أن ما وکلما وبئس ما اقول یعنی این بابیست که مذکور
میکرد در او قطع نون أن مفتوح الهمزه از میم ما از أن ما و قطع سین از ما از لبئس ما و از بئس ما

قال واقطع معا أن ما تدعون عندهم والوصل اثبت فی الانفال مختبرا

وَاَنَّمَا عِنْدَ حَرْفِ النَّحْلِ جَا كَذَا الْبِئْسَ مَا قَطْعُهُ فِيمَا حَكَى الْكُبَرَا

قُلْ بِئْسَ مَا بِخِلَافٍ ثُمَّ يُوصَلُ مَعْ خَلَفْتُمُونِي وَمِنْ قَبْلِ اشْتَرَوْا نُشِرَا

اقول شیخ در ذکر دو ارقوسم حین یفرواده که محمد بن عیسی کفته که نوشته اند اصحاب رسم

انّ ما را بقطع در دو موضع در الحج و در لقمن وان ما توعدون من دونه لا غیر و بعد ازان

فرموده که انما غنمتم در الانفال وانما عند الله هو خیر لکم در النحل در مصاحف اهل عراق موصول اند

و در مصاحف قدیمه ما یعنی مصاحف اندلسیان که از مصحف مدینه نقل کرده اند مقطوع

ولیکن طرف وصل قوی تر است از روی ثبوت و غازی بن قیس نیز در کتاب هجاء

السنه هر دو موضع را موصول نوشته است و بعد ازان در ذکر بئس رسم هم از محمد بن عیسی

حکایه کرده که بئسما موصول سه محل است در البقره بئسما اشتروا به انفسهم و هم در البقره

قل بئسما یامرکم به ایمانکم و در الاعراف بئسما خلفتمونی من بعدی و در باب ذکر ما

اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار اخبار فرموده که قل بئسما یامرکم در بعض مصاحف

مقطوع است و در بعضی دیگر موصول بین در این یکمحل اختلاف باشد و هم محمد بن

عیسی در موضعی دیگر کفته که هر لفظ بئس که در اول او لام باشد مانند لبئس ما بس ان مقطوعست

وان پنج محل است یک محل در البقره ولبئس ما شروا به انفسهم و چهار محل در المائده لبئس ما

کانوا یعملون لبئس ما کانوا یصنعون لبئس ما کانوا یفعلون لبئس ما قدمت لهم ح قطع

کن نون انّ را از میم ما در نزد ناظم رسم در حالتی که ان ما مقطوع دو محل است و وصل

نون بمیم در انما غنمتم در الانفال ثابت شده است از قطع در حالتی که بیشتر اهل رسم وصل را

امتحان کرده اند در مصاحف و انما در نزد سورة النحل آمده است مثل انما در سورة الانفال

بران تفصیل که مذکور شد و لبئس ما قطع او در نقلیت که بزرگان مثل محمد بن عیسی و ابن الانباری

حکایه کرده اند ازو و قل بئس ما واقعست با خلاف و بعد از قل بئس ما یامرکم موصول میشود

بئسما که مصاحب خلفتمونی است و بئسما که واقع است از پیش اشتروا در حالتی که مانند

این وصل به بادهای خوش بوی کرده اند و زنده ه از حصر ناظم معلوم شد که انما

در غیر این سه موضع باتفاق موصولست مثل ولو انما فی الارض و انما الحکم و مراد

از انما در الانفال محل دوم است چنانچه از تتبع مفهوم گشت نا محل اول که انما

اموالکم است خارج شود و فبئس ما یشترون در ال عمران مقطوع است و ناظم ازرا

از قبیل لبئس ما گرفته از ین روی که همچنانچه در اول لبئس ما حرفی زائد هست در فبئس

نیز هست و ابن الانباری خود نص بر قطعش کرده حیث قال و فی المصحف فبئس ما

فی ال عمران حرفان ای مقطوع و کلمه بئس که بعد از و لفظ ما واقع است بیش ازین نه

موضع نیست ذ و نقل کرده اند از رسم ابن مهران که ولو ان ما فی الارض در لقمن مقطوع

ع قطع ان ما و وصلش همانست که در ان ما توعدون مذکور شد و ع قطع لبئس ما

اشعارست از اصل و وصلش بنا بر انکه کلمه ما همچون جزء فعل شده باید در نزد رافع و

اختلاف جمعت میان هر دو معنی قال باب کلما اقول یعنی این باب

در ذکر قطع لام لفظ کل است از رسم ما قال

وَقُلْ وَاٰتٰکُمْ مِنْ کُلِّ مَا قَطَعُوا وَالْخُلْفُ فِی کُلَّمَا رُدُّوا فَشَا خَبَرَا

وكلما ألقى اسمع كلما دخلت وكلما جاء عن خلف بلى و قرا

اقول شیخ در ذکر چهار دیگر خبر داده که گفت محمد بن عیسی که کلما که مقطوع است
دو محل‌ست کلما ردوا الی الفتنة در النساء ومن کل ما سألتموه در ابرهیم و محمد بن عیسی
بعد ازین گفته که از ناقلان رسم کسی هست که وصل میکند کلما که در النساء است یعنی
النساء و قطعش خلاف باشد و در باب ذکر ما اختلفت فیه مصاحف اهل الامصار
آورده که در الاعراف کل ما دخلت امة و در المؤمنین کل ما جاء امة و در الملک کل ما القی
فیها فوج در بعض مصاحف مقطوع اند و در بعضی دیگر موصول و با سناد روایه از ابن
سعدان نموده که کل ما در مصحف عبد الله بن مسعود در مجموع قران مقطوع بود ح و بگو که
و آتاکم من کل ما سألتموه قطع اند ازو باین رسم اند و اختلاف در قطع کل ما ردوا
در النساء فاش شده خبران و بشنو که کل ما القی و کل ما دخلت و کل ما جاء که حاصلند
از باب اختلاف که تشابه نموده این اختلاف خداوندان عقل و وقار و سکینه را
ع از نظم معلوم شد که در ابرهیم باتفاق مقطوعست و در ان چهار محل دیگر اختلاف
و در سائر قران موصول و بقوله بلی وقرا اشاره بان نموده که در اسناد این نقل
کسائی و محمد بن عیسی و نصیر بن یوسف واقف‌اند و امام جعبری فرموده که از اجلۀ
ناظم روایت ابن سعدان را نقل نفرموده که شیخ این معنی بر سبیل حکایة آورده و حکم
مصحف عبد الله ابن مسعود با حکام مصاحف عثمانیه منسوخ شده و علت قطع
و وصل همانست که مذکور شد خ وازرسم ابن مهران نقل کرده اند که کل ما در چهار

محل مقطوعست در النساء کل ما ردوا و در الاعراف کل ما دخلت و در تبارک
کل ما القی و در نوح کل ما دعوتهم و باقی را موصول نگاشته قال باب
قطع حیث ما و وصل اینما اقول یعنی این باب است در بیان قطع حیث ما و در بیان وصل اینما قال

وحیث ما فاقطعوا و اینما فصلوا ومثله اینما فی النحل مشتهرا
وللخلف فی سورة الاحزاب والشعرا وفی النسا یقل الوصل معتمرا

اقول شیخ درآخر ذکر دیگر فرموده که حیث ما کنتم دو موضع در البقرة مقطوعست و در
اول همین ذکر یاد نموده که محمد بن عیسی گفت که اینما موصوله سه محل است فاینما
تولوا فثم وجه الله در البقرة و اینما یوجهه لا یأت بخیر در النحل و اینما کنتم تعبدون من
دون الله در الشعرا و بعد ازان همین محمد بن عیسی گفته که بدرستی که اختلاف کرده اند
اهل رسم در وصل اینما زیرا که از ایشان کسی هست که آن موضع که در البقرة است و آن
موضع که در النحل است و آن موضع که در النساء است یعنی اینما تکونوا یدرککم الموت
و آن موضع که در الاحزاب است یعنی اینما ثقفوا موصول می شمرد و ابو حفص خراز
گفته که اینما موصوله چهار محل است در البقرة و در النحل و در الشعرا و در الاحزاب ح
واما حیث ما پس قطع کنید ای ناقلان رسم ما از ان [illegible] و اما فاینما تولوا پس
وصل کنید و نزد ابرهیم و وصل اینما در سورة النحل شد و وصل فاینما تولوا است
در حالتی که این وصل در دو موضع مشهور شده است در جمیع مصاحف امصار و اختلاف
حاصلست در وصل اینما در الاحزاب و در الشعرا و اینما تکونوا در النساء که میشود وصل

او در حالتی که این وصل را زیاده کرده اند یعنی بنا بر شهرة او عمل بران کرده اند

ه از سیاق نظم معلوم شده که بر وصل فانیما تولوا در اول البقره و در انیما یوجهه در النحل اتفاقست و در سورة النسا و الشعرا و الاحزاب اختلافست ولیکن در الفاطرف قطعش بر طرف وصل افزون امده و در ان دو محل دیگر هر دو طرف دیگر مساوی اند و محل البقره در نظم از فا معلوم میشود زیرا که فاینما در البقره است و ازنجهة فرموده که وفی النساء تقل الوصل که محمد بن عیسی و خزاز وصل را درین سورة ذکر نکرده اند

قال باب لکیلا یعنی این بابیست در بیان وصل یا به لام در لکیلا اگر کوئی که چون در قران لکیلا ام و کی لا بی لام هر دو واقع اند پس بنا بر چه نکته ناظم در ترجمه تخصیص لکیلا والام فرموده جواب شنوی که در هر جا که هست با لام است غیر از کی لا یکون دولة در الحشر که بی لام است پس حکم بر غالب فرموده

قال فی آل عمران والاحزاب ثانیهما والحج وصلا لکیلا والحدید جرا

اقول شیخ در ذکر بیت دهم گفته که گفت محمد بن عیسی که لکیلا موصول ست محلست در الحج لکیلا یعلم من و الحدید لکیلا تاسوا علی مافاتکم و بعد ازان اورده که محمد بن عیسی روایه کرده از نصیر بن یوسف در باب اتفاق مصاحف که لکیلا تحزنوا در ال عمران نیز موصول است و غازی بن قیس نیز در کتاب خود یعنی هجاء السنة این محل را همچنین موصول نوشته ح لفظ لکیلا ثابت گشته و جاری شده در ال عمران و در دوم الاحزاب و در الحج و در الحدید در حالتی که لکیلا درین مواضع چهارگانه موصولست

جون هم

بعد علم شیا و در الاحزاب لکیلا یکون علیک حرج و در ص

ه هم از تتبع از روایه نصیر و هم از نظم معلوم گشت که این چهار محل باتفاق موصول اند و دو سه محل دیگر یعنی در اول الاحزاب لکی لا یکون علی المؤمنین حرج و در النحل لکی لا یعلم بعد علم و در الحشر کی لا یکون دولة مقطوع و چنین گفته که در ال عمران اختلافست و بران سه محل دیگر اتفاق و ابن انتقال یعنی عبید الله بن عمر جزم کرده که در ال عمران باتفاق مقطوعست اما ناظم اعتماد بر نقل متتبع نموده و فرموده که در ال عمران موصولست ع قطع استعمال اصلست و ع وصل اخبار است بانکه در میان یا و لام هیچ مانعی از معانی نیست که اشیا از وصل منع کنند قال باب

یوم هم و ویکان اقول اینجا بابیست در بیان قطع میم یوم از ها هم و وصل یا لفظ وی به کلمه کان و کانه و ویکانه قال

فی الطول والذاریات القطع یوم هم و ویکان معا وصل کما جبرا

اقول شیخ در بیت یازدهم از ابو حفص خزاز نقل کرده که یوم هم مقطوع دو موضعست و در قران غیر ازین دو موضع مقطوع نیست و بعد ازان بیان فرموده که این دو موضع یوم هم بارزون در حم المؤمن و یوم هم علی النار یفتنون در و الذاریات و بعد ازان اخبار فرموده که معلی بن عیسی الوراق نیز قطع درین محل قائل گشته و شیخ سخاوی اورده که محمد بن عیسی و ابن انتقال نیز همین معنی رفته اند و بعد ازان در ذکر بعد هم چنین فرموده که گفت مارا محمد بن علی از ابن الانباری که نوشته اند اصل هم ویکان امده و ویکانه را در دو موضع در القصص بوصل یا بکاف یعنی اندر یک کلمه نوشته اند ح یوم هم خداوند قطع است یا مقطوعست در سورة الطول و در والذاریات یا تفسیرش چنین کنند که قطع حاملست در الطول و در والذاریات در یوم هم و ویکان که واقع است

وصل ۵

در دو محل خداوند وصلیست که بخشاینده است این لفظ و یکان را برده‌اند یعنی و امام جعبری
تقدیر مصراع دوم چنین کرده که وصل کرده‌اند یعنی را بر شیخ حاصلست در ویکان در دو موضع
۵ از تخصیص قطع باب دو محل دانسته‌اند که در غیر این دو محل وصل خواهد بود و شامل بود بهم
الذی و ترجمه مصراع دوم که مذکور شد بر تقدیر آن بود که لفظ کسا اقتضا دو مفعول کرده و اگر
اقتضا یک مفعول کند تقدیر شاید شود که ویکان خداوند وصلیست که برده‌اند یعنی را خود بخشیده
و بر تقدیر اول کنایه از آن باشد که وصل لفظ ویکان را حسن و زیبایی بخشیده زیرا که جمع بر بشان
شرف دارد و بر تقدیر دوم عبارة از آن باشد که گویا بخشیده است یعنی چند رنگ دارد و وصل
نیز چند احتمال دارد چنانچه مذکور خواهد شد ع قطع یوم هم در آن دو موضع است که
لفظ هم در این دو محل ضمیر منفصل مرفوعست بابتدائیه و ما بعدش خبر و در مواضع باقی که
متصل است بنابر آنست که ضمیر مجرور متصلست زیرا که مضاف الیه واقع شده ع وصل
ویکان از آن جهت که چون احتمال داشت که یک کلمه باشد وی و کاف و ان و نیز
احتمال داشت که دو کلمه بود و یکی وی و ان و کاف را بهم بنویسند که یکی نوبة چنان
نویسند و یک نوبت چنین که تا کل احتمال معلوم شود و سبب مجموع را چون یک کلمه نوشت
تا شامل همه احتمالات باشد والله اعلم قال باب مال اقول یعنی
این باب در ذکر قطع لام لفظ مالست از ما که پس از وست قال
ومال هذا فقل ما للذین فمال هؤلاء بقطع اللام مذکرا
اقول شیخ طیبه مرقع در ذکر شانزدهم چنین فرموده که نوشته‌اند اصحاب رسم در مجموع مصاحف

اول ۵

در النساء فمال هؤلاء القوم و در الکهف مال هذا الکتاب و در الفرقان مال هذا الرسول و در
المعارج فمال الذین کفروا این چهار موضع را بقطع لام جاره ما بعدش بنابر معنی که مذکور میشود
ان شاء الله و محمد بن عیسی نیز گفته که مال مقطوع چهار محلست و تعدادش نموده ع بگو که
لفظ مال چهار موضع مرسوم است بقطع لام از ما بعدش در حالتی که تو یاد آورنده باشی که
قطع لام بنابر چه معنی بوده ۵ ناظم لفظ هذا الکتاب شامل الکهف و الفرقانست
و موضع النساء را بلفظ هؤلاء تعیین فرموده و در سال سائل به کلمه الذین و از جهت
این قید ها را فرموده تا مثل مالکم و مالک خارج شود ع قطع لام علامت آنست که
مال در اصل ما بال بوده و از جهة کثرة استعمال و تخفیف با را حذف کرده اند
و بعد از آن چون لامی باقی مانده که مشابه لام جاره است در وضع و لام جر مکسورست
این لام را نیز مکسور داشته‌اند ع و وصلش تنبیه بر مال است چنانچه مذکور گشت قال
باب ولات یعنی این بابیست در بیان وصل تا بلفظ لا یا بلفظ حین قال
ابو عبید عزی و لات حین الی الامام والکل فیه اعظم النکرا
اقول شیخ روح الله روحه در ذکر نوزدهم فرموده که نوشته‌اند باتفاق رسم و لات
حین مناص را در سورة ص بقطع تا از حا و بعد از آن باسناد روایة از ابو عبید کرده
که در امام که مصحف خاصه عثمانست و لات حین مناص تا او پیوسته بود بلفظ
حین یعنی تحین بود بعد از آن شیخ از وی رد فرموده که و حال آنکه نیافتیم ما در هیچ
مصحفی از مصاحف امصار یعنی مصاحف عثمانیه که از جهة عوام نوشته که و لا تحین تا را

او منفصل بود بکلمهٔ حین وبعد ازان بنا بر تقویهٔ ردّ خویش اخبار نموده که بدرستی که
ردّ کرده اند غیر و احد از علما ما انچه ابو عبید ازان حکایه کرده یعنی اتصال را نیافته ام در
هیچ مصحفی از مصاحف قدیمه و دیگر فرموده که محمد بن علی از ابن الانباری روایه
کرده که ولات حین در مصاحف نو و کهنه منقطع تا است از حین و دیگر فرموده که نصیر
بن یوسف گفته که اتفاق نموده اند مجمیع مصاحف بر نوشتن ولات حین بانفصال تا
از حین ح ابو عبید نسبت کرده است وصل تا ولاتحین را بجانب مصاحف امام
و حال انکه مجمیع ناقلان رسم درین نقل بزرگ اند از روی انکار یا نزدیک گردانیده اند
انکار خویش را درین نقل یعنی در انکار این نقل مبالغه نموده ه قوله والکل فیه اعظم
النکرا اخبار است ازین اقوال که مذکور شد و ابو عبید در کتابی که در قراة تالیف نموده
دلایل بسیار بر مدعی خویش اقامه فرموده و چون ایراد انها بتطویل می انجامید اختصار
رفته و می توان که اعظم افعل تفضیل باشد و النکرا تمییز بر قول کوفیان بدلیل الا من
سفه نفسه و میتوان که اعظم ماضی مجهول باشد و النکرا مفعولش و شیخ بنا بر مناسبه
مقام در افزوکر ولاتحین با سا و روایه از ابو عبید نموده که در جمیع مصاحف علی
ال یاسین مرسوم است بقطع لام از یاسین در قراة مدّ رسم قیاسی باشد و در قراة
کسر و قصر اصطلاحی قال باب هاء التانیث التی کتبت تاء

اقول یعنی این بابیست در بیان های تانیث که مرسوم گشته در مصاحف عثمانیه بتا دراز

قال ودونک الهاء للتانیث قد رسمت تاء لتقضی من انتقائها الوطرا

فابنا معصیا فانها الظاهر ترعا و ثنی فی مفردات سلسلا و خضرا

اقول یعنی فرا گیر ای کاتب درین قصیده ذکر های چند را که وضع کرده اند و ساخته اند
انها را از برای تانیث در حالتی که مرسوم شده اند این ها آت در مصاحف عثمانیه بتاء
مطول و فرا گرفتن انها بجهت انست که تا بگذاری حاجت خویش را از اعمار کاتبان انها یعنی
ضبط نمائی احکام ها و تا تانیث را که تا حاصل کنی بسبب ان ضبط علم را باین قاعده که
کدام ها با تا گرد از نوشته و کدام ها بصورة مرسوم گشته بر اصل خود و بعد ازان
چون نزد اراده استعمال انها باشد ابتدا کن بخواندن انچه اولا نظم کرده ام که ان
اسمی چند مونث اند که مجمیع قرا اتفاق نموده اند بر افراد ان و اضافت ان کرده اند
باسمی چند ظاهر در حالتی که این اسما ظاهره انواع اند مثل نعمت الله و رحمت الله و امرات
العزیز و سنت الله و بعد ازانکه این قسم مضافات را دانسته باشی از انواع دوم ساز
بخواندن اسمی چند مفرد مونث مثل فی الغرفات و فی الغرفت و اسمی چند مونث
مضاف که قرا در جمع و افراد انها اختلاف نموده اند مانند کلمات و کلمت و ثمرات
و ثمرت در حالتی که این اسما مفرده و مضافه مانده اند در اتصال مسایل بیکدیگر و در
کثرة استعمال مثل آب سرد روان پیوسته بهم دیگر و مقصود انکه ناظم در بابی ذکر اسما
مضافه باسما ظاهره میکند که در افراد انها اختلاف نموده و بعد ازان در بابی
دیگر بیان اسما مفرده میفرماید که در افراد و جمع ان اختلاف نموده اند ه بقید تا های
تانیث مانند رحمت و تا تانیث هر اسم که بر جمیع ان اتفاق دارند مانند مومنات
منقول بنقل ه

خارج میشوند وبقید مضاف باسم ظاهر مضاف بضمیر مثل رحمته ونعمته بیرون میرود ازانجمله
که این سه قسم باتفاق بتا مرسوم اند وقوله ترعا اشارتست به متنوع بودن اسما مضاف
زیراکه معنی ترعا انواعست وقوله خضرا اسم بضاد معجمه منقولست وسم بصاد مهمله ع رسم
این ها بتا مطول نیز وصل است زیراکه این ها دراصل که وصلست تا است ازانجمله که اعراب
برتا جاری میشود نه برها بنابرآنکه ها در حالة وقف ظاهر میکردد یا بگوییم که این بر لغت طی است
که ایشان در هر دو حال تلفظ به تا مینمایند ومیگویند که هذه جاریت وشجرة ویا اصل سورة
البقرة وشاعر نیز گفته که الله نجاک بکفی مسلمت من بعد ما وبعد ما وبعد مت
صارت نفوس القوم عند الغلصمت وکادت الحرة ان تدعی امت قال

باب المضافات الى الاسماء الظاهرة یعنی این باب در ذکر اسماء

قال في هود والروم والاعراف والبقرة ومريم رحمت وزخرف بعد
معا ونعمة في لقمن والبقرة والطور والنحل في ثلثة اخرا
وفاطر معها الثاني بمائدة والاخران بابرهيم اذ حررا
وآل عمران وامرأت بها ومعا بيوسف واهد تحت النمل مع حجرا
معها ثلث لدى التحريم سنت في الانفال مع فاطر ثلثها اخرا
وغافر آخرا وفطرت شجرت لدى الدخان بقيت معصيت ذكرا
معا وقرت عين وابنت كلمت في وسطا عرافها وجنت البصرا
لدى اذا وقعت والنور لعنت قل فيها وقبل فنجعل لعنت ابتدرا

اقول شیخ در باب ذکر ما رسم في المصاحف من هاآت التانيث بالتا على الاصل
او مراد الوصل در ذکر اول نقل از محمد بن قاسم نحوی کرده که هر جه در قرانست از لفظ رحمة
بس ان مرسومست بها مکر در هفت موضع که بتا مطول مرسومست در البقرة اولئک
يرجون رحمت الله ودر الاعراف ان رحمت الله قريب من المحسنين ودر سورة هود رحمت الله
وبركاته عليكم ودر سورة مريم ذكر رحمت ربك عبده زكريا ودر الروم فانظر الى آثر رحمت الله
ودر الزخرف اهم يقسمون رحمت ربك ورحمت ربك خير مما يجمعون ودر ذکر دوم حسنين
کفته که هر جه در قران وارد است از ذکر نعمه بس ان بها مرسوم است مکر در یازده محل
که بتا مرسومست اول نعمت الله عليكم اذ كنتم اعدا در ال عمران واذكروا نعمت الله عليكم
اذ هم قوم در دوم المائده والم تر الى الذين بدلوا نعمت الله وان تعدوا نعمت الله
هر دو در ابرهيم وبنعمت الله هم يكفرون ويعرفون نعمت واشكروا نعمت الله هر سه در النحل
وفي نعمت الله در لقمن ويا ايها الناس اذكروا نعمت الله در فاطر وبنعمت ربك بكاهن
در والطور ودر ذکر جهارم آورده که هر لفظ در قران وارد است از لفظ امراة بس او به ها
مرسوم کشته مکر در هفت موضع که بتا مرسوم شده در ال عمران اذ قالت امرات عمران ودر
يوسف امرات العزيز تراود وامرات العزيز الان ودر القصص وقالت امرات فرعون
ودر التحريم امرات نوح وامرات لوط وامرات فرعون ودر ذکر ششم فرموده که هر جا که در قران
لفظ سنة الله بس ان مرسومست به ها مکر در بنج موقع که ایشان بتا اند در الانفال سنت
الاولين ودر فاطر الا سنت الاولين ولسنت الله تبديلا ولسنت الله تحويلا ودر غافر سنت الله

التی قد ظلت و در ذکر شتم که ترجمه اش به ذکر حروف منزوده من سنده التناات کرده
چنین گفته که و همچنین نوشته اند ارباب رسم فطرت الله التی را در الروم بتا و در اول
این ذکر باسناد روایه از محمد بن قاسم کرده که لفظ الشجرة و شجرة هر جا که در قرآن وارد
شده مرسومست به ها مگر در یک موضع ان شجرت الزقوم در الدخان که آن به تا مکتوب
شده و در اثنا این ذکر چنین ذکر کرده که نوشته اند اصحاب رسم بقیت الله خیر لکم را
در هود به تا و در ذکر سنتم فرموده که لفظ معصیت هر جا که هست در قرآن مرسوم است
به ها مگر در دو موضع در المجادله و معصیت الرسول واذا و معصیت الرسول
و تناجوا و در اثنا ذکر شتم روایه از نصیر کرده در اتفاق مصاحف که قرت عین لی
و لک یعنی در القصص مرسومست به تا و در اثنا سمین ذکر گفته که همچنین مرسوم کرده اند
ناقلان رسم و مریم ابنت عمران را در التحریم بتا و در ذکر نجم گفته که هر جا که لفظ کلمت
واقعست در قرآن و بر افراد آن اتفاق کرده اند بسائی مرسوم است به ها مگر در یک موضع
و تمت کلمت ربک الحسنی در الاعراف زیرا که مصاحف اهل عراق اتفاق نموده اند بر رسم آن
بتا و لیکن غازی بن قیس در هجاء السنه به ها آورده و ناظم اعتماد بر مصاحف اهل عراق
کرده و بطریق اتفاق آورده و هم در اثنا ذکر ستم گفته که لفظ جنة هر جا که واقع شده در
قرآن رسمش بهاست مگر در یک محل در واقعه فروح و ریحان و جنت نعیم و در ذکر هشتم نقل از ابن الانباری
کرده که کلمه لعنة در همه قرآن مرسومست به ها مگر در دو محل فنجعل لعنت الله در آل عمران
والخامسة ان لعنت الله در النور ح رسم تا لفظ رحمت خبر داده اند از آن کاتبان را در سوره

هود و الروم و الاعراف و البقره و در الزخرف دو موضع و مرسوم گشته نعمت بتا مطول در سورة
لقمن و در البقره و در الطور و در النحل در سه محل آخر بخش و در فاطر و در آل عمران و محل و همچنین
در المائده است و دو موضع اخری که در سورة ابرهیم اند و در زمانی که معلومشان کرده اند
صاحب سورة فاطر یا صاحب سورتها شش گانه در حکم و رسم تا مطول در امرأت
حاصل شده در آل عمران و در یوسف دو موضع وای کاتب شناسا کردان لفظها را که
فن را رسم تا لفظ امرات را که واقعست در سورتی که در زیر سورة النمل است یعنی القصص
در حالتی که تو طالب اجر باشی بسبب این شناسا کردانیدن از حضرت عثمان بن عفان
و تحت بن عفت و سه کلمه امرات که واقع اند در نزد سورة التحریم متفق اند در حکم وا
سورتی که در زیر النمل است یا واقعه سورتها مذکوره و مرسوم شده تا کلمه سنت
در الانفال و در آخر غافر در حالتی که ایشان مصاحب سه کلمه اخرین ترا اند در فاطر
و فطرت الله و شجرت الزقوم در نزد سورة الدخان و بقیت الله مرسوم شده اند
بتا مطول و دو کلمه معصیت منقول گشته رسم ایشان به تا مطول و قرت عین
و ابنت عمران و کلمت ربک در میان اعرافی که از سورتهای قرآنست و جنت نعیم
از آن خداوندان بصیرتست و واقع شده در نزد اذا وقعت مرسوم اند به تا و بگو که
رسم تا لعنت الله حاصلست در النور و از پیش سورة النور رسم تا فنجعل لعنت الله شناخته اند
بسوی او و ح از منطوق نظم معلوم شد که لفظ رحمة در هفت موضع و دو موضع دیگر و کلمه نعمت در
هفت و چهار محل دیگر و لفظ امرات در چهار موضع دیگر و کلمه سنت در پنج مکان دیگر

وکلمت در نه موقع دیگر ولفظ کلمت دربیت ودو مکان دیگر وکلمه جنت
یازده محل دیگر ولفظ شجرة در چهارده موضع دیگر در مجموع مصاحف مرسوم اند بها
ولیکن اطلاق ناظم مشعر برانست که ومن یبدل نعمة الله نیز بتا مرسوم است وحال
آنکه او در جمیع مصاحف به ها مرسوم است وچون این باب در بیان مضافات
نعمة ظاهر در اول لقمن بیرون رفته وبقید اذکروا ان تعدوا نعمة الله در اول النحل
خارج شده واز انجهة موضع المائدة را مقید ساخت بقول الثانی نعمة الله علیکم ومیثاقه
ونعمة الله علیکم اذ جعل بیرون روند ودر ابراهیم از انجهة قید الاخوان فرموده تا نعمة الله
علیکم اذا بحکم خارج شود ووزن شعر بقول الاخوان است وامام سخاوی که مرلفظ
امرات که مضافست بشوهر مثل امرات عمران مرسوم بتا او بی تکلف این ضابطه
پس خوب وقاعده بغایت مرغوبست وقوله اخر بیان واقعست به احتراز وچون
فطرت وابنت هریکی یکمحل بیش نبودند تعیین سورتشان ننموده وبقیتا معه
بقید اضافه از بقیه غیر مضاف ممتاز فرموده وترجمه باب فارق شده میان
شجرة مضافه وغیر مضافه ودیگر بار بتخصیص سورة اورا از دیگر مضافه مثل وتمت
الکلمة ممتاز کردانیده وچون لفظ معصیت منحصر بود در قد سمع الله احتیاج به سورة
تعیین ندانسته ولیکن در متن که بر طریق استثنا آورده عذرش باین توان خواست
که اگر در غیر این دو محل واقع بودی حکمش این شدی ولفظ قرت را بقید عین از دیگر
مواضع بیرون کرده واز انجهة تخصیص لفظ کلمت باعراف فرموده که در متن چنین بود

فرموده ﺻ

که هرجا که کلمتی مفرد باشد مرسوم به هاست مگر در یکمحل که مرسومست بتا وبعد از آن بیان
فرموده که آن وتمت کلمت ربک الحسنی است ولیکن در شواذ عبد الوارث و یونس
وازرق از ابو عمرو آنرا بجمع خوانده اند ولفظ جنت را بقید سورة وکلمت اول را هم
بقید سورة ودوم را بقید محل از دیگر مواضع جدا کرده ع رسم تا یا استعمال اصلست
ازین روی که اعراب بر تا جاری میشود ویا مراد وصل چنانچه در اول باب گفته شد ع رسم
با اصل دیگر است واعتبار وقف از انجهة که تا در حالت وقف مبدل به ها میشود ودو قسم
چون از ذکر قسم اول فارغ شد شروع نمود در قسم دوم قال باب المفردات
والمضافات المختلف فی جمعها اقول مراد بمفرد درین محل انست که مضاف
نباشد یعنی این بابیست در بیان اسمی چند که تا تانیث داخل ایشان شده وبعضی ازینها
اسما مضاف نشده وبعضی شده وجماعتی از قرا این اسما را بجمع خوانده اند وطائفه
بافراد ودر بعضی نسخها چنین است که فی جمعها وافرادها قال
وهاك من مفرد ومن اضافة ما فی جمعه اختلفوا ولیس منکرا
اقول یعنی فرا گیر ای کاتب هر آن اسمی مفرد را وهر آن اسمی مضاف را که تا تانیث که داخل
ایشان شده به تا مطول مرسوم گشته واختلاف کرده اند قرا در جمع وافراد آن یعنی بعضی
از انجمع خوانند باشند وبعضی به افراد مثل ثمرات وثمرت وغیابات وغیابت ونوشتند
این اسما پراکنده بل همه را در نظم جمع کرده ام ونگذاشته ام هریکی را از ایشان پریشان قال
فی یوسف آیت معا غیابت قل فی العنکبوت علیه آیت اثرا

جمالت بینت فاطر ثمرة فی الغرفت اللات هیهات للعذاب صفرا معا

اقول شیخ در ذکر حروف منقوطه من هذه الثلاث آت حیثی اورده که هر جا که لفظ آیه در قرآن واقع
شده پس او مرسوم است به یا مگر در یکموضع در العنکبوت وقالوا لولا انزل علیه ایت من ربه
که او مرسوم است بتا و ازعقب آن فرموده که نوشته اند همه اصحاب رسم در مجمع مصاحف آیات
للسائلین را و غیابت الجب را دو موضع هر سه در یوسف و فی الغرفت آمنون را
در سبا و علی بینت منه را در فاطر و کانه جمالت صفرا در والمرسلات و افرایتم اللات
در والنجم و هیهات هیهات لما توعدون را در المؤمنون بتا و بعد ازینها فرموده که
لفظ ثمره هر جا که وارد گشته مرسوم است بها الا در یکمحل مخصوص که ان من ثمرت
من اکمامها است در حم السجده که او بتا مکتوب شده ع بگو که مرسوم شده آیت و ها
غیابت در دو موضع در یوسف بتا و بگو که علیه ایت در العنکبوت منقول گشته که ها او
مرسوم است بتا و رسم ها جمالت و رسم ها بینت در فاطر و رسم ها ثمرت و رسم ها فی
الغرفت و رسم ها اللات و رسم ها هیهات هیهات بتا ما تمام ایها شیرین اند در اجتماع
و در صفاع از منطوق نظم مفهوم گشت که هر چه غیر این مواضع مذکوره اند در جمیع مصاحف
به ها مرسوم اند و از انجمله لفظ ایت را مقید بسورة والعنکبوت ساخته تا هر چه غیر این
دو محل است رسم متفق علی الجمع مثل ایات بینات و رسم متفق علی الافراد مانند آیة من
ربه در الانعام و من ایة بینة و مثل آن بر دو نوع اند و چون لفظ غیابت متعین بود
در یوسف و لفظ جمالت در والمرسلات و لفظ اللات در والنجم و لفظ هیهات در قد افلح

تعیین سورتها شان نموده و لفظ الغرفت را در سبا بکلمه فی از یجزون الغرفه در الفرقان
و غرفة مبنیة در البقره ممتاز گردانیده و کلمه بینت را بقید اضافه بفاطر متعین کرده و در
تعیین ثمرت بسورة حم السجده اعتماد بر ترجمه باب فرموده که المختلف فی جمعها جاء این
یک محل که در جمع آن اختلاف کرده اند و اتفاق مصاحف بر تاء دالة بر اطلاق نموده
ع رسم ها این کلمات بتا انست که تا هم احتمال قراءة جمع و هم احتمال قراءة توحید داشته باشد قال

فی غافر کلمت الخلف فیه وفی الثانی بیونس ها بالعراق برا
والتاء شام مدنیة واسقطه نصیر ثم وابن الانباری مجد نظرا
وفیها التا اولی ثم کلهم بالتا بیونس فی الاولی ذکا عطرا
والتا فی الانعام عن کل ولا الف فیهن والتاء فی مرضات قد جبرا

فی الانعام نقل حرکة الهمزة الی اللام للوزن ١٢

اقول قوله فی غافر کلمت الخلف فیه اشارت بقول شیخ در ذکر مختلفه که از محمد بن عیسی از
نصیر در باب اختلاف مصاحف حیثی روایة کرده که اختلاف کرده اند مصاحف در لفظ
کلمه که در غافر است یعنی کلمت ربک علی الذین کفروا زیرا که در بعضی به تا مرسوم است و در بعضی
بها و قوله وفی الثانی بیونس ها بالعراق برا اشارت بقول شیخ بعد از ان روایة
که بر سنی که یافتم من موضع دوم را از یونس یعنی کلمت ربک لا یؤمنون در مصاحف اهل
عراق به ها و در غیر این موضع یعنی در آن سه موضع دیگر بتا و بغیر الف بعد از تا قوله والتاء
شام مدنی اشارت بگفتار شیخ که بعد از ین باسناد روایة از ابو الدرداء فرموده که حرف
دوم از یونس در مصاحف اهل شام کلمات ربک است بر بنا جمع یعنی بتا و دیگر از عقب

ان گفته که و صحیحین یا فتم این محل را در مصاحف مدینه بتا بر ظاهر قرائة ایشان و بقوله واسقطه
الی اخر البیت اشارة نموده به قول شیخ که روایه از محمد بن عیسی نموده و او از نصیر که کلمات
ربک که مرسوم است به تا سه موضعست در الانعام و دو در اول یونس و در غافر و بعد از ان شیخ
باسناد روایة از ابن الانباری کرده که لفظ کلمت که مرسومست به تا سه مکانست در الاعراف
و دو در اول یونس و در المؤمن اکنون ای حبیب من مشاهده نمودی که هیچ کدام از نصیر و ابن
الانباری دوم یونس را روایة نکرده اند و هر یکی از عدد سه بیرون نرفته اند اما نصیر الانعام را
موضع اول گرفته و ابن الانباری اعراف را و لیکن الانعام را موضع اختلاف گرفتن اولی است
بنابر شهرة و ارنجیة غیر نصیر و ابن الانباری کلمت مختلف فیها را چهار گرفته اند یعنی دوم
یونس را زیاده کرده اند و الاعراف را طرح نموده اند و قوله و فیها التا اولی اشارتست
بقول شیخ که یافتم این چهار محل را به تا در مصاحف مدینه و بعد از ان باسناد نقل از یزیدی
کرده که نوشته اند اصحاب رسم کلمت را در اول یونس و در غافر بتا و قوله ثم کلهم اشارت
به اتفاق بر اول یونس که بتاست و قوله و التا فی الانعام عن کل اشارتست با جماع مصاحف
در الانعام که بتا مرسومست پس مخلص ان شد که الانعام و اول یونس در مجموع مصاحف
بتا مرسوم اند و دوم یونس در مصاحف عراق به ها مرسومست و در مصاحف حجاز
و شام به تا و موضع غافر در بعض مصاحف بتا مرسوم است و در اکثر بها پس از انجهة
فرموده که و فیها التا اولی والله اعلم و قوله و لا الف فیهن اشارة بحذف الف نموده
بعض از تا در مواضع چهارگانه قوله و التا فی مرضات اشارتست بعبارة شیخ هم در ذکر شتم

که نوشته اند اصحاب رسم لفظ مرضات را به تا هر جا که واقع شود ح لفظ کلمات که واقع است
در غافر اختلاف حاصل است در دو موضع یکی تا بت در مصاحف عراق دیده و نوشته شود
در یونس در محل دوم و تا در دوم یونس مذهب شامی و مدنیست و انداخته اند نصیر
ناقلان رسم و ابن الانباری موضع دوم یونس را یعنی او را نه از انها گرفته اند که بایلکه نوشته
برای مکاتب نیکو شو از روی نظر یعنی فکر خویش را در این مسئله نیکو گردان و در ان تامل
بلیغ نمای و نوشت تا اول سزاوار تر است از ثبوت ها در کلمت در دوم یونس و در غافر
و همه اصحاب رسم قائل گشته اند بتا در یونس در اولش در حالتی که این تا فاش گشته همچون فاش
گشتن بوی خوش و رسم تا در الانعام منقول شده از مجموع ارباب رسم و فیه سمح الحق شس
از تا در این مواضع چهار گانه و رسم تا در لفظ مرضات معلوم شده یا نیکو گردانیده اند
ع اثبات یا بعد از دال در مدینی در حالة نسبة بر خلاف قیاسست بنابر ضرورة شعر
و چون نازنوله و اسقط الی اخره و هم ان بود که تصور کنند که مگر نصیر و ابن الانباری دوم یونس را
از انها نگرفته اند که بر رسم تا او اتفاق است یا اختلاف امر فرمود بقوله فجد نظرا یعنی در این مسئله
فکر خود را نیکو ساز که مراد از اسقاط انست که ایشان او را متفق علیها گرفته اند و قوله
و ابن الانباری و فی الانعام مرده و را منقل می باید خواند از جهة استقامة وزن و تخفیف
یا الانباری هم از جهة ضرورتست و قوله حلا در اخر بیت چهارم شیخ جعبری بجاء معجمه تفسیرش
نموده و دیگران بحاء مهمله اگر چه بهی که چون از قوله و کل جمع کثیر الورد حذف الف معلوم شده و قوله
و لا الف در هنا مکرر مینماید جوابت انست که متابعه متن کرده که در انجا صحیح است

قال وذات تمع يا أبت ولات حين وقل بالها مناة نصير عنهم نصرا

اقول شیخ رسم در ذکر بیخ آورده که نوشته اند ناظمان رسم ذات بهجة را در النمل وذات الشوکة
وبذات الصدور ودر هر جا که لفظ ذات واقع شود ولفظ یا ابت را هر جا که بیاید وکلمه ولات حین
در صاد به تا ودر باب ذکر ما اتفقت علی رسمه مصاحف سایر الامصار گفته که نوشته اند راویان
رسم ومنوة را در والنجم بواو وبها ح وتا در لفظ ذات ودر کلمه یا ابت ودر لفظ ولات حین
نیکو گردانیده شده است وبگو که لفظ منوة نصیر یاری داده است او را او نقلش کرده است
از اصحاب رسم به ها زیرا که در جمعش منوات میگویند ه از عطف ناظم کلمات سه گانه را بر قوله
واللائی در صادت معلوم شد که رسم ایشان نیز بتا است وعموم ذات ویا ابت از اطلاق
مفهوم گشت وچون ولات حین متعین بود در سورة ص تعیینش ننمود وهمچنین چون لفظ
منوة مخصوص بسورة والنجم بود تخصیصش نکرد وچون وهم آن بود که اندیشه رود که مگر
نصیر شمار رسم منوة را روایت کرده ودیگران نه تا را دفع این وهم فرموده بقوله عنهم وعلم رسم
تا وها در اول باب گفته شد وچون اصول را اتمام فرموده اخبار نموده از فضل این قصیده
بر دیگر قصاید بر نحوی که شیخ سخاوی گفته بر قصاید دیگران سیما به شیخ جعبری نص نموده والله اعلم

قال تمت عقيلة أتراب القصائد في أسنى المقاصد للنظم الذي عسرا

اقول بدانکه معنی عقیله نفیسه است ونفیسه چیزیست که او را از جنس خود شرافتی باشد مثل اکه عقیله
هر چه از در یا لالی است در با شد وعقیله قبیله زن خوب صورة ترین ایشان بود وعقیله شتران
بهترین ایشان باشد پس معنی بیت این شود که تمام شد بهترین قصیدها از آن قصیدهای

۱۸

که در جزالة الفاظ ودقایق معانی ومتانت مبانی مماثل یکدیگر اند ومنظوم شد این قصیده با طالع
مسعود وعاقبت محمود در روش ترتیب مقصود من ونام نهادم این قصیده را عقیلة أتراب القصائد
از برای آنکه نظمش غالب آمده وفایق شده بر شعر شاعران ومهارت سخنوری زیرا که
او را بانواع بدیع مرصع ساخته واصناف استعارة وتمثیل وتشبیه وتجنیس حقیقة ومجاز
وبسط وایجاز در آن پرداخته وهر کس که بر مسائل متفرقة والفاظ مکررة کتاب مقنع
واقف شده باشد کمال ترکیب وحسن ترتیب ونهایة ایجاز وغایة اعجاز نظم که در این
قصیده فریب بجای آورده دریابد چه بسیار است که چند کلمه را در یک بیت جمع کرده
که در مقنع میان کلمه تا کلمه از آن مثل شیراز است تا اسواز ونیشریز تا تبریز وسمنان
تا کرمان مع دره وشمل علی العالمین بره

قال تسعون مع مائتين مع ثمانية أبياتها ينتظمن الدر والدررا

اقول یعنی ابیات اثبات این قصیده منیده دویست ونود وهشت آمده در حالتی که این
ابیات منتظم شده اند از کلماتی که مثل جواهر زواهر اند در حسن وصفا وما ننسغ اقطار
امطار اند در کمال نفع وبها وبعد از آن چون از مدح قصیده مدح ناظمش لازم می آمد
عنان را از جانب ترقی بصوب تنزل معطوف فرمود

قال وما لها غير عون الله فاخرة وحسن آبائها وشكره ذكرا

اقول یعنی وهر چند که این قصیده را عیون ناظمش را مدح بسیار شمار میکنند
ولو بانی مدحا منتخ است ولیکن نیست او را هیچ دست آویزی که بآن مستوجب این

صرح حرص

مدحها شود و مگر یاری داون واهب العطایا و توفیق بخشیدن بو شنده اجرام و خطایا
اورا از جهة تمام کردن این قصیدهٔ وحیده و همچنین بیت مراورا هیچ وزندگی بدان
مستظهر شود و هیچ وسیله و ظیفهٔ که بان مستوثق اید مگر اقدام به دوام حمد ملک علام
و مگر مواظبة بر انواع شکر متممین سلام جل طوله و عم نوله م ازالجملة جمع کرده میان
حمد و شکر تا اخبار نماید از جمع میان چیزی که بر نشر یان حاصل میشود و میان
چیزی که مقتضی زیادتی نعمت است که لئن شکرتم لازیدنکم و بقوله ذکرا اشارة به
تنوع شکر فرموده زیرا که مورد شکر الحمد از زبان و از جنان و از ارکان و ناظم
بعد از استصغار خود استعاری دیگر نموده بقوله

ترجو باذیال رحماه و نعمته و نشر افضاله و جوده وزرا

یعنی طمع میدارد این قصیده یعنی ناظمش بجوانب رحمة شامله و باطراف نعمه کامله
و نشر افضال سابغ و به نشر جود بالغ او عز شانه و جل احسانه که اورا ملجای بخشد
و اورا پناه کاسی و سد که نگاه دارد اورا از هر چه سبب نقصان او بوده و در نظم
این عقیله قبیله و از هر جهة سبب خلل و واسطهٔ زلل او بوده در کتابة این کلمات
زر اندوده و در نوشتن این سخنان مشک و عنبر آلود م بقوله ارجاء و نشر اشارة
به کثرة رحمة و افضال او الامال حضرت ذو الجلال فرموده و سرایته به مجاز نسبة تعقیبیه
فرموده فی الحقیقة نسبة ان به خویش نموده زیرا که عظم کلام از عظم متکلم لازم می اید
و مقاربش همین سبیل بدان که ناظم اول بار که دار الخلافه مصر را به قدم مشرف

شرف فرموده غریب بوده و اتباع و اوضاعی نداشته و اورا کسی نبوده تا التجا باو کند
یا یاری کار اورا یاری دهد پس مدتی مدید در انجا متوطن شده تا علمش شهرت گرفته
و فضلش انتشار یافته و بعد از ان عجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران خویش گشته و از الجملة
ارتحال با کمال خویش اخبار نموده بقوله ما شان شان امرا فیها ستردده

رفقان ناظمها فی عصره عصرا

یعنی تا یافت ناظم این قصیده کسی اگر
اگر از بهر او بنوشتن در ان زمان یا صحیفه را از برای او بگشودی و در نوشتن در ان
و در ان این سخن حال مقاصد و مبانی قصیده را عیب ناک نگردانیده و هیچ شینی را
بمبانی و معانی ان نرسانیده در حالتی که این قصیده بسلامة بود از همه عیبها و محفوظ
بود از همه زینها و سهام اغراضش باهداف مقاصد پیوسته و مسائل بر و سائلش
در صمیم قلوب نشسته و دیگر باره از روی انکسار در طریق اعتذار در امد بقوله

غریبة کما لها مراة مشبهة فلو یلم ناظر من بذرها سرا

یعنی این قصیده من غریبست و نیست ناظم اورا آیینه صیقل داده که اورا از عیبها
بیاگاهاند یعنی اورا یاری دهنده نبود که اگر او را رکاکتی در الفاظ یا خللی در معانی ان
اتفاق افتاده باصلاح ان مشغول شود زیرا که اورده اند که ناظم در زمان غربت
مصر بریا نشسته بوده و همگنان بحر اش غرقه شد پس چون بمصر امد غریب و کئیب بود
نه کسی که اورا غمی خورد و نه یاری که ازو اندوهی وا برد و نه چشم ظاهری که بعطا
نشیند و نه بیرون روی انگه گنج کنج گزیند زیرا که دریا را از افواج امواج ضرور

وباران از باریدن و آفتاب را از تابیدن گریز نیست پس با وجود گزینه عزبة در کلمات
و غرر الفاظ این قصیده فریده را در مصر مستقیم فرموده پس چون چنین است باید که هیچ
او زنبا چه از سامع و چه از ناظر و چه از قاری و چه از ناسخ و چه از گوینده و چه از
ماهر بسبب اندک پوستی که بر غنچه این گل صد برگ و بواسطه مختصر کلف و خالی که بر
رخسار با انوار این بدر کامل باشد ازو برگشته نماید و از ملاحظه نگذرد و بنیان
عمر خود را نکند چه فیض او از انجار توفیق و ولایة الهی بوده و او اقتباس انوار سعادات
ناشناس نموده ○ اصل این کلام است که زنی که در میان قبایل و عشایر خود می باشد
البته از ایشان کسی هست که متعهد حال او می نماید و اگر عیبی برو ظاهر میگردد آن را باصلاح
می آورد و او را می آراید تا شوهر از وی می آساید پس مرآینه زن چنین را احتیاج باینه نباید
و زنی که غریب می باشد و غمخواری و دلداری نمی یابد البته او را احتیاج باینه می افتد
که بوسیلۀ آن عیب خویش باصلاح می آورد و در تزیین و تحسین خود دائما اعتماد بران
میکند پس آینه چنین زن همیشه مصقل و روشن می باشد و این زمان مرا بخورده روشن
و بی گرد مثل بران نیز شد و میگویند که آن نیز آب تو غریبه می ماند همچنانکه شاعر در مدح
محبوب خود گفته که شعر وجهه کمرآة الغریبة [illegible] یعنی روی محبوب من نیکوست
و روشن همچون مرآة مرأة غریبة و ناظم باین [illegible] استعارة بان معانی فرموده که
در ترجمه مذکور شد که اصحاب اعانه مطالعه و امداد [illegible] بوده [illegible] اعتماد درین نظم
بما فی الضمیر از مسموعات فرموده علیه الوف الرحمة و صنوف الرضوان [illegible] بار اظهار اعتذار [illegible]



روى عن حسين بن علي عليهما السلام قال اوصاني ابي علي قبل موته بثلثين خصلة قال يا بني ان انت عملت بها
سلمك الله من شر الدنيا والآخرة قال قلت وما هي يا ابت قال احذر من الامور ثلثا وخف ثلثا وارج
ثلثا ووافق ثلثا واستحي من ثلث وافزع الى ثلث وشح على ثلث وتخلص الى ثلث واهرب من ثلث
وجانب ثلثا يجمع الله لك بذلك حسن البصيرة في الدنيا والآخرة فاما التي امرتك ان تحذرها فاحذر الكبر والغضب
والطمع فاما الكبر فانه خصلة من خصال الاشرار والغضب يستخف الحليم ويطيش العالم ويفقد معه العقل ويظهر معه
الجهل والطمع فخ من فخاخ ابليس وشرك من عظيم احتياله يصيد به العلماء والفقهاء واهل المعرفة وذوي الابصار
قال قلت صدقت يا ابت فاخبرني عن قولك خف ثلثا قال نعم يا بني خف الله وخف من لا يخاف الله
وخف لسانك فانه عدوك على دينك يؤمنك الله من جميع ما خفته قلت صدقت يا ابت فاخبرني عن قولك
وارج ثلثا قال يا بني ارج عفو الله عن ذنوبك وارج محاسن عملك وارج شفاعة نبيك قلت صدقت يا ابت
فاخبرني عن قولك وافق ثلثا قال وافق كتاب الله ووافق سنة نبيك ووافق ما يوافق الحق والكتاب
قلت صدقت يا ابت فاخبرني عن قولك استحي من ثلث قال يا بني استحي من مطالعة الله اياك وانت مقيم
على ما يكرهه واستحي من الحفظة الكرام الكاتبين واستحي من صالحي المؤمنين قلت صدقت يا ابت فاخبرني
عن قولك افزع الى ثلث قال نعم افزع الى الله لمهمات امورك وافزع الى التوبة لمساوي عملك وافزع الى اهل
العلم واهل العقل قلت صدقت يا ابت فاخبرني عن قولك شح على ثلث قال يا بني شح على عمرك ان تفنيه فيما هو عليك لا لك
وشح على دينك ولا تبذله للغضب وشح على كلامك الا ما كان لك لا عليك قلت صدقت يا ابت فاخبرني عن قولك تخلص الى ثلث
قال تخلص الى [illegible] نفسك وا[illegible] وتخلص الى تقوى الله ثم تخلص الى [illegible] واخفا ذكرك
قلت صدقت يا ابت فاخبرني عن قولك واهرب من ثلث قال يا بني اهرب من الكذوب واهرب من ال[illegible]
او والدك واهرب من مواطن الاستهانة التي تحتاج فيها الى جبرك قلت صدقت يا ابت فاخبرني عن [illegible]
قال يا بني جانب هواك واهل الهوا وجانب الشر واهل الشر وجانب الحمق وان كانوا متقر[illegible]
او مشيخة متخصصين تمت الاحاديث الكاملة

